

سال اول شماره دوم ۱۳ فروردین ۱۳۵۰ بهای ۱۵ ریال

# تئاتر

## قمر خانم با داماد خود ازدواج کرد

یک رپر تاژ اختصاصی از مراسم ازدواج پروین ملکوتی و محسن هرندی



جدول و شرح کامل برنامه‌های این هفته و ادیو و تلویزیون





در هیچ يك از دورانیهای قدیم ایرانیان روز سیزده نوروز را برای تفریح فرج از خانه بیرون نمی‌رفتند و این کار مربوط به بعد از اسلام است. پس از بلای عرب بر ایران یا اینکه ایرانیان بیشتر آداب و رسوم خود را از یاد ند جتن نوروز با همه صلابت خویش بر جای ماند. ایرانیان باستان بجای روز سیزده فروردین روز ششم آن ماه را جشن می‌گرفتند و شادی می‌کردند. این روی تردیدی باقی نمی‌ماند که عقیده به نحوس سیزده، بعد از اسلام بیان ایرانیان رواج یافته است. در کتب مذهبی به بسیاری از احادیث ن‌جویم که در آن حکم به نحوس عدد سیزده شده است. ایرانیان مسلمان برای قرار از نحوس عدد سیزده پس از آنکه دوازده روز از فروردین ماه به شادی به پایان می‌بردند، روز سیزده را به دامان دشت و باغ می‌رفتند تا از بادیه در امان بمانند و به اصطلاح نحوس سیزده را از خانه خویش بیرون می‌بردند. در دوره مأمون، خلیفه عباسی که نهضت ترجمه در عالم اسلام قوت یافت و مسلمانان دست بکار ترجمه آثار یونان زدند بسیاری از آرا و عقاید غه یونان وارد اسلام شد، از جمله اعتقاد به نحوس عدد سیزده که نزد غورسیان جدید عددی شوم و منحوس شمرده می‌شد، چه آنها بیشتر مسائل به عدد می‌نمودند. نحوس را به سیزده و نیکی را به هفت. ایرانیان خود عدد هفت را مقدس می‌شمردند و هفت امشاسپند و هفت می و هفت خوان رستم یادگار آن دوران است، ولی اعتقاد به نحوس نه و اینکه در سیزدهم فروردین ماه باید از خانه بیرون رفت و باغوش را و دشت پناه برد و نحوس را بدر کرد، در دوران بعد از اسلام نشأت نداشت.

اعتقاد به نحوس عدد سیزده که فیثاغورسیان جدید به عالم اسلام وارد کردند با مراسمی که ایرانیان در روز ششم نوروز در زمان ساسانیان برپا داشتند باهم در آمیخت و جشن سیزده را پدید آورد. عقیده نحس بودن عدد نه رفته رفته از یونان سایر کشور ها سرایت کرد. معروف است مردی از ص ادوارد ششم شکایت کرد که یکی از مدارس کمبریج یک نفر رئیس و به عضو دارد و این سیزده نفر عدد شومی را پدید آورده‌اند لازم است عضو دی بر این هیأت افزوده و به این راه نحوس را از میان برداشت. و نیز معروف وقتی که آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانیا متولد شد و او را نام دادند، رجال ات دولت راضی نمی‌شدند که نوزاد را آلفونس سیزدهم بنامند و از نحوس به سخت ناراحت و نگران بودند.

هنگامه سابق ایتالیا از عدد سیزده تا آنجا احتراز داشت که از حاضر در ضیافتی که ۱۲ نفر در آن حضور داشتند فراری بود و در روز هائی می‌خواست اشخاص را بپذیرد به رئیس تشریفات خود تأکید می‌کرد که لب باشد و نگذارد در تالار پذیرائی شماره حضار به سیزده برسد.

می‌گویند ژرژسیمون در ۱۸۹۴ به يك میهمانی در کلوب شماره سیزده ت شد. چون معتقد به نحوس سیزده بود نامه‌ای به‌این مضمون به میزبان نوشت.

« آقایان. رقعہ دعوت شما را نزد شما اعاده می‌دهم. از مهربانی شما می‌کنم. اگر متعهد معاش جمیع کنیزی نبودم و مراعات حال آنها را لازم انستم با نهایت شغف به میهمانی حاضر می‌شدم و مقدرات آسمانی را خوش آمد قتم. اما غیر از خودم کسانی هستند که باید کفیل زندگانی آنها باشم. سم نحوس حضور در کلوب شماره سیزده مرا بگیرد. و خانواده من برای به بی‌سرپرست بمانند.



## ۱۳۵۰، سال کوروش بزرگ

شاهنشاه آریامهر در پیامی که در آستانه سال نو به ملت ایران فرستادند ضمن اشاره به تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شگرف سال ۱۳۴۹، برای سال نو طرحی درخشان و امید بخش ترسیم فرمودند و این سال پربرکت را به نشان ادای احترام به بنیانگذار شاهنشاهی عظیم ایران، که دوهزارو پانصدمین سال آن در مهر ماه همین سال جشن گرفته میشود، سال کوروش بزرگ نامیدند.

اینک توجه خوانندگان گرامی را به پیام شاهنشاه آریامهر جلب می‌کنیم: « فرا رسیدن نوروز یاستی را به همه مردم ایران شادباش می‌گویم و شادکامی و رفاه روز افزون همگی را در سال نو از خداوند مسئلت دارم. سالی که اینک آغاز میشود سال برتر از سال جشن دوهزارو پانصدمین سال شاهنشاهی ایران است و از این جهت پهنشان ادای احترام ملی به‌خاطر بنیان‌گذار این شاهنشاهی، این سال را سال کوروش بزرگ اعلام می‌کنیم. مسلما بهترین هدیه‌ای که ما می‌توانیم در آغاز چنین سالی به این قهرمانی جاودانی تاریخ ایران بدهیم، وجود ایرانی سربلند و مترقی و آباد است که با اتکا به میراث عظیم گذشته خود روی به آینده‌ای باز هم درخشان‌تر دارد و به پیروی از سنتی که بدست کوروش هخامنشی اساس شاهنشاهی ایران قرار گرفت، همچنان مدافع اصول عالی‌بشر دوستی و احترام به حقوق انسانی و دفاع از موازین جاودانی عدالت و معنویت در دنیای امروز است.

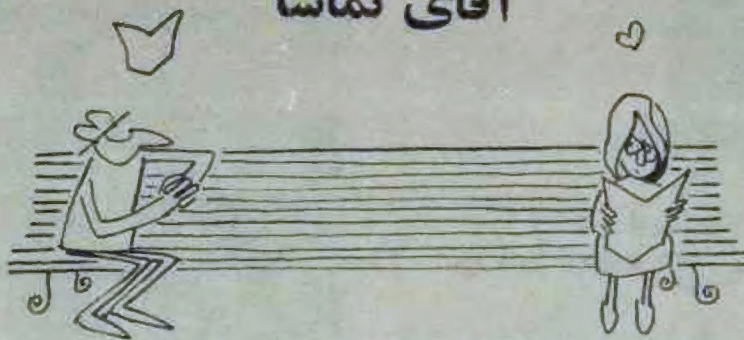
شاید در تاریخ جهان موردی دیگر نتوان یافت که ملتی غیرملم سه‌مین‌ترین حوادث و سوانح، اصالت روحی و شخصیت معنوی خویش را تا بدین درجه حفظ کرده باشد و توانسته باشد با الهام از همین نیروی لازمال، پس از هر دوران فترتی بار دیگر نیرومندتر و سازنده‌تر از گذشته راه پرافتخار خویش را بسوی آینده‌ای درخشان از سر گیرد.

سالی که گذشت یکی از درخشان‌ترین سالهای تمام دوران تاریخ ایران بود. در این سال همه برنامه‌های وسیع و متنوع کشور در زمینه‌های مختلف اقتصادی، صنعتی، کشاورزی، بهداشتی، کارگری، آموزشی، علمی، فرهنگی، دادگستری، ساختمانی و کلیه شئون دیگر بلااستثنا و حتی غالباً بصورتی بیشتر و بهتر از آنچه در برنامه‌ها پیش بینی شده بود به‌عرض اجرا درآمد. رشد اقتصادی سالانه کشور در رقم کمی بیش از ده درصد به‌قیمت ثابت باقی ماند و شاید فکر این نکته بی‌مورد نباشد که در سال گذشته‌که آخرین سال دهه پنجم قرن حاضر بود نسبت به آخرین سال دهه چهارم درآمد سرانه ملت ایران به بیش از دوبرابر بالغ گردید.

امر اصلاحات ارضی که تقریباً در آغاز این دهه شروع شده بود تا نیمه سال ۱۳۵۰ بکلی خاتمه خواهد یافت و بدین ترتیب یکی از بزرگ‌ترین تحولات اجتماعی تاریخ کشور ما به صورت تحقق کامل درخواهد آمد.

انجمن‌های استانی و شهرستانی برای نخستین‌بار در تاریخ مشروطیت ایران در سال گذشته شروع بکار کردند و امر سپردن کار مردم به مردم بمقتیاسی بقیه در صفحه ۵۰

## آقای تماشا



## سلامی دیگر و سخنی با خوانندگان

نخستین شماره مجله تماشا، پس از انطاری - در چشم ما - طولانی در شرایط خطرناکی منتشر شد. عوامل تهدید کننده از هر سو گرد آمده بود تا حاصل يك تلاش چندین ماهه را یکسره درهم‌کوبد. این عوامل چاب بد مجله، تاخیر در کار چاپ و در نتیجه تاخیر در انتشار مجله بود. قصد این نیست که با کلابه از شتابکاری چاپخانه از بار مسئولیت خویش شانه خالی کنیم. اعتراف می‌کنیم که اینجا عذرها، اطمینان کردن، احترام گذاشتن به قول‌ها و وعده‌ها و تکیه کردن به اصل سلامت روح و اخلاق است و شما خواننده‌ای که شماره اول تماشا را در بازار پیدا کردید یا پیدا نکردید، حق دارید بر ما خرده بگیرید چرا که به راستی عذر ما بدر از گناه بود.

گردانندگان مجله تماشا در راه اجرای وظیفه‌ای که به عنوان يك کار تازه، نه يك بنای ساخته شده و متشکل - به عهده گرفته بودند، چند ماه پیش از انتشار مجله به مطالعه، طرح ریزی، پیش‌بینی دشواری‌ها، فراهم آوردن نیروی های کافی و تجهیز ساختن این نیروها پرداختند و چنین پیش آمد که حاصل تلاش های همیسته و صادقانه گروهی، به دست نا توانی بیفتد که خیال برداشتن هشت هفتاونه را با هم، در سر می‌بردند.

یگانه‌ایم، در این مدت، دوشی به دوش تمام تلاش های ما، يك نگرانی آمیخته با امید وجود داشت و آن این‌که « تماشا » به عنوان يك نشریه تلوژیونی و حاصل يك اقدام آزمایش شده، تا کجا پذیرفته خواهد شد.

امروز که باشما سخن می‌گویم، دلمان گرم است. نگرانی روز های گذشته، جای خود را به آرامش و رضایت بخشیده است. هجوم روزنامه فروش ها به دفتر مجله و چاپخانه و اظهارات آنها برای ما امید بخش بود. دو روز پس از انتشار مجله، « تماشا » در تهران نایاب شد و نمایندگان شهرستانها به وسیله تلگراف تقاضای ارسال اعداد بیشتری را داشتند.

شما ما را بدریغید. ما را به یخانه های خوش راه دادید و این بیوستگی دکترم کنده‌ای است که بشنوا نه تلاش های يك يك همکاران « تماشا » است. از همه شما سپاسگزاریم.

سردبیر

جلد اول شماره دوم ۱۳ فروردین ۱۳۵۰ سال

# تماشا

سال اول - شماره دوم ۱۳ فروردین ۱۳۵۰

صاحب امتیاز و مسئول: رضا فطی  
مدیر: ایرج کرگین  
سردبیر: ژیل سازگار  
طرح و تنظیم: فیادشویا - هیلدا وارطانیان  
روی جلد و عکس های رنگی: علی شفاغیان

چاپ ژیلدا: تلفن: ۳۰۱۵۳۷





انسان وقتی به جایی مثل حرم حضرت عبدالعظیم می‌رود و باخود خلوت می‌کند، می‌بیند بشر هنوز هم نیازمند ایمان و محبت است.



صبح تا غروب ساطور می‌زنیم و با مشتری کلنجار می‌رویم. عصر به امید برنامه های تلویزیون به خانه می‌رویم، ولی موسیقی ایرانی و فیلمهای تلویزیون کم است و هیچوقت ما را راضی نمی‌کند.

## «تماشای تلویزیون گناه ندارد»

- این شهر مذهبی تلویزیون را چگونه پذیرفته است
- در شاه عبدالعظیم سرکار استوار و قمر خانم در شمار محبوب ترین برنامه‌های تلویزیونی هستند



حرم حرم، عکاس مجله‌ها بر آن داشت تا سلاح عکاسی را در پناه چادر کارسازی کند.

می‌آیم. جلوی ما يك تاکسی‌دار سکوت جاده‌ی خلوت را به هم زده. به «تهرانی» می‌گویم چطور است کنار جاده چند کلمه‌ی هم یا این آدم حرف بزنیم؟ او درحالیکه با چراغ علامت می‌دهد، جلوی تاکسی باز ترمز می‌کند. بیرون، هوا کمی سرد است. جوان که حدود بیست و دوسه سال دارد موهای فر فری مایل به سرخ را دستی می‌کشد و نگاه که می‌کند چشمهایش می‌خندد. اول کمی جا می‌خورد، اما وقتی حرفهایم را می‌شنود، آرام می‌شود و می‌خندد و می‌گوید: داداش من خیلی کم تلویزیون نگاه می‌کنم.

چرا؟ علاقه نداری یا برنامه‌ها خوب نیست؟  
- نه، اصلاً دوست ندارم بشنیم و زل بزنم تو چشم تلویزیون. اما... بعضی برنامه‌ها را دوست دارم. کدام را؟  
- داداش والله من «خانه‌ی قمرخانم» و «سرکار» استوار» را بیشتر دوست دارم.

چرا؟  
- برای اینکه برنامه‌شان خنده دارد. بهلوانان را هم دوست دارم.  
من به یاد برنامه‌ی «بهلوانان» می‌افتم و فکر می‌کنم که چه چیزش خنده آور است. جاده‌ی آرامگاه دوباره از صدای قارقار موتور سه‌چرخه پر می‌شود که من نام فامیلش را می‌پرسم و او تقریباً داد می‌زند: «حسن فلاح» راننده‌ی تاکسی‌دار.

شما درباره‌ی برنامه‌های تلویزیون چه نظری دارید؟  
- آقا من معتقدم که هر کسی برای خودش نظری دارد که ممکن است با نظر بقیه جور در نیاید.  
- خوب... شما نظر خودتان را بگویید.  
- آقا به عقیده‌ی من، اوائل، تلویزیون فیلمهای جالبی داشت مثل «گرفتار»، «سیمارون» و چند تایی دیگر که واقعا جالب بود و بجای آن فیلم‌ها، حالا يك مشت فیلم که بیشتر بزن بزن است، مثل «غرب وحشی وحشی» و فیلمهای این جور که پدر بچه‌ها می‌خورد آمده در مورد موسیقی هم برنامه‌ی موسیقی ایرانی که باب طبع ما ایرانی‌هاست خیلی کم است و به جای آهنگهای خارجی‌ها را زیاد کرده‌اند.

شما درباره‌ی سریال‌های ایرانی چه عقیده‌ی دارید؟  
- به نظر من فیلمهای «سرکار استوار»، «خانه‌ی قمرخانم» و «اختابوس» جالب است، مخصوصاً «اختابوس» که موارد انتقادی زیادی دارد.  
- از فیلمهای خارجی؟  
- فکر می‌کنم «پیتون پلیس».  
وقتی از مغازه بیرون می‌آیم، او با همان فروتنی و ادب تا پیاده رو خیابان به بدرقه می‌آید. به غرب آسمان نگاه می‌کنم. خورشید دارد به پشت کوه‌ها می‌رود که سوار می‌شویم و این دفعه از جاده‌ی آرامگاه که خلوت‌تر است

ن خریدم تعداد مشتریها خیلی بیشتر شده، و بهت من با داشتن تلویزیون پول بیشتری از قهوه‌خانه‌ی دم. از او می‌پرسم که تماشای تلویزیون از نظر شما دارد؟ او زیرکانه می‌خندد و می‌گوید: وقتی گناه‌های بزرگ را مرتکب می‌شویم نگاه کردن به تلویزیون چه به کسی می‌رساند؟ مگر اینکه کسی مثل من، مثلاً باش را دوست نداشته باشد، یا فلان برنامه‌اش را. باگردد و پشت دستگاه می‌نشیند و من توی فضای دود همه و آواز «قناری»، «سره» و «بدیده» مجاله شده‌ی روی پیشخوان می‌گذارم و خارج

ی گوشت قصاب گزلیک به دست دور «لاشه» و دی که چشم به دست‌های قصاب دوخته مرا به یاد «بوف کور» می‌اندازد. شارد قصاب با يك گارد نه چوبی چرب، که ریزه‌های گوشت را از استخوان شلی کند می‌تراشد. زن که فقط چشمهایش از پشت بداست يك اسکاس سبزرنگ و درفته را همراه با توی مشت می‌فشارد. ضبط صوت را روی تندی که از پنا قطع شده و گوشت را روی آن ساطور می‌گذارم و قصاب، همچنان که استکان چای را به فرستد خودش را معرفی می‌کند: من حمید شاهرخی ساکن شهر ری و شغلم، می‌بینید که قصابم.

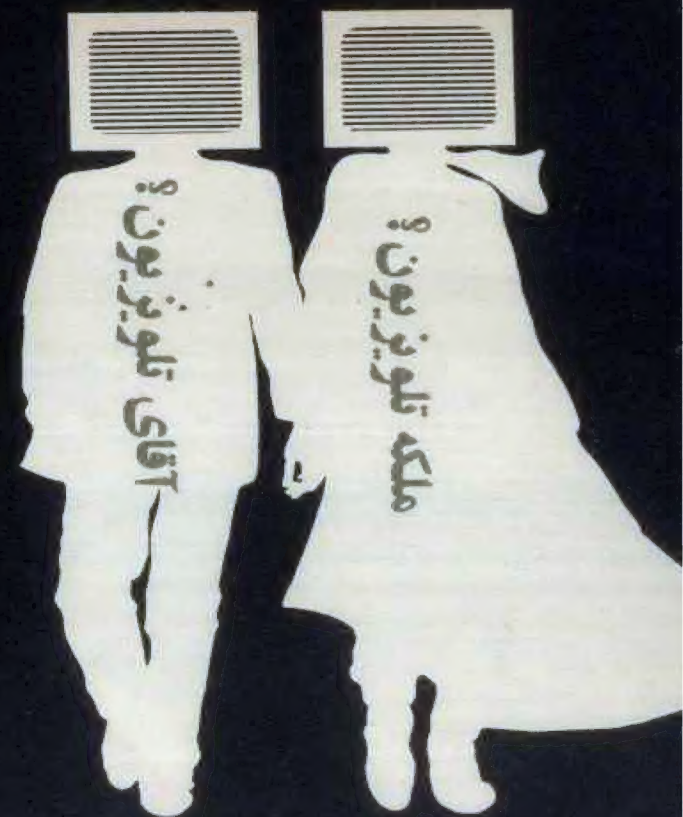
بله.  
- اینجا چیز جالبی نیست که خانم عکس می‌گیرد.  
- لابد برای او جالب است، پدرجان.  
دوباره همان نگاههای اول و قدری سکوت.  
این دفعه من پرسیدم: شما از برنامه‌های تلویزیون به کدام یکی بیشتر علاقه دارید؟  
«علی» که انگار به طاشی نشانه داشت، روی صندلی قدری تله‌اش را تکان تکان داد و گفت: والله مشتریها بیشتر «قمرخانم» و برنامه‌ی «صمد» را دوست دارند.  
- منظورتان از برنامه «صمد» چیست؟  
- «صمد» که توی «سرکار استوار» بازی می‌کند.  
- شما از قول مشتریانتان صحبت کردید. من می‌خواستم بیشتر نظر خودتان را بگویم.  
- والله من هر فیلمی که «صمد» باشد دوست دارم.  
- غیر از این برنامه‌ها که گفتید چه برنامه‌ها و چه کسانی را دوست دارید؟  
- من از «دانش‌غلام» هم در «خانه‌ی قمرخانم» خوشم می‌آید.  
- قبل از اینکه به قهوه‌خانه‌ی شما بیایم، من از کسی شنیدم که شما علاوه بر پول چای، از هر مشتری بابت تماشای برنامه‌های تلویزیونی پنج ریال می‌گیرید. درست است؟

نه نه! من فقط پول چای می‌گیرم، اما از وقتی که

که روزه‌ی «علی اکبر» می‌خواند. توی نمازخانه آدم‌هایی ساده دل برگرد تجلی گاه تجسمی از معنویت می‌چرخیدند و گاه می‌گریستند و مراد می‌طلبیدند. سقاخانه توی نور کم رنگ و زرد شمعها روشنایی ضعیفی داشت و مردی شمع را روشن می‌کرد، شاید به نیتی که ستاره‌ی اقباش روشن شود.  
عکاس ما، روی و موی پیچیده، دستها از سر پرده‌ی چادر بدر کرده و گرد دوربین حلقه زده، تند و تند فلاش می‌زد و عکس می‌گرفت. بیرون، بازار در خواب بعد از ظهر بود و سکوت، انگار به پیشخوانها آویزان بود که صدای موتور زبان دل بازار و سکوت را شکافت. قهوه‌خانه توی آبگوشت و دود فلیان می‌داد. صدای متناوب قند شکن روی هونک برنجی بود و صدای چرنگ چرنگ اسکاتها توی نعلبکی و آواز «قناری» و «سره» و «بدیده» و تلویزیون در گوشه‌ی روشن بود و گوینده داشت خبر‌ها را می‌گفت. دوبروی من مردی روستایی چمپانه زده بود روی نیمکت و داشت با گوشت کوب فزنی نخود و گوشت را توی جام مسی لغمیزد «علی» که يك پایش را روی صندلی پشت دستگاه گذاشته بود زیر پای دیگر يك دستمال خط خطی ابریشمی دورگردش بود که همگام دماغش را با آن پاك می‌کرد. روی پیشخوان، يك ظرف پراز پولهای خرد با يك چرتکه بود.  
«علی» آمد کنار ما نشست. بی‌آنکه کسی تعارفش کند. اول نگاهش را ولو کرد روی دوربینها و ضبط صوت و بعد پرسید: مال تلویزیون هستید؟

ن ظهر بود که ما از ماشین پیاده شدیم. قدری کج و کوله را دور زدیم و سرمان را از شیشه‌ی بیرون گردیم و چیزهایی پرسیدیم، تا سرانجام «تانه» را باقیم «تهرانی» و «خاتم زندی» می‌روند خواندن سنگ قبرها و من پدیدن دفتر آستانه و ک می‌روم. اتاق که تازه ساز است و نمود و تاریک، خسته می‌کند. وسط يك میز نسبتاً بزرگ مستطیل يك ماهوت سبز. که رنگ سبزش را به سختی می‌توان داد. بهن کرده‌اند. روی میز چند قلم خاکی گرفته دراز درجا قلمی نمیده‌اندو يك مدادکی به «بنعماد» است. روی کتابهای تفتار شده‌ی گوشه‌ی اتاق، به با مهره‌های زرد و سیاه کهنه دیده می‌شود انگار که کتابها را با چرتکه جمع و تفریق می‌کند! مردی که من نشسته خیلی چال است. نمیدانم چرا می‌ترسم. دگمه‌ی چلسو گش جدا شود و ببرد توی صورت. هتمایی پیدا شد و جلو افتاد، و وما به دنبالتی اخل ایوان حرم. عکاس ما، رفت توی يك چادر و با يك ستیجاق قلمی رنگ زده چادر را زیر چانه‌اش زد. جوانکی که مسئول کفش کن بود وقتی از لای تویك شلوار عکاس را دید، بازهم نگاه کرد. که زدم هرسه جفت را يك شماره بزن، جوانك چرتش زیر گنبد آینه کاری حرم بوی دودهای معطر بود و ران، همراه با صلوات جماعت طائف و صدای مردی





آقای تلویزیون ؟  
ملکه تلویزیون ؟  
يك نظر خواهی  
و سرگرمی جالب  
شما هم انتخاب کنید

مسابقه انتخاب برگزیده ترین چهره های تلویزیونی در سال ۹۴ را هفته گذشته آغاز کردیم و توضیح دادیم که خوانندگان عزیز مجله تماشا تا پایان تیر ماه برای شرکت در این مسابقه فرصت دارند .

روال مسابقه چنین است که شما از میان گویندگان اجرا کنندگان و بازیگران برنامه های تلویزیون حق دارید فقط يك نفر را به عنوان آقای سال ۹۴ و يك نفر را به عنوان ملکه سال ۹۴ انتخاب کنید . در پایان تیر ماه سال جاری براساس آراء خوانندگان مجله ، این دو چهره محبوب معرفی می شوند و در ضیافت پر شکوهی با کلیه کسانی که به آنها رای داده اند آشنا می شوند . در همین ضیافت ، از میان کسانی که به آقای تلویزیون رای داده اند يك نفر و از میان کسانی که به ملکه تلویزیون رای داده اند يك نفر به عنوان برندگان نهایی مسابقه انتخاب می شوند . جایزه این دو نفر شرکت در پنجمین فستیوال شیراز ( بلیط هواپیما - مخارج اقامت در بهترین هتل شهر و آبنمای کامل برنامه های جشن هر ) است .

هفته گذشته نظر های چند تن از چهره های آشنا ، چند روزنامه نگار ، کارگردان و هنرپیشه را خواندید . از دوستان دیگری برای این هفته نظر خواسته ایم . شاید شما تصمیمتان را قیلا گرفته باشید . به هر حال نظر های دوستان ما ، حسین خانی ، ژازه طباطبائی ، عزیز اصلی ، دلکش ، ایرج زهری ، مجید دوامی و هوشنگ کاووسی نیز جالب و خواندنی است .

گویند مخصوصی رای گیری

آقای تلویزیون  
ملکه تلویزیون  
نام رای دهنده  
نامی و نشانی :

آرایشگاه که شدم بوی فیکساتور های اغم را پر کرد . و چهره های بدون توالی . ملرز نشستن خانمها بخوبی نشان می داد که جل مردی نیست یا اگر هم هست خیلی بیفتد .

شبخانه خود حسینخانی صاحب آرایشگاه بت زدگی در آورد . بعد از چاق سلامتی دم که :

میخواهیم در سال ۹۴ ملکه و آقای را انتخاب کنیم و بنظر او این لقب به شتر می برآزد .

ت : از مردان آقای هست که اسشر را همان آقای که نقش قاطبه را در مجموعه بازی می کند . فکر می کنم که او شایسته است . به نظر من او خصوصیات گروهی را توی خودش جمع کرده و بخوبی نشان

رسم : مگر بنظر شما این شخصیتی را که نشان دهد چه خصوصیاتی دارد ؟

### حسین خانی : « قاطبه » آقای تلویزیون است و قمر خانم ملکه تلویزیون



جواب می دهد : « والله شخصیت آدمی را نشان می دهد که می خواهد توی اجتماع به هر ترتیبی شده خودش را جا کند و خیلی هم تو دهنی می خورد و کسی هم بهش رو نمی دهد که میداد از خودش جلوتر بیفتد .

می گویم : « خوب از خانمها کسی ملکه تلویزیون است ؟

جواب می دهد : فکر می کنم ملکه تلویزیون قمر خانم است . که خیلی هم باب طبع ما ایرانی هاست .

بیشتر ما در روز با افرادی نظیر او سروکار داریم و این خانم هم رل قمر خانم را خیلی خوب و طبیعی بازی می کند .

می پرسم : تا حالا نیامده که سرش را درست کنید ؟

می گوید : متأسفانه نه .

دیگر وقت رفتن است . چشمم به یکی از تابلو های ژازه طباطبائی روی دیوار می افتد و یادم می افتد که بسراغ ژازه هم باید بروم .

### ژازه طباطبائی : ملکه ، ژایلا خواجه نوری و آقای تلویزیون اسماعیل میر فخرایی است

ژازه سخت گرفتار درست کردن کار های دو نمایشگاهی بود که می خواست پشت سر هم در گالریش برپا کند .

بالاخره در بین کارتها و تابلو ها و سیم های برق جایی پیدا کردیم تا کمی صحبت کنیم . او می گوید : « بعضی از چهره های تلویزیون اصلا به درد گویندگی نمی خورد . البته گاهی چهره های با مزه و تشنگی بین این ها پیدا می شود . عیب بزرگ گروهی از گویندگان که خیلی آدم را حرص می دهند این تمارق های بی معنی است از قبیل : « انشا الله در آینده شما را خواهیم دید » و « وقت ما دیگر تمام شده است »

آخر اگر وقت ندارید ، برنامه نگذارید . اگر دارید ، بگذارید حرف به نتیجه برسد .

می گویم : « خوب از هر چه بگذری سخن دوست خوش تر است . برویم سر سؤال اصلی . »

می گوید : « بله من آن خانم ژایلا خواجه نوری را خیلی خوش تیپ و راحت می دانم خیلی هم تحمل خوبی دارد . یعنی اگر طرف دیگر صحبت دو ساعت هم حرف بزند تحمل می کند و چیزی نمی گوید . »

می پرسم : « از نزدیک با ایشان آشنا شده اید ؟ »

جواب می دهد : « من یکی دیوار با ایشان مصاحبه داشته ام . بنظرم خیلی گیرائی دارند . و خیلی هم صادق هستند . »

می گویم : « از آقایان چی ؟ »  
می گوید : اسماعیل میر فخرایی خوب است هم خوش تیپ است و هم برنامه را خوب اجرا می کند . البته یکی دوتای دیگر هم هستند که تیشان خوشت و خوب هم حرف می زنند ، ولی توی کارهایشان غرور و کینه ای احساس می شود که ناخوشایند است و آدم را ناراحت می کند .







قنداق بچه‌اش را با يك لچك و كهنی بود روی كولش و گره لچك را انداخته سته‌ی (۱) مخمل سرخ رنگش. نه‌های لطیف ی پشت گردنش را می‌خاراند. بچه‌گاهی که ی‌خارید آن‌را روی كول زن و به سطح نرم د و سایه‌ی درختان سنجید. زن، از بابت بوی ای بچه‌اش نگران بود اما ایمان به امامزاده‌ی ت که نهداشته بود. پایین، توی دره، رود ی‌سر و صدا و بارنگ سبز - درست به رنگ ی‌ای کنار مرداب - دل زمین را می‌شکافت و صدای عبور آب جریك جریك «خلخله‌های» (۲) ی‌ش مهره‌های سرخ و كبود روی «الخالق» (۳) ی‌ه درهم شده بود و سكوت غروب راهی شکست دبی «دارم‌راد» (۴) تا از آب چشمه‌ی «شفا» ی‌د که در حکم واکنش برای بچه‌های آن حوالی بود، و به همین جهت سالهای این «چوله» (۵) آب زیر سایه «دارم‌راد» امامزاده «الیاس» زلال و آرام زیسته بود. یکه سیلابها و بارانهای چهار قطره‌ی به آب ده بود. زن از دور «داول» (۶) درخت بادش افتاد که يك روز پای «دارم‌راد» یست و زیر پارچه‌ی سبزی که چهار گوشه‌اش ه یسته بود خوابید. دم غروب که پیدار ش را برای چشمه تعریف کرد و دید توی یرك سبز و مهره‌ی كبود و صاف افتاده. این حالا به موهای جلو سربچه آویزان بود روی اف و بی‌چروکش می‌لفزید. امروز صبح روی دیوار کاهکلی اتاق که زیر لایه‌ی ی‌شکل پنهان بود چهلمین خط را کشید با د آب روی سربچه ریخت و او را آورد که

طبق سنت مردمان آنجا از آب چشمه‌ی «شفا» به او یخوراند. بچه می‌بایست توی «پنگول» (۷) راست مادرش زیر «دارم‌راد» و روبه امامزاده «الیاس» از آب چشمه بنوشد. زن توی سایه نشست «کلاغی» (۸) بزرگ ورنك برك ترمه‌ی را که روی کلاه منجوق دوزیش بسته بود از سر برداشت. بعد بانوك انگشتان شت و سایه قلاب زیر «چناکه» (۹) را که مهره‌های كبود از آن رد شده بود باز کرد. بچه را زیر بغل زد و سر او را به سوی چشمه خم کرد. زن «پنگول» دست راستش را مثل «چمچه» گود کرد و وقتی بچه از دهانش صدای ملج ملوج ماهی آمد «انگال» (۱۰) های طلای دست زن زیر آخرین تیغه‌های نور آفتاب برق زد. يك لحظه توی تخم چشم بچه تیغ کشید. بچه چشمش را بست و باز کرد ... غروب داشت روی سربچه چادر می‌کشید که زن آخرین پیچ «گدوك» تپه «الیاس» را گنشت و داخل «توله» (۱۱) راه مستقیم آبادی شد. باد بر سر سیزه‌ها کشیده می‌شد و زمزمه‌های لالایی و از زن را توی گوش علفها می‌گفت و بوی حرفهای زن را با خود می‌برد، وزن با صدای لطیف روستایی‌اش دلتنگ دلتنگ می‌خواند:

ترانه کردی:  
گرم - کرانی کسردیه  
چن سال شووانی کردیه  
شوتا شووکی نخفتیه  
تا جور روسم هل کفتیه  
ترجمه:  
پسرم، جوانمردی کرده‌است  
چندین سال چوپانی کرده‌است  
شیها تا سحر در کوهها گشته و خوابیده  
تا مثل رستم برازنده شده‌است



## «کاسه‌شکن» های وحشی

نوشته عزت‌الله زنگنه

ژاندارمها آخرین قوس کوه «شیرخان» را توی تاریکی و سینه خیز دور زدند و سایه را «گله به گله» دنبال کردند. به پاسگاه خبر داده بودند «مراد علی» امشب برای زیارت به امامزاده «الیاس» می‌روند و استوار «پلنگ» سرچوخته «کاکلی» و دوسه تا ژاندارم دیگر را برداشته بود تا توی دل شب «مراد علی» - این روئندی شگرد - را که کسی حریفش نمی‌شد زیر رواق «الیاس» دستگیر کند و اگر نشد خوش را روی سنگ قربانگاه امامزاده بریزد. «مراد علی» زیر سایه «دارم‌راد» نشست. ماه کمرنگی از لای شاخ و برگ درخت روی او گرد نقره‌الک می‌کرد. به برفهای سپید قله‌ی «شاهو» نگاه کرد و سردش شد. لحظاتی گنشت که ناگاه در مغزش صدای انفجار بلند شد. سالها بود که این صدای لعنتی آرامش برای او نگذاشته بود. از صدای انفجار به گنشته برگشت، به روزیکه لول «برنو» (۱۳) کمر شکن را به طرف مادرش گرفته بود و سؤال پیشش کرده بود و درباره‌ی پدرش از او پرسیده بود. «چطور مادرش بعد از بیست سال زناشویی، از «خدا مراد» خامه شده بود؟ چرا «خداوند» قبل از اینکه معجزه «دارم‌راد» را ببیند مرده بود و «مراد علی» را ندیده بود؟ و سرانجام، صدای تیری که از لول «برنو» کمرشکن آمده بود و واپسین نگاههای التماس آمیز «گلیانو» را به یاد آورد. «مراد علی» کم‌کم روی علفهای پای چشمه شفا لکه های خون مادرش را به شکل «کاسه‌شکن» های سرخ و صورتی دید که با فشار باد می‌چمیدند و خاک را می‌پوسیدند. خاک خون آلودی که روزی ... قطره‌های گرم خون يك زن را نوشیده بودند و از آن روز بود که «مراد علی» یاغی شد، و از آنجا که گریخت تا زخم زبان‌شان را نشود و نگاههای ملامتگرشان را نبیند، و مردم،

تاریک، شعله های آتشی را که در کوهستان روخت می‌دیدند و گاه که تردید می‌شد زمزمه‌های می‌شنیدند. مادران، شیها صدای دلگیر او را در کش کوهها می‌شنیدند و پندرها سرگشت او را های طویل زمستان برای جوانهای ده می‌گفتند. «مراد علی» شنیده بود که «دارم‌راد» به دیگر از زنان عقیم آبادی مراد داده است. این وسوسه‌اش کرده بود «مغاره» اش را ترك کرده آمده بود تا از «الیاس» کمک بگیرد. حالا «برنو» توی دستش بود. فشتکی در شکم «برنو» ت. گنشت هر دو زانو را به زمین میخ کرد و پنجه‌هایش توی چشمه دولاشد و سرکشید. از آل کمرش نسمتال ابریشمی بزرگش را در آورد و یلهای پر پشت و سیاهش را پاک کرد. توی نور به سایه‌هایی از بالای تپه بسوی دراز شدند. یوتین های میخدار ژاندارمها را شناخت. اینکه ژاندارمها پائین بیایند خودش را سینه خیز به امامزاده سقف آفتاب کوتاه بود که او کمی بایش را خم کرد. لول «برنو» را گذاشت لیدی خ پنجه و آنگاه صدای شلیک دل شب را شکافت از ژاندارمها نشانه رفت استوار «پلنگ» فریاد برانازان! برانازان! شکون ندره، به امامزاده نداز. سه روزه بود که آنها بانردگی دور امامزاده اس نشسته بودند. در این سه روز مراد علی دوتا نندارمها را زخمی کرده بود. با بلوطهای خشکی ی «کچله» (۱۴) امامزاده بود سیر می‌شد. روز عطش، چشمهایش را از کاسه بیرون کشیده بود. مزاده بیرون آمد و فریاد زد: من تسلیم شاهتم. کاری نداشته باشید تا اهنم را بگویم و کمی آب م. آمد کنار چشمه «شفا». یکی از غنچه‌های

«کاسه شکن» را از بوته جدا کرد و تیت کرد: «اگر سرخ بود حق با من بوده و مادرم خیانت کرده خودم را تسلیم می‌کنم سرم پایدار می‌رود اما بالای دار نمی‌رود. و اگر صورتی بود، داغم را به دل قانون می‌گذارم. وقتی داشت لایه‌های ترد و سبز کاسبرگها را کنار می‌زد استوار «پلنگ» صدا زد: زود باش «مراد علی» تسلیم شو!

«مراد علی» در پشت پرده‌ی از اشک، گلبرگهای صورتی را خیس خیس دید و صدای شلیکی که از «برنو» او بلند شد به همه چیز پایان داد، به صداهای انفجاری که مدام توی گوشش سوت می‌کشید به تجسم التماسها و زاریهای مادرش، و به انتظار ژاندارمها که روی تپه دور تا دور او را محاصره گرفته بودند.

حالا هر سال وقتی ایل شبانگاره برای چرا خوری به «شاهو» کوچ می‌کند، دامنه‌ی تپه‌ی «الیاس» و پای چشمه‌ی «شفا» مثل مخمل سرخ و صورتی از «کاسه شکن» موج می‌زند. ورود خانه «سیروان» سرودی مرنه‌وار در گوش دشت پیر زمزمه می‌کند، گوئی «گلیانو» دارد برای کودکش لالایی می‌خواند و از امامزاده برمی‌گردد. «دارم‌راد» دیگر آن شکوه و آراستگی قدیم را ندارد، شاخه‌های شکسته برگهای ریخته و برنیامهای پارچه‌های رنگارنگ در اهتزاز نیست و چون شوره‌زاری خشک که دوسه بوته خار خشک سبز در آن پروید. براندامش تنها یکی دو برگ با هرای باد می‌لرزد و پائیز که اولین سوز سرما وزید، آنها نیز زرد می‌شوند و سر بر خاک می‌سایند. شاید «الیاس» بالای به «شاهو» کوچیده و همه چیز را با خود برده است.

### توضیح واژه‌ها و اصطلاحات محلی

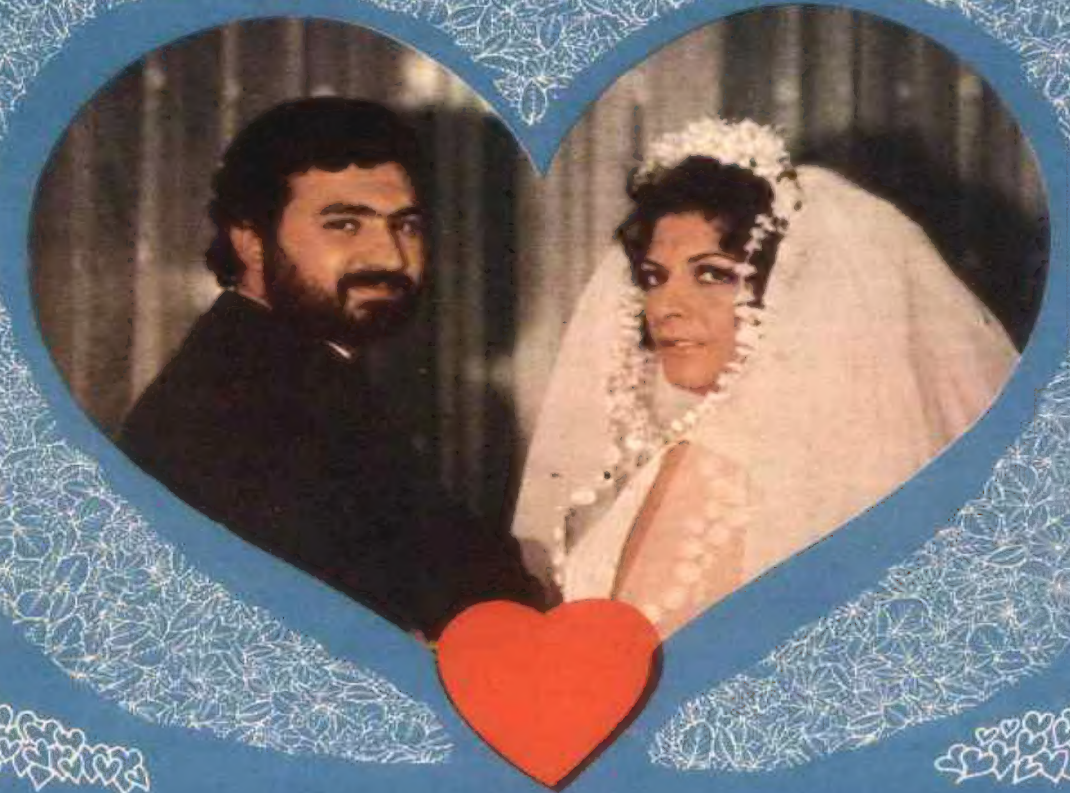
- ۱ - جلیقه زنانه روستائی
- ۲ - پاندهای زنانه که به پای می‌کنند و روی می‌خ یا می‌افتند مثل مستین که بدست می‌آورند
- ۳ - لباس روئی قنداق بچه
- ۴ - بمعنی درخت آرزو
- ۵ - باریکه آب
- ۶ - سیاهی و شیخ
- ۷ - بمعنی پنجه و کف دست
- ۸ - دستمال رنگی سیاه و سفید و قرمز که به سر می‌بندند.
- ۹ - چانه
- ۱۰ - دست بندهای زنانه که بدست می‌آورند
- ۱۱ - راه باریک
- ۱۲ - نام کوهی است
- ۱۳ - نوعی تفنگ است
- ۱۴ - کاسه چوبی





داغ ترین خبر هنری سال :

## قمر خانم با دامادش عروسی کرد



نام تازه‌ای بنام

« پروین هرنندی »

محصول ازدواج پروین ملکوتی ( قمر خانم )  
با محسن هرنندی ( اوس کاظم ) است



راه پیشنهاد و عطاای برای رفتن داشت « دیالوگ حرفی را رفت :

« شما آقای محسن هرنندی حاضرید با خانم پروین ملکوتی ازدواج کنید ؟

محسن هرنندی جواب داد :

« اجازت بدین اول طی و طومو باین خانوم بگویم ، بعد خدمتون عرض می‌کنم .

بعد از به پروین ملکوتی کرد و گفت :

« شما خانوم پروین ملکوتی حاضرید قبول بدین عروسی من با خانم قمر خانوم عوضی بگیرم آسری بدم داد و فریاد نکوین ؟

پروین ملکوتی ، که با گفتن « بعله تمام هر دو نفر حاضر خود را زیر پا گذاشته بود ، هیچ توقع نداشت که محسن هرنندی در این لحظه حساس چنین سوالی از او بکند .

بدون جهت چند لحظه‌ای سکوت کرد تا بالاخره بنی احمد ( بابا سید علی ) بعد از رسیدن به هرنندی جواب داد :

« تو خیال می‌کنی که این قول در دعوای خانوادگی تأثیری دارد ؟ بعد از آنکه داشته باشد . وقتی مرتی زن گرفت یعنی قبول کرده که هر ساری زتش زد برآینه . حرف من

« شما خانم پروین ملکوتی حاضرید با آقای محسن ازدواج کنید ؟

تو جملہ « آری » تمام نشده بود که پروین ملکوتی ای کفر خانم خود گفت :

« بعله آری : چرا اینقدر گفتن عیدی ؟

« شما خانم پروین ملکوتی حاضرید با آقای محسن ازدواج کنید ؟

« بعله آری : چرا اینقدر گفتن عیدی ؟

« شما خانم پروین ملکوتی حاضرید با آقای محسن ازدواج کنید ؟

« بعله آری : چرا اینقدر گفتن عیدی ؟

« شما خانم پروین ملکوتی حاضرید با آقای محسن ازدواج کنید ؟

« بعله آری : چرا اینقدر گفتن عیدی ؟







ماجرای جالب در حاشیه عروسی

امیر آفا میری ( کارگردان فنی خانه مهر خانم ) در این عروسی برخوردی کاملا متفاوت با برخورد همیشگی خود داشت . زیرا همه هنریستان این سریال از آقامیری جز فریاد و اخم که موقع ضبط برنامه از خود نشان میدهند ندیده بودند . اما آتش باهمه می گفت و می خندید و چنان با بچه ها قاطی شده بود که بعد می نماید از این پس بتواند موقع ضبط برنامه حرفش را به کرسی بنشاند و با داد و فریادش هنر - یستان را بترساند .

بر عکس او محمدعلی کشاورز ( کارگردان برنامه ) گاهی فراموش می کرد که در يك مجلس عروسی حضور دارد ، چون هر چند دقیقه یکبار به عروس و داماد اخطار می کرد که جمله هایشان را با احساس بگویند و به اصطلاح خودش « به حرکات و گفته هایشان خون بدهند » اما وقتی با خنده شدید حاضران روبرو می شد تازه موقعیت دمنش می آمد . منتها یازم و لکن قضیه نبود و ادعا داشت که آدم اگر در حرکات و صحبت های روزمره اش خون نداشته باشد ، در موقع اجرای نقش نیز نخواهد داشت .

شیده ( مصومه خانه مهر خانم ) با آنکه در این سریال نقش فیلترین فرد خانه را بازی می کند ، آن شب بر زدی و برق ترین لباس را به تن داشت . گویا اجرای نقش مصومه باعث شده بود که همه جا او را زنی فقیر و بیچاره بشناسند و لباسی که شب عروسی پوشیده بود دلیل قاطعی بود برای رد کردن این قضایات عمومی . گفتگویی با عروس و داماد

هنگامی که شام آمد و حاضران سرشان گرم شد ، من محسن و پروین هرندی را به گوشه ای کشیدم و درباره سابقه آشنائی شان و مقدمات این عروسی سؤال کردم .

محسن به هیچوجه حاضر نبود گفتمای درباره روابط پیش از ازدواجشان بگوید . اما پروین که به اندازه او تودار نیست سر بسته گفت که ازدواج اولش او را سعادتمند نکرد و او تصمیم داشت که ازدواج نکند . اما خصوصیتی که در

محسن می دید ، و رفتاری که محسن داشت ، چنان دوست داشتی و متین بود که در عرض يك سال ونیم همکاری ، چون تیزاب در روحیه او مؤثر افتاد و با آمد و رفت های که گاهی خارج از محل کار داشتند به این نتیجه رسیدند که توافقی عجیب باهم دارند و خواهند توانست زوج هنری خوشبختی را تشکیل دهند .

از محسن هرندی پرسیدم : - داماد ریشدار هم تویر است . چرا ریشت را نتراشیده ای ؟

دستی به ریش تویر و سیاهش کشید و با همان لهجه اصلهائی گفت :

- براینکه اختیارت دست خودم نیس .

- لایذ پروین طرفدار مکتب هیپی هاست و از مردهای ریشخوشش می آید .

- این خوشی بیاد ؟ غلط می گونی ؟ من به عرس نماز و روزه ام ترک نشدم . حالا بیام هیپی بشم ؟ اینکه میگم اختیارت دسی خودم نیس علتش اینس که فردا میباید برنامه ضبط کنیم . این آفای کشاورزم رضایت نیمیید که مارش مصنوعی داشته باشیم .

ساعت به سه بعد از نیمه شب نزدیک می شد و عروس و داماد فوق العاده خسته به نظر می رسیدند . ضمن اینکه خدا حافظی می کردم گفتم :

- انشالله ماه عمل خوش بگذرد . پروین هرندی دوبلور و هنر پیشه فعال ، آهی کشید و گفت :

- البته ماه عمل در مؤسسات دوبلاژ و بخصوص در دگور خانه مهر خانم !

موقعی که بیرون می آمدم سید گلی بزرگ و زیبا کنار در آپارتمان دیدم ، محسن و پروین هردو گفتند :

- از جانب ما از روابط عمومی تلویزیون که بامید گلشان خیالتمان دادند تشکر کن .



و پروین ملکوتی که حس کرد سکوتش هرندی را میعادار مجلس کرده است ، اولین جمله بعد از عقد را چنین شروع کرد :

- او هو ، چه از خود راضی ، يك ساله که توامون منو بریدی و ولم نمی کنی ، تازه من ترو بختم ؟

بنی احمد که گوشه خلوتی گیر آورده و با خودش صفائی داشت ، از این فریاد جا خورد . جلو آمد و گفت :

- در این مورد ، من حق را به هرندی میدم ، محاله که اون نوشته باشه ترو بیژه ، چون تو نایزترین زنی هستی که در عزم دیدم . ضمنا پروین جان زیاد دور بر نذار ، شوهر به این آسونها گیر نیباید .

مهری رحمانی که آتش برای بحث کردن نداشت به جلو بنی احمد درآمد و مترضانه گفت :

- شوهر گیر نیباید ؟ توس سنگ بزنی شوهر درمیاید . من با اینکه يك سال و نیمه شوهر کردم ، هنوز هم هفتکای یکی دوتا خواستگار بزام پیدا میشه .

پروین ملکوتی ( از این پس او را پروین هرندی می نامیم ) دید اختلاف با محسن باعث شده است که مهری رحمانی خواستگار های موهومش را به رخ جماعت بکشد . به این جهت گفت :

- تو دیگر نمیخواهی فیروز درکتی ؟ مکه یادت رفته که خودت توژن روز نوشته بودی ازدواج با محبوبی بزرگترین شایب زندگیت بوده و هر روز صبح بندگش می بندی ؟

در شماره پیشین خواندید :

لودویک برای انجام مأموریتی به زادگاهش می آید . در هتل اطاق می گیرد اما چون این اطاق برای پذیرائی مناسب نیست به دوست قدیمی اش کوستکا مراجعه می کند و باهم به آپارتمان او می روند و لودویک از او می خواهد که آپارتمانش را برای فردا بعد از ظهر در اختیار وی بگذارد . . .



شوخی  
دلفینان از :  
میلان کوندرا  
( Milan Kundera )  
ترجمه ای :  
منوچهر صبوری

کوستکا دست دادم و خدا حافظی کردم ، روی صندوق نشستم ، سرم را روی پشتی صندلی گذاشتم و به تماشای سقف سفید لکه دار دکان پرداختم . از آینه پرهیز کردم ، چون بعد از آن سالها هنوز از دیدن چهره ام در آینه وحشت داشتم

حتی هنگامی که انگشت های آرایشگر را روی گردنم حس کردم و متوجه شدم که دارد بارچه سفیدی روی بقیه پیرهنم میکشد ، هنوز به سقف نگاه میکردم . بعد از من فاصله گرفت و با مدنی فقط صدای کشیدن تیغ بر روی چرم تیغ تیز کنی به گوشم میخورد ، حال آنکه من همانطور در سکون لذت بخشی و سرشار از بی تفاوتی موافقت آمیز فرو رفته بودم کمی بعد ، انگشتانی را روی صورتم حس کردم ، انگشتانی مرطوب و لذت زده که گرم روی پوست صورتم میمالید ، و برایم عجیب و مضحک میآمد که زن ناشناسی ، که من هم برای او ناشناس بودم ، چنین با محبت مرا نوازش کند . سپس آن زن صابون را با فرچه به صورتم مالید ، حالتی به من دست داد که گویی دیگر در آنجا نشسته بودم ، بلکه حس کردم در لکه های سفیدی که به آنها خیره بودم فرو رفته ام . تصور کردم - چون فکر من حتی در موقع استراحت هم دست از بازی برنمیدارد - که قربانی بی سلاحی هستم و سرنوشتی بسته به مرحمت این زنی است که اکنون به تیز کردن تیغش پرداخته است و با توجه به اینکه بعد در فضا مستحیل میشد و تنها تماس انگشتان او را بر پوست صورتم حس میکردم ، آسان بود که تصور کنم دستهای عاشقانه سر مرا نکه داشته است . زیر و بالا میبکند و به آن عشق میورزد چنانکه گویی جز در سرم در بقیه بدنم چیز جالبی نمی بیند ، و تیغ تیغش روی من پهلوی منتظر است تا این تصور جدائی بین من و سر را واقعیت بخشد .

این تصور با شنیدن صدای پای زن پایان یافت ، بدون شک تیغ را در دست داشت و بسوی من میآمد . دوباره بخود گفتم ( چون فکرم بازی خود را از سر گرفته بود ) باید به نیمه این زن ، این جلاذ با محبتی که سر مرا در کف خواهد داشت ، چه شکلی است . نگاهم را از سقف کشدم و به آینه افتخدم و با اولین نگاه متوجه شدم که این تصور سرگرم کننده من به حقیقتی عجیب تبدیل شده است : بنظرآمده که این زن را ، که اکنون روی من خم شده بود ، می شناسم . پاك دست نرمه گوش مرا گرفته بود و با دست دیگر صابون را از صورت من می تراشید ، به او خیره شدم . پس از این نگاه دقیق ، حس کردم که این بار ، به خلاف چند لحظه پیش ، واقعا در حال مستحیل شدن و معرقل شدن در فضا هستم . سپس روی روشنی خم شد و دو انگشتی کف صابون را از لبه تیغ جدا کرد ، بعد راست شد و مودبانه صندلی را چرخاند . يك لحظه نگاهمان به یکدیگر افتاد و بار دیگر حس کردم که خود اوست . بطور مسلم چهره اش تفاوت داشت ، گویی این چهره متعلق به خواهر بزرگترش بوده افسرده و بی طراوت بود ، اما یازده سال از آخرین ملاقاتمان میگذشت . آن زمان چهره واقعی خودش را داشت ، اما خوشبختانه اکنون هم در این چهره دو روزه بود که همان چشمان قدیمی او از این روزه ها بار دیگر مرا میگرستند ، و درست همانطوری که به خاطر داشتم .

بار دیگر این بیجری مخیل شد . مشتری تازه ای وارد دکان را غریبانه ترک کردم . آنچه میدانستم این بود که چیزی نمیدانم و آنقدر گنج و مبهومم که از باز شناختن چهره ای که روزگاری صمیمانه دوست میداشتم عاجزم . البته راه یافتن به حقیقت دشوار نبود . با عجله به هتل رفتم . در راه دوستانه زمان کودکیم بارسلونا Jarodiv را دیدم ، که درست به موزیک محلی وین میزد ، اما از نگاهش غریبم ، چون از موزیک آزار دهنده اش فراری بودم - به کوستکا تلفن کردم . هنوز در بیمارستان بود .

- آن آرایشگری که مرا به دستش سپردی ، ممکن نیست که اسمش لوسی سبتکوا Lucie Setkova باشد ؟ کوستکا جواب داد :

حالا اسمش چیز دیگری است ، اما خودتی است . از کجا میشناسیش ؟

- پاسخ دادم : - مال سالها پیش است .

حتی برای خوردن ناهار هم ترغیم ، تا غروب بیرون از هتل بودم ، و به قدم زدن پرداختم .



# پاوه، شهری از سنگ، در دل تپه‌های سبز



مقصود پاوه بود و هدف فیلمبرداری از زندگی و سماع دراویش قادری، گروهی که به پاوه می‌رفت احمد شاملو، تهیه کننده و کارگردان فیلم، حسابی، فیلمبردار، نیازی دستیار فیلمبردار، وفاداری، صدابردار و عزت‌الله زنگنه، زاده و آشنای محل و راهنمای گروه بود.

فیلم زیر عنوان «پاوه، شهری از سنگ در دل تپه‌های سبز» تهیه شد. آنچه حاصل آمد زیبا بود و نیمی از زیبایی فیلم مدیون تقاری بود که شاملو بر آن نوشته بود. اینجا علاوه بر عتبات فیلم پاوه، سفرنامه‌یی را می‌خوانید که عزت‌الله زنگنه در اختیار ما گذاشته است، نوشته‌یی او نیز شرحی است زنده و جالب از آمیزش کار و تجربه و زندگی که غالباً امتیاز بزرگ چنین سفرهایی به شمار می‌آید.

## : احمد شاملو

چا، ریشه همه چیزی به سنگ می‌رسد: غیرت خاستگاه مردی که عشق، دهانش را به گشوده است. —  
خنی که برکت هایش به خر خوشی در گذرگاه کوهستان می‌چید، —  
وار خانه های خاموش، که درونشان سرشار از رازی ناگشودنیست، —  
مغوشی صریح آسمان، —  
مغوشی بیخوش و راز دار زمین، —  
صحنی ریشه ای که از چشمت سارهای پر برکت ...

\*\*\*

بدی نباید که پاوه، در لغت جانی، در کنایه کلین، به معنی سنگ آمده باشد. اما در این افتاده مرزهای غربی که میان تپه های سبز را های کم پشت تنگ پنهان است، ریشه همه به سنگ می‌رسد. — و در دل سنگ، همه چیز، سنگین و مستقر می‌گردد.

پنداری، زندگی، نه در کوچه ها و خانه ها، نه در آفتاب روشن و بی‌شبهه یله روز، — که جانی دیگر، در میانکاهی تاریک و اسرار آمیز در گذر است. و در پس پشت این آرامش و خاموشی چیزی هست، که قناعت و فقدان نعره را توجیه می‌کند.

این چا، زندگی را به چشم نمی‌توان دید، مشاهده زندگی، در این شهر سنگی، نیازمند بصیرتیست. زیبایی چشمگیر ظاهر و زرق و برق دنیا دارانه، در این دیار، چیزی بیگانه است. ... این چا، مشاهده زندگی را، چشم درون می‌یابد.

\*\*\*

چیزی، از درون زندگی را چوبیده است. چنین است که زندگی، در جلوه عادی خویش، به بنایی دمی، موقت و استوار می‌ماند. — چنین است که، حتی عادی و نشاط، رنگی متصاعله دارد. — رنگی تیره و روگرد زوال. — چنین است که رقص، این ستایش کبر آمیز زیبایی های اندام آدمی، حتی، قالبی بول و بی‌محتواست. کلامیست که از مفهوم خود غاری شده است، حرکتی

از سر بی‌میلی، که هر چه بیشتر بزرگش کند، فرسودگی جانش بیشتر جلوه می‌کند. —  
یامی گویند و دست می‌افشاند، اما نه از آن روی که این، نیاز جسم و جان ایشان است، بل ندان خاطر که، این نیز سنتیست. حسته از پاکبختی در راههای طولانی اعصار و قرون. — رستنیست مرده، که تنها قالب تشریفاتی آن به جای مانده است.

\*\*\*

زندگی تابیدان حیدر نیازمند تلاش است، که نیازهای تخته پدتی، زنجیر گردن جان نشود. و اسباب معیشت آتند باید، که کار فروتنی به فرومایگی نکشد. آتین درویشان قادری این است. — و این است آنچه خاموشی سرسنگین و تفکر انگیز پاوه را توجیه می‌کند.

این چا ریشه همه چیزی به سنگ می‌رسد. طبیعت و انسان، با اندیشه و کارش، با عشق و زندگی، با کار و مرگش. سنگ، ایمان اینان است.

## شعری عزت‌الله زنگنه

### فیلمبرداری از دراویش و باقی قضایا

ویش کوه «ویس» هنگام عبادت چنان از خود بیخود که ما را بیگانه پنداشتند و با فریاد های «المنکر» به ما حمله کردند.

آفتاب روی کوههای سر بلند غرب سرازیر ما روی قطعه ای اوج گرفته ای «شمشیر» (۱) آفتاب را نگاه می‌کنیم که چسویانسان ایل ارده (۲) با چوبدست‌هایشان دو راهی «پاوه» و انزود را که بالای گرفته ای «پلنگانه» است یک منحنی انحرافی به چپ به مایاد می‌دهند. بن (لقبی که سالها پیش به احمد شاملو داده اردو می‌کند به راننده و می‌گوید: شیب آرام کوه برداریم بزن که زودتر برسیم. به صورتش نگاه از آن حالت عارفانه و تسلیم که در خانه، نگاهش بود اثری نیست جایش را تیزی و نگاه یک عقاب که در پی شکار است گرفته. بر تلویزیون ملی سنگلاخ کوه را له له زنان و صدایی که از پرتاب سنگ های زیر لاستیک خیزد شیار می‌زند و جلو می‌رود. به پشت نگاه گلهای زرد و سیید «پاپونه» و «شقایق» رخ وحشی را دو خط موازی له کرده است. خصوصی هوای کوهستان را انباشته است.

ی، «فیلمبردار دوربین هارا دودستی چسبیده توی دست اندازها آنها را بغل می‌کند. ردیف ن «کرگدن» و راننده نشسته. سنگینی دست را روی شانهم حس می‌کنم. سرود سیر سیرکها را تارکتر کرده است. گرفته ای جوانرود هنوز ت و شکوه دوران یاغیگریهای این قوم را که م زیر آتش خمپاره آرام گرفتند دارد. سر یک بیکه آبی که از کوه توی چاده نشست کرده، ید چاده را مثل سفیداب حمام خیسانده است. نثار روی پندال گاز بیشتر می‌شود زوزه‌ی موتور رفتن افزایش می‌یابد. مثل یک دسته زائر که انه ضریحی را چسبیده باشند همه دور تا دور ا چسبیده ایم.

حالا کنار جاده ایستاده ایم و جیب چارستون و لای فرو کرده و گوش خوابانده است. هوا شده «کرگدن» قیافه خنده دار و در عین نت آوری گرفته. سایش لاستیک روی لایه های بن، به سروروش گل سفید پاشیده. رو می‌کنم اداری، صدا بردار، و می‌گویم وقتش است که نت را بیاری بطلبی» و می‌زنیم زیر خنده که است شروع میکند به خواندن نماز «یتا هورائی» قیمت را می‌سنجم و توی دلم احساس ناامنی چرا که اینچاروزگاری حکومت خان خانی بود، صدا سر می‌کنند و معارضی هم نبود. از ته دایی مثل بر خورد دهانه ای تیز یک تبر باتنه ای و کهنسال یک درخت به گوش می‌رسد و توی با، صداهایی مثل خواندن مار، زلق زولوق و چند سیر سیرک سمج سکوت را شکسته اند. «کلیک فیلمبردار، بغلش را از سنگ پر ست و من با چنگ رویی قرم گل ولای را کنار و زیر چرخ را به سمت جلو سنگ می‌چینم. چند سیاهی دارند دامنه ای کوه را به جانب ما کنند که نور چراغ همراه با حرکت جیب جاده من می‌کند. دهنمای سحر به «جوانرود» نشسته ایم روی نیمکتی جویی که از ناف شده ای درختان بلوط جنگلی درست. قهوه چی یک دور جای گرم. — از آن قاجاق اعلا — می‌دهد و بعد اشرافی ترین نمک یعنی نیمرو و ماست گردی یک هلفدانی بد هر شش نفر را می‌چپانند توی یک هلفدانی تاق خواب قهوه خانه. صبح به پوست تنم دست مثل سیمهای بافته شده کیاب پز روی ذغال شده و به شکل مربهای کوچک ورم کرده

است شاملو رو می‌کند به قهوه چی که: «سکها نگذاشتند بخوابیم» واو میگوید: «قریان، آخر اینها شوگرد» هستند! و شاملو کتابچه اش را در می‌آورد و توی آن حرف «شین» را یادداشت می‌کند: «شوگرد» به فتح ش و کاف و سکون بقیه حروف. و من می‌گویم: جلوش بنویسد: پاسبان — گزیمه — شبگرد.

\*\*\*

اگر کسی اوایل شب به «پاوه» (۴) برسد روی اولین پیچ گردنه ای «شمشیر» در قلب یک کوه سر بلند و عظیم و در مسافتی قریب به سه چهار کیلومتر مقابله سوسوی چراغهای را می‌بیند که مثل کرم شنبات بر کمرکش کوه می‌درخشند و به قول مریمان آن دیار «وریج وریج» (۵) می‌کنند و تو همینطور که نگاه می‌کنی می‌توانی نگاهت را از فراز دره ای طولیل و پوشیده از درختان تناور توت و کسردو عبور دهی. حالا درست در انحراف اولین پیچ «شمشیر» داریم دور می‌زنیم! اما از چراغها خبری نیست و چراغ کبیر کهکشان در آسمان لطیف بامداد می‌درخشند و یخ آبهای ریز روی گیاهان را بر گونه ای خاک می‌چکانند. در پاوه به دیدار فرماندار می‌رویم و به قول فرنگ رفته ها پروژمی سفرمان را پیاده می‌کنیم یا بقولی سفری نان سفر می‌کشیم تا نیاز خویش با حاکم در میان نهیم — که او خود شیفته این بساط است. «کرگدن» ظهر هوس «دیزی» می‌کند و ما هم بی‌مثل نیستیم. زیر سایه درختان تنومند گردو «بوریا یی» از آن قهوه خانه به نشستن می‌خواندیم.

ناهار که تمشد. پشش یکی دو جای بستیم و راهی مسافر خانه یی شدیم. شب را باید در «پاوه» می‌ماندیم تا فردا به زیارت حضرات دراویش برویم. توی اتاق بغل دستی بچه ها دارند سروکول هم می‌پزند «کرگدن» در خوابی عقیق است. صدایی که مرا تقریباً با فریاد می‌خواند، ادامه ای شعری را در ذهن مانع می‌شود. یکی از بچه ها، در حالیکه زیر انگشت سیاه اش چیزی را توی کف دست گرفته، هراسان به اتاق می‌آید. «کرگدن» از خواب می‌پرد و بتماشای حرکت سیورانه آن موجود مشغول می‌شوم، هنوز زمانی نیاسوده من به فرماندار تلفن می‌زنم و بچه ها خرت و پرت را به دست و دوش و شانه می‌گیرند و سراشیبی کوه را به طرف فرمانداری هن هن کنان طی می‌کنیم. فرماندار مثل شیرهای پشت قفس، دارد پشت دیوار خوابگاه دختران داشترای عشایری قدم می‌زند، چرا که هنگام تشکیل این موسسه به عشایر قول داده است از دختران آنها شخصا مواظبت کند، و آنان نیز فرزندان شان را به صفای درویش مسلکانه ای فرماندار سپرده اند. چیزی طول نمی‌کشد که دکوراسیون اتاق حکومتی به هم می‌خورد و تبدیل می‌شود به یک اتاق خواب با شش تخت خواب و رختخوابهای عالی که البته به او مربوط نیست. چرا که دیدیم رختخوابها را از خانه ای خلق الله به عاریت آوردند. دور میز کنار هم نشسته ایم من در فکر شام هستم که سابقه ای پاوه را دارم! بعد از غروب آفتاب حتی یک مغازه هم باز نیست. بچه ها که همیشه ساندویج سوسیس و آبجو بشکه دم دستشان بوده دلمخوردند و من رسولی را با یادداشتی ضمن توضیح چند و چون کار روانه ای خانه ای دوستی می‌کنم و همه به انتظار می‌نشینم که حامل بر میگردد. با سطلی دوغ و ظرفی ماست و یک بغل نان «ساجی» گرم و پتیر. من و «کرگدن» نگاهمان بیشتر به کاسه ماست است تا غذای های دیگر

نیمه های شب شاملو بیدارم می‌کند. می‌پرسم اتفاقی افتاده؟ می‌گوید کسی دارد از ته راهرو پاسوت یک مارش ملایم می‌نوازد. خیالهای گوناگون در من پدیدار می‌شود ته راهرو گوش می‌خواهم و دنبال صدا می‌گردم. یاد در لوله ای سیفون متراج که زیرش خالی و به سمت بیابان است آرام آرام می‌دهد و صفیری سوت مانند در فضا پراکنده می‌کند. «کرگدن» غش غش می‌خندد و به رختخواب بر می‌گردد.

«پاوه» درست مثل تخته سنگی می‌ماند که ته دره ای افتاده باشد و بدین جهت طلوع خورشید بر پامهای سنگی شهر ساعت بین ۱۰ و ۱۱ صبح است چرا که حصار کوهها اقتدر بلند است که تا قبل از این ساعتها کسی خورشید را نمی‌بیند. تا آفتاب کاملاً روی شهر پهن شود از خانه های سنگچین و کوچه های سنگفرش فیلم گرفته ایم.

\*\*\*

از دامنه ای کوه «روانسر» (۶) سه چهار نقطه آب می‌جوشد و روان می‌شود. این کوه روزگاری سنگرگاه «سردار رشید» (۷) بزرگ خاندان اردلان بود که پس از شش هفت ماه جنگیدن سرانجام تسلیم دولت شد. سراب «روانسر» در بستر ای از ریگهای ریز و صاف پهن و گسترده است. گویی آب در این نقطه آرام و بی حرکت است و از سد به بعد با شیبی تند و صدایی غرغره سینه دشت را می‌شکافد و می‌رود. این رودخانه که اینک «قرمسو» (۸) نام گرفته به علت ارتفاع زیاد زمینهای زراعتی و عقب پستر آب قریب ۲۰ فرسنگ بی مصرف می‌رود و فقط دریاچه یی نقاط روی آن موتور آبی کار گذاشته اند و دهقانان کنار آب های رود زمینهای پر برکت اما تشنه شان را با آن سیراب می‌کنند من روز های زیادی از عمرم را در یکی از روستا های کنار این رودخانه گذرانده ام و همیشه فکر کرده ام اگر با طرحی حساب شده، ممکن بود که این آب را در شیار های شخم زده ای این دشت حاصلخیز جاری کرد، زندگی و چهره ی کلی این روستا ها کاملاً دگرگون می‌شد، اما افسوس که خاکهای تشنه بالا مثل مارگرید می‌تشنه به خود می‌پیچند و در زیر «قرمسو» مثل ازدهایی سیاه درهم می‌لولد و ولولف کتان به سوی کرمانشاه در حرکت است. داریم از باریکه ای راه بین کوه و سراب، دامنه را به سوی سرچشمه ای اصلی طی می‌کنیم که سنگی زیر پای شاملو را خالی می‌کند و او در آب می‌افتد. پای راستی سخت صدمه دیده و لباسهای به کلی خیس شده است. دست راستش را روی شانهم فشار می‌دهد و لنک لنکان کنار نهر می‌رود و شلوارش را در آب پاک می‌کند و من لب گردنهایش را از درد می‌بینم. نشسته ایم که لباسهای خشک شود. باد موهای سپیدش را در هر ریخته و صورتش حالت گریستن دارد.

بعد از ظهر در بختداری جل و پلاس پهن می‌کنیم و «نادر» همکلاسی قدیم که بخشدار «روانسر» است به گرمی از بچه ها و کاروان ما پذیرائی می‌کند. ما «پاوه» را به دنبال دراویش به سوی «روانسر» پشت سر گذاشته ایم، که از پاوه حرکت کرده بودند به جانب «ویس» (۹) زیارتگاه بزرگ اهل تنن. دیدیم آنها روانسر را به پشت سر نهاده اند و شب قبل از آنجا رفته اند. آمده ایم به سراب و داریم غروب را روی موجهای ریز آب از بالای پل روانسر نگاه می‌کنیم.

\*\*\*

جیب، آخرین پیچ جاده را بالا می‌آید و جلو قهوه خانه ای «شاهکدار» (۱۰) پیاده می‌شویم. این قهوه خانه در دامنه ای کوه «ویس» قرار دارد و زائران «ویس» شب قبل خود را به دامنه ای این کوه می‌رسانند، مستمعی به آبادیهای اطراف کوه و منزل اقوام و دوستانشان می‌روند، عذمی کمی هم در قهوه خانه «شاهکدار» شب را بیتوته می‌کنند. که سحرگاه خود را به رواق زیارتگاه «ویس» برسانند. از قهوه چی می‌پرسم که دراویش بالا رفته اند یا نه و او می‌گوید همه در آبادی «آهنگران» (۱۱) هستند. فاصله یی ما تا «آهنگران» به آن اندازه است که آدمهای اطراف ده و دود غلیظ دودکنها را آشکارا می‌بینیم. برای آنکه قصد خود را با شیخ بزرگ در میان نهیم و اجازتی بخواهیم شاملو و من، با راننده به «آهنگران» می‌رویم و بچه ها گرد راه از تن می‌تکانند و به جای خوردن در قهوه خانه می‌نشینند. هر سه نفر پشت سر هم وارد اتاق می‌شویم. آن بالا شیخ «نصرالدین» (۱۲) پیشوای دراویش نقشبندیه که پیری و ارسته است دوزانو



## آخرش ما بر نامه‌های عید تلویزیون را ندیدیم.

بالاخره پس از کشاکش فراوان توانستم مادر بچه‌ها را راضی کنم که از خر شیطان پالتین بیایند و فکر رفتن به مسافرت ایام عید را از سرش بیرون کنند.

اما از شما چه پنهان، رضایت مادر بچه‌ها آنقدرها هم ساده به دست نیامد. طرف راضی شد موضوع مسافرت را فعلا فراموش کند، ولی از مفصلی که هنوز برای خرید کفش و جوراب بچه‌ها معطل مانده بودم، يك تلویزیون می‌خواست.

چاره‌ای نبود. میبایستی بيك شكلی فائده را خانه داد و بهر ترتیبی که شده برای ایام عید اهل منزل يك تلویزیون تهیه کرد.

مختصر پس‌اندازی را که در سال گذشته کرده بودم برداشتم و همراه يك فالیچه قدیمی که از پدرم به ارث برابم مانده بود روانه بانک رهنی شدم.

فکر می‌کردم بیش فست يك تلویزیون را جور کرده‌ام و بنابراین به‌طرف فروشگاه «خوش قول» روانه شدم. مقازه تلویزیون فروشی تگو، صحرای محشر بگو. مردم از سروکول هم بالا می‌رفتند، و هرکس سعی میکرد به هر کلکی که شده جشی مورد نظرش را انتخاب کند و از آن جهتم خلاص شود. هرچه انتظار کشیدم، بلکه کسی پسرالم بیاید فایده نداشت. بالاخره خودم جلو رفتم. گردنم را کج کردم و گفتم:

ببخشید آقا من میخواهم يك تلویزیون بخرم.

گفت: خیلی معلرت میخواهم. من متصدی قسمت تلویزیون نیستم. آقای پسر آقا راهنمایی کن.

در حسابداری فکر میکردم که دیگر کارم تمام شده و نا چند لحظه دیگر صاحب تلویزیون خواهم شد. پول پیش فست را مقابل آقای حسابدار گذاشتم تا بلکه به طمع آن مرا زودتر با تلویزیون نژده‌ام راهی منزل کند، حسابدار هینك ذره‌بینش را جابجا کرد. مدتی بمن خیره شد و پس از اینکه خوب براندازم کرد گفت: بفرمائید بنشینید.

- اسم؟
- تماشاچی
- شغل؟
- کارمند دولت
- سابقه کار؟
- ۲۵ سال
- متاهلید؟
- بله

تعداد خانواده - ۷ نفر - زن - مادر خودم مادرزدهم حقوق ماهیانه؟

.....

آیا مدارك لازم را برای خرید تلویزیون فست‌تهیه کرده‌اید؟

بله، بفرمائید يك ورقه مهر وامضاء شده از کارگزینی اداره، يك معرفی نامه از یکی از گسبه‌های معتبر محل، دم سفته پشت نویسی شده، عدم سوء سابقه، ورقه خانم خدمت سربازی و شش قطعه عکس به انضمام يك پسرگ رونوشت شناسنامه.

آقای حسابدار پس از اینکه چندین بار اوراق را

بدقت بازبینی کرد با لبی مضمونی گفت انشاءالله مبارک‌است.

۵۰ تومان هم برای حمل آن تا منزل.

گفتم: چرا پنجاه تومان؟ من نمی‌گرد و گفتم: عرض کنم ۳۰... تومان برای وسیله نقلیه ۱۰ تومان برای باربری و ۱۰ تومان هم عیدی بچه‌ها. برای اینکه هرچه زودتر از این جهتم خودم را خلاص کنم گفتم: البته، البته.

به این ترتیب باسلام و صلوات فراوان تلویزیون را روانه منزل کردم. در دلم فست آب می‌کردند که پس از سالها توانسته بودم با خرید يك تلویزیون خلق‌الله اهل منزل را خوشحال کنم. تلویزیون را پس از دو ساعت مشاوره با اهل خانه در گوشه‌ای مستقر کردیم که متوجه شدم ای داد و بی‌داد آتنن برایش نگرفته‌ام.

دوباره روانه فروشگاه شدم فروشنده قیافه شم‌انگیزی بخود گرفت و گفت: والله، آقا چند لحظه دیر تشریف آوردید. همین الان پیش پای شما آخرین آتننم را فروختم.

گفتم: پس تکلیف من چه میشود؟ گفت: ناراحت نباشید کارخانه فول داده حتما تا پیش از عید تعدادی آتنن برای ما بفرستد. مطمئن باشید که اولین را بشما خواهم داد.

گفتم: آقا جان دو روز بیشتر به عید نمانده جواب زن و بچه را چطور بدهم؟ صدایش را بلند کرد و گفت: آقا ما که گناه نکردیم که بشما يك تلویزیون فست فروختیم. روز بعد با صدای زنگ در از جا پریدم و به امید اینکه آتنن را برای نصب فرستاده‌اند. به طرف در خانه دویدم. در مقابل در جوانی گفتم: آقا آمده‌ام آتنن شمارا نصب کنم.

گفتم: ولی تا این لحظه هنوز آتننی برای ما نیآورده‌اند که شما آنرا نصب کنید. ممکن است خواهش کنم بعد از ظهر برگردید؟

سرم فریاد زد: آقا متكه نوكر شخصی منزل شما نیستم. باشد برای بعد از سیزده. دستیاچه شدم و التماس گتان گفتم: عزیز من دستم بدادنت. صیانی نشو من که گناهی ندارم. بمن قول داده بودند که امروز آتنن را بیاورند. راهش را گرفت و همچنانکه دور می‌شد گفتم: این دیگر به من مربوط نیست.

عقربه‌های ساعت نزدیک شدن تحویل سال نو را نشان می‌دادند. چشمهای من به در حیاط دوخته شده بود. وزتم به حالت فخر خودش را در آشپزخانه معبوس کرده بود. بچه‌ها هر کدام گوشه‌ای تکرده و به صفحه بدون تصویر تلویزیون خیره شده بودند عید شد و ما بی‌تلویزیون ماندیم. روز بعد آتنن را آوردند. خودم پتانی کردم و آنرا کار گذاشتم ولی چشمتان روز بد نیستد که پس از آن همه انتظار وقتی تصویر ظاهر شد، از صدا خبری نبود. دیگر معطل نشدم تلویزیون را برداشتم و رفتم که آنرا پسر فروشنده خوش انصاف بگویم و دق دلم را خالی کنم. مرطب چیزهایی را که میبایستی به‌او بگویم زیر لب زمزمه می‌کردم که میباید یکی از آنها را فراموش کنم. به در مقازه که رسیدم باهام از حرکت ماند و همانجا وا رفتم پشت شیشه مقازه روی يك تکه مقوا یا خط خوانا نوشته بودند: بمناسبت فرا رسیدن نوروز باستانی از این تاریخ بمدت يك هفته فروشگاه تعطیل است.

## بر نامه‌های هفتگی تلویزیون ملی ایران

## تلویزیون‌های آموزشی و امریکا رادیو ایران





# برنامه های تلویزیون ملی ایران برنامه اول (تهران - همدان)

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰



ارکستر موسیقی ایرانی تلویزیون ملی ایران

## پنجشنبه

## جمعه

## شنبه



ترکی (و سیروس تر) در برنامه اختاپوس



در صحنه ای از برنامه کار استوار

۱۱۳۰ - کارگاه موسیقی  
۱۲۰۰ - کارتون - باگزیانی  
۱۲۳۰ - رنگارنگ  
۱۳۰۰ - فیلم سینمایی : از من فراموش  
باشترکت اروولقلین - آیدولوئینو  
۱۴۳۰ - سرزمین عجایب  
۱۵۳۰ - رویداد های ایران و جهان  
در این ساعت بهترین رویداد های ایران و جهان در هفته گذشته همراه با فیلم های خبری پخش می شود.  
۱۶۰۰ - فوتبال  
مسابقه فوتبال این ساعت بازی جالبی است بین تیم های ولورهمپتن و بلک بولز.  
۱۷۳۰ - راه آهن  
۱۸۰۰ - اخبار  
خلاصه ای از خبر های کوتاه ایران و جهان در این ساعت پخش می شود.  
۱۸۱۰ - وارینه  
در این برنامه هنرمندان جنوب مجموعه ای از برنامه های ساز و آواز - رقص - ترانه های مختلف محلی را اجرا خواهند کرد. این برنامه شامل برنامه کاباره های آبادان و خرمشهر خواهد بود.  
۴۰۰۰ - اخبار  
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری.  
۴۰۴۵ - موسیقی  
۴۱۰۰ - پهلوانان : این بار در برنامه پهلوانان ، شاهد تبعیض میان انسانها خواهیم بود و می بینیم که چگونه یک قهرمان سیاه پوست را با همه قدرت و زورمندی اش به زورخانه راه نمی دهند. زمان اجرای این قسمت از برنامه نیز دوران قاجاریه است.  
۴۲۰۰ - اختاپوس  
در این برنامه که ویژه سیزده تپه شده است شاهد ماجرا ها و وقایع هستیم که روز سیزده برای اعضای انجمن اختاپوس پیش می آید. اعضاء انجمن پس از یک پراکندگی و انشعاب روز سیزده بر حسب اتفاق بهم میرسند و دوباره گرد هم جمع می شوند.  
۴۳۰۰ - موسیقی ایرانی  
ترانه های : راز و نیاز - عطر پونه - نقش آرزو - رویای طلایی و جلوه عشق بشرقیب از خوانندگان : نوشین عقیلی - سوگل - سعیده - جوهری و سیمین غانم پخش میشود.

۱۷۳۰ - تدریس زبان انگلیسی  
۱۸۰۰ - اخبار  
۱۸۱۰ - کودکان  
در این قسمت ابتدا کارتون رافوردی پخش می شود و پس برنامه زیر گنبد کبود را می بینید.  
۱۸۳۰ - در جهان ما  
در این ساعت از برنامه دنباله بررسی و گزارش ویژگی های قومی - آداب و سنن و مسائل جغرافیائی و تاریخی سرزمین های مختلف جهان پخش خواهد شد.  
۱۹۰۰ - مجله نگاه  
در مجله نگاه این هفته مسائل مختلفی مثل مشکلات ترافیک و بارگومتر - مراقبت از پوست دست - دو نکته مهم درباره تمیز کردن واسطی کراوات - فیلمی از پدیده های زندگی مدرن آشنائی با طرز کار بیضال و دو آهنگ جالب پخش خواهد شد.  
۱۹۳۰ - فیلم سینمایی : آرزوهای از دست رفته به کارگردانی موریس کازانوو.  
۴۰۰۰ - اخبار  
مهم ترین رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری.  
۴۰۴۵ - ترانه های ایرانی  
۴۱۰۰ - خانه قهرخانم  
شصت و دومین برنامه سریال خانه قهر خانم در این ساعت پخش می شود. این بار اوستا کافلم مورد غضب واقع می شود و قهر خانم عزم کرده است او را از خانه بیرون کند اما اوستا کافلم زرتنگتر از آنست که قهر خانم فکر کرده زیرا در خانه قهر خانم ، بست می نشیند و وقایعی پیش می آید به راستی دیدنی. این هفته شخصیت تازه ای وارد خانه قهر خانم می شود.  
۴۱۳۰ - فیلم سینمایی « هاوایی »  
سومین قسمت از فیلم هاوایی در این ساعت پخش می شود بازیگران این فیلم عبارتند از : جک لرد و جیمز مک آرتور  
۴۲۳۰ - جبهه ایران  
در این برنامه شما با جبهه شهر آذربایجان آشنا میشوید.



ریون فرح اندوز مجری مسابقه تلاش



خانم ژاله کاظمی گوینده و مجری برنامه شما و تلویزیون



خیاط باشی در نقش مهندس بیلی در برنامه خارج از محدوده

## دوشنبه

## سه شنبه

## چهارشنبه

۱۷۳۰ - تدریس زبان انگلیسی  
۱۸۰۰ - اخبار  
۱۸۱۰ - کودکان  
ابتدا برنامه با هم کتاب بخوانیم پخش می شود که شامل بررسی کتابهای کودکان و پس از آن « قصه ، قصه ، داستان » علانصرالدین و پسرش که در برگزیده ماجراهای شیرین و جالبی است.  
۱۸۳۰ - کارتون باگزیانی  
دنباله داستان خرگوش بازیگوش  
۱۹۰۰ - مسابقه تلاش  
۱۹۴۵ - ترانه های ایرانی  
۴۰۰۰ - اخبار  
بهترین رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری  
۴۰۴۵ - الو ، گنگ : فیلم صامت فرانسوی  
۴۱۰۰ - خارج از محدوده  
خیاط باشی ، مهندس بیلی معروف مدرسه ای باز کرده است که کیفیت کار آنرا در برنامه این ساعت می بینیم. در این برنامه موضوع کار مدارس علمی بررسی می شود و مواردی از آن مورد انتقاد قرار می گیرد. قسمتی دیگر از این برنامه سیر و نگرشی است در کار کفاشان و مساله کفش و کفش فروشی. همراه با این برنامه چند آهنگ ضربی جالب و آهنگ هفته پخش می شود.  
۴۱۳۰ - روزهای زندگی  
سوزی برای جولی می گوید که علاقه ای بدیدار پدر و مادر دیوید ندارد. از سوزی دیگر دیوید به سوزی اطلاع میدهد که قرار است بدیدار پدر و مادرش بروند. سرانجام چه پیش خواهد آمد؟ این جوابی است که در این ساعت از برنامه به تماشاگران دوستدار این فیلم داده می شود.  
۴۲۳۰ - هفت شهر عشق

۱۶۰۰ - آموزش روستائی  
۱۸۰۰ - اخبار  
خلاصه خبر های ایران و جهان  
۱۸۱۰ - وارینه غربی  
۱۸۳۰ - آقا خرجه  
نام فیلم این ساعت « دلاوران » است. طی یک سلسله ماجراها مارک باعث می شود که دوستش به صداقت او ایمان آورده از ریاکاری و فریب دوری کند.  
۱۹۰۰ - آنچه شما خواهید دید  
۱۹۳۰ - مسابقه هما  
در این برنامه مسابقه به مرحله نیمه نهائی میرسد و برای رسیدن به مرحله نهائی ادامه می یابد.  
۴۰۰۰ - اخبار  
مهم ترین رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری  
۴۰۴۵ - سرکار استوار  
عنوان برنامه این ساعت « توطئه » است. اعضای یک باند تبهکار حسابدار یک شرکت را تلفنی تهدید می کنند که زن و بچه او را گروگان گرفته اند و با دریافت سرانجام تبهکاران چه می کنند و حسابدار چه تصمیم می گیرد ، مطلبی است که « توطئه » به آن پاسخ می گوید.  
۴۱۳۰ - فیلم سینمایی : لا ابدیت کمی زنده نیست  
با شرکت : جان کار فیلد - جرالدین فیتز جرالد - و والتر برنارد

۱۷۳۰ - تدریس زبان انگلیسی  
۱۸۰۰ - اخبار  
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری.  
۱۸۱۰ - کودکان  
در برنامه « چکار کنم » بچه ها با چوب تابلو هایی با طرح های گوناگون سیازند.  
۱۸۳۰ - دانش  
شامل چند خبر از کشف های علمی و تحقیقاتی در باره مبارزه با بیماریها.  
۱۹۰۰ - دکتر کیلدر  
هانا یک زن ژاپنی که حامله است بیمارستان مراجعه میکند. این زن بکران است که جنینش تحت تاثیر تشعشعات اتمی انفجارات ناگذاکی قرار گرفته باشد و تلف شود. زن جوان موقع وضع حمل می میرد و بچه اش زنده می ماند.  
۴۰۰۰ - اخبار  
رویدادهای مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری.  
۴۰۴۵ - موسیقی ایرانی  
۴۱۰۰ - سرزمینهای سبز  
۴۱۳۰ - چشم انداز  
۴۲۰۰ - آریز  
۴۲۳۰ - روزها و روزنامه ها

تدریس زبان آلمانی  
خبر  
های ایران و جهان  
کودکان  
ما و شما « نامه های ارسالی ح و با آنها پاسخ داده میشود »  
این ساعت بحث درباره « کودکان است »  
« آریته شش هشتم »  
برای زمین  
تدریس ایران زمین اختصاصی  
های ملی « دارد که استاد آنرا اجرا میکنند در این ی مدارک و ابیات موجود ، ایشی شاهنامه معلوم می شود. تصفا ابیات مربوط به اشعار ایران در شاهنامه بنام فردوسی و مشخص میکنند.  
دور دنیا  
بای یور و وایب  
بهم ایران و جهان همراه با کوتاه خبری.  
بیل روکامبول  
است بام « کت دوکری - ثروت هنگفتی از زشتی به است. این ثروت سرانجام رزندان کت چگونه از آن بر خیزند ماجرا ای است که در حد آن خواهید بود.  
جایزه  
هر آفتاب  
ای جدید  
موسیقی فرهنگ و هنر  
رتین چرل ویت



# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران برنامه دوم (تهران)

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

## پنجشنبه

۱۹۳۰ - ورزش  
۳۰۰۰ - اخبار ( مشترک )  
۳۰۳۰ - در این ساعت رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری بخش می شود .  
۳۱۰۰ - برادران کاراماروی  
۳۱۳۰ - می می چه میدانست ؟  
۳۲۳۰ - ذهن و زبان  
۳۳۳۰ - اخبار  
شرح وقایع و رویداد های مهم ایران و جهان همراه با فیلمهای کوتاه خبری .

## جمعه

تا ساعت بیست و نه ساعت برنامه ویژه سیزده برنامه های اول و دوم یکسان بخش خواهد شد و از ساعت بیست بعد جدول برنامه دوم بشرح ذیل است :  
۳۰۳۰ - اخبار  
در این ساعت رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری بخش خواهد شد .  
۳۱۰۰ - خیابان محوس ( قسمت دوم )  
۳۲۰۰ - اختاپوس ( مشترک با برنامه ششگانه )  
۳۳۰۰ - موسیقی ایرانی  
ترانه های راز و نیاز - طربونه - بخش آرزو - رویای ملایم و جلوه عشق  
بترتیب از خوانندگان : نوشین عقیلی - سوگل - حبیب - جوهری و سیمین غانم بخش می شود .

## شنبه

۱۹۳۰ - موسیقی ایرانی  
۳۰۰۰ - اخبار  
۳۱۰۰ - هنر های نجومی  
۳۱۳۰ - فیلم سینمایی : عملیات در آتلانتیک شمالی با شرکت هنرمند و گاروت ریچوند می می .  
۳۳۳۰ - اخبار  
در این ساعت از برنامه رویداد های مهم ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری بخش می شود .

## یکشنبه

۱۹۳۰ - کانون خانواده  
۳۰۰۰ - اخبار  
۳۱۰۰ - دشت پالکی ( مشترک با برنامه ششگانه )  
۳۲۰۰ - موسیقی کلاسیک  
۳۳۳۰ - اسرار شهر بزرگ  
۳۴۳۰ - اخبار

## دوشنبه

۱۹۳۰ - ادبیات جهان  
شامل آثاری از مولانا جلال الدین و چند شعر کوتاه از شاعران اروپا و آمریکا .  
۳۰۰۰ - اخبار  
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .  
۳۱۰۰ - مسابقه جایزه بزرگ ( مشترک با ششگانه )  
مسابقه این هفته بین تیمهای دانش آموزان دبیرستان تهران ، بهلولی و دبیرستان رازی برگزار میشود .  
۳۱۳۰ - موسیقی ایرانی  
۳۲۰۰ - داستانهای جاوید ادب پارسی ( مشترک با ششگانه )  
آخرین قسمت از داستان لیلی و مجنون .  
۳۳۰۰ - فانوس خیال  
۳۴۳۰ - اخبار  
در این ساعت از برنامه مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری بخش خواهد شد .

## سهشنبه

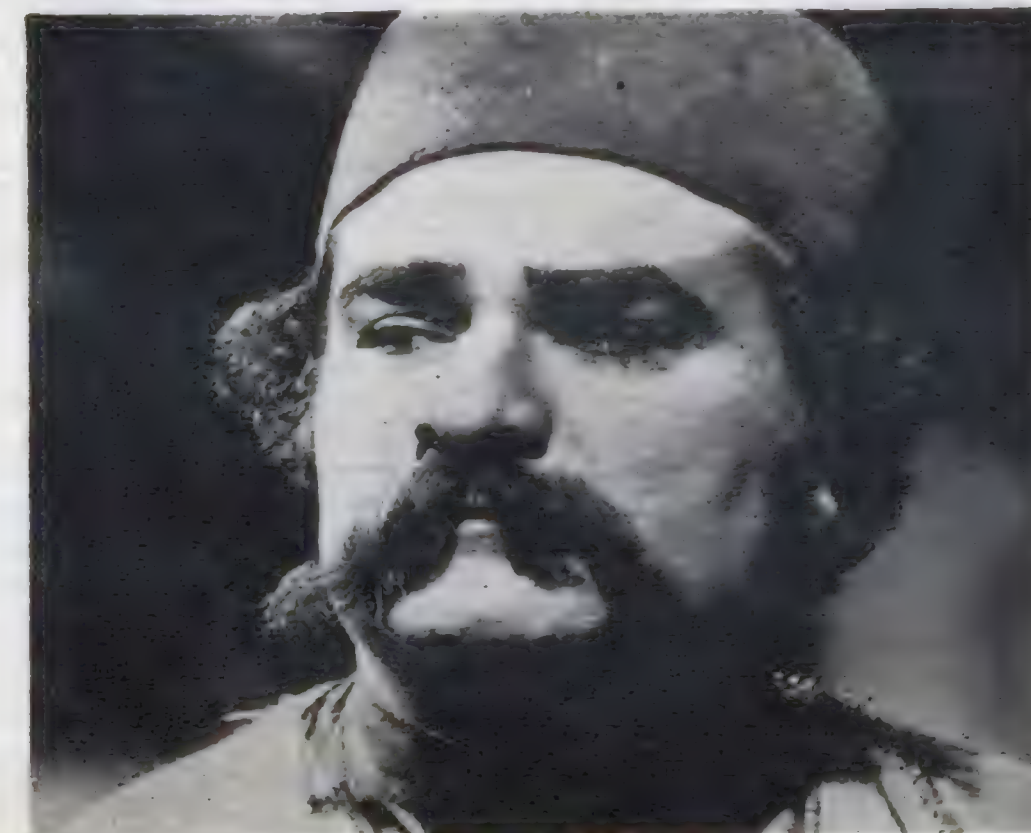
۱۹۳۰ - موسیقی فرهنگ و هنر  
۳۰۰۰ - اخبار  
مهمترین رویداد ها و وقایع ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری .  
۳۱۰۰ - جولیا  
۳۱۳۰ - دانش  
۳۲۰۰ - فیلم ویژه  
۳۳۰۰ - ایران زمین ( مشترک با ششگانه )  
مطالبی پیرامون آداب و سی ، آثار تاریخی و مسائل مختلف قومی آذربایجان .  
۳۴۳۰ - اخبار  
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .

## چهارشنبه

۱۹۳۰ - جهان حیوانات  
۳۰۰۰ - اخبار  
۳۱۰۰ - سیمای خجستان  
۳۳۰۰ - موسیقی اصیل ایرانی  
۳۴۳۰ - جنگ همه - ما بگوئید  
در این برنامه فیلمی است از نمایشگاه آشنیانی ، که نمایشگاه در گالری هنر جدید از آثار هنرمدان خارجی و ایرانی ، مصاحبه ای با آقای جاودانی در تالار مجلس شورای ملی و خبری مربوط به عکاسی ترکیبی بنی احمد .  
۳۴۰۰ - نگاهی به گذشته  
۳۴۱۵ - کاوش ( مشترک با ششگانه )  
شامل برنامه حفاری و بحث پیرامون آثار باستانی برای تحقیق در تمدنهای ادوار  
۳۴۳۰ - اخبار  
خبر ها و رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .



( دشت پالکی )  
( داروغه )  
ای از سرباز  
ش پالکی



س افهمی  
بهلولان نایب



## برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

برنامه شبکه

( اصفهان - شیراز - آبادان - خرمشهر )

از پنجشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

### جمعه

( شرح برنامه مطابق برنامه اول )

- ۱۱۳۰ - کارگاه موسیقی
- ۱۲۰۰ - پانگرای
- ۱۲۳۰ - رنگارنگ
- ۱۳۰۰ - فیلم سینمایی : از من فرارمکن
- ۱۳۳۰ - سرزمین عجایب
- ۱۵۳۰ - رویداد های ایران و جهان
- ۱۶۰۰ - فوتبال - تراشه
- ۱۷۳۰ - راه آهن
- ۱۸۰۰ - اخبار
- ۱۸۱۰ - وارپت
- ۱۹۰۰ - راهبه پرند
- ۱۹۳۰ - مسابقه صندوق شانس
- ۲۰۰۰ - اخبار
- ۲۰۴۵ - موسیقی
- ۲۱۰۰ - پهلوانان
- ۲۲۰۰ - اختاپوس

### شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مطابق برنامه

- اول بخش می شود و از ساعت ۲۱:۳۰ به بعد بدین ترتیب :
- ۲۱۳۰ - پیتون پلیس
- ۲۲۱۵ - وارپت
- ۲۲۳۰ - چهره ایران
- ۲۳۰۰ - وارپت
- ۲۳۳۰ - اخبار

### یکشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مطابق برنامه

- اول است و از ساعت ۲۱:۳۰ به بعد بدین ترتیب بخش می شود :
- ۲۱۰۰ - داش بالکی
- ۲۱۳۰ - ملیحه بانگ کزین به گردن بند جواهری که رسمی به او داده بیاد مادرش می افتد . از سوی دیگر میرزا بهادت دیرینه خود مشغول دسیسه سازی علیه شخصیت های نیکوکار فضا است . توطئه قتل آقا جالبترین مطلب این برنامه است .
- ۲۲۰۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۲۳۰ - اسرار شهر بزرگ
- ۲۳۳۰ - اخبار
- رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .

### دوشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مطابق برنامه اول

- است و از ساعت ۲۱:۳۰ به بعد بدین ترتیب بخش می شود :
- ۲۱۰۰ - مسابقه جایزه بزرگ
- مسابقه بین دانش آموزان دبیرستان شهناز پهلوی و دبیرستان رازی برگزار میشود .
- ۲۱۳۰ - چشم انداز
- ۲۲۰۰ - داستانهای جاوید ادب پارسی
- آخرین قسمت از داستان لیلی و مجنون
- ۲۳۰۰ - فانوس خیال
- ۲۳۳۰ - اخبار
- رویداد های مهم ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری .

### سه شنبه

برنامه تا ساعت ۲۳:۳۰ مطابق برنامه اول است

- و از این ساعت به بعد بدین ترتیب بخش می شود :
- ۲۳۰۰ - ایران زمین
- شامل مطالبی پیرامون آداب و سنن ، آثار تاریخی و مسائل مختلف قومی در سرزمین آذر بایجان
- ۲۳۳۰ - اخبار
- مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم خبری .

### چهارشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مطابق برنامه

- اول بخش می شود و از ساعت ۲۱:۳۰ به بعد بدین ترتیب است :
- ۲۱۳۰ - پیتون پلیس
- ۲۲۳۰ - هفت شهر عشق

شرح حالی از سیدالدین باختری از عرفای نامدار ایران که شاگرد شیخ نجم الدین کبری ، همراه با نفحات دلنشین ارکستر ساز های ایرانی سرپرستی اکبر محسنی . در این برنامه رضوی و زیبا دوبیتی هایی در دستگاه اصفهان میخوانند .

۲۳۰۰ - نگاهی به گذشته

۲۳۱۵ - کاوش

شامل برنامه حفاری ویجت پیرامون آثار باستانی برای تحقیق در تمدنهای ادوار مختلف تاریخی است .

۲۲۳۰ - اخبار

مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .



خانم سوسن جبل عاملی مجری برنامه رنگارنگ

## برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

مراکز : تبریز - دشت - رضاییه - کرمانشاه و بندر عباس

از پنجشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

## مراکز تبریز

### جمعه

- ۱۷/۳۰ - اسلاید و موزیک
- ۱۸/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸/۰۲ - بازی بازی
- ۱۸/۳۰ - وارپت ، لالتی ۱. مسابقه فوتبال
- ۱۹/۳۰ - دختر شاه پریان
- ۲۰/۰۰ - اختاپوس
- ۲۰/۳۰ - اخبار مطی همراه با رویداد های هفته
- ۲۱/۰۰ - بیقرار

### شنبه

- ۱۸/۳۰ - اسلاید و موزیک
- ۱۹/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۹/۰۲ - کودکان (مضحک فلمی و داستانهای تاریخی)
- ۱۹/۳۰ - فیلم حقیقت
- ۲۰/۰۰ - موسیقی مطی
- ۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۱/۰۰ - فیلم غرب وحشی

### یکشنبه

- ۱۸/۳۰ - اسلاید و موزیک
- ۱۹/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۹/۰۲ - نوجوانان (مسابقه چهره های درخشان)
- ۱۹/۳۰ - فیلم داستان سفر
- ۲۰/۰۰ - ایران زمین
- ۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۱/۰۰ - فیلم آخرین مهلت

### دوشنبه

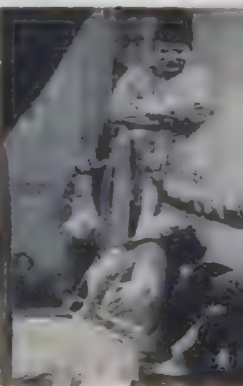
- ۱۸/۳۰ - اسلاید و موزیک
- ۱۹/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۹/۰۲ - جادوی طم
- ۱۹/۳۰ - زنگوله ها
- ۲۰/۰۰ - فیلم ستارگان
- ۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۱/۰۰ - هفت شهر عشق
- ۲۱/۳۰ - فیلم می دو موباسان

### سه شنبه

- ۱۸/۳۰ - اسلاید و موزیک
- ۱۹/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۹/۰۲ - موسیقی و برنامه کودک
- ۱۹/۳۰ - جولیا
- ۲۰/۰۰ - سرکار استوار
- ۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۱/۰۰ - دکتر بن کبسی

### چهارشنبه

- ۱۸/۳۰ - اسلاید و موزیک
- ۱۹/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۹/۰۲ - ورزش نوجوانان
- ۱۹/۳۰ - هالیوود و ستارگان
- ۲۰/۰۰ - موسیقی غربی
- ۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۱/۰۰ - روهابد

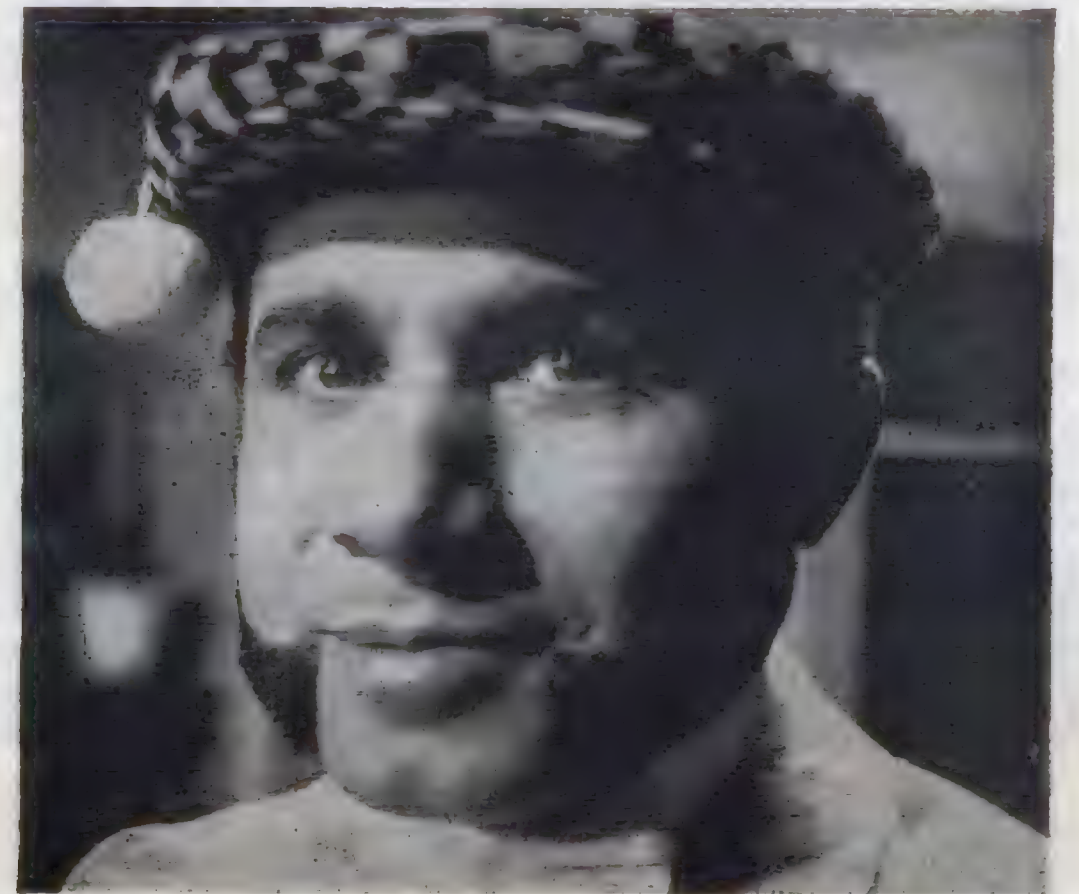


از برنامه داش بالکی





صحنه‌ای از  
برنامه بازی بازی



پرویز صیاد  
در نقش حسن بلژیکی



خانم فخری نیکزاد اجرا کننده هفت شهر عشق



مرجان خواننده تلویزیون ملی ایران



# کرز کرمانشاه

از پنجشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه	چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه
۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۹۳۰ اختاپوس	۱۸۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۱۸۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام
۱۶۷۱ برنامه	۲۰۳۰ موزیک ایرانی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۲ فیلم سرزمین عجایب	۲۰۳۰ مشروح اخبار همراه با	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۳ فیلم آنچه شما	۲۱۰۰ فیلمهای خبری	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۴ خواستاید	۲۲۰۰ فیلم انسانها	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۵ حفاظت و ایمنی یا	۲۲۰۰ رویدادهای هفته	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۶ گوناگون	۲۱۰۰ شنبه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۷ وارسته استودیو ب	۲۱۳۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۸ فیلم بیکرار	۱۸۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۰۳۰ موزیک ایرانی	۱۸۰۰ داستانهای تاریخی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۰۳۰ مشروح اخبار همراه با	۱۸۰۰ داستان سفر	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۱۰۰ فیلمهای خبری	۱۹۰۰ موسیقی محلی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۱۰۰ فیلم سینمایی	۱۹۳۰ فیلم غرب وحشی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۹ اسلاید و موزیک	۲۰۳۰ مشروح اخبار همراه با	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۸۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۲۱۰۰ فیلمهای خبری	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۸۱ برنامه	۲۱۳۰ هفت شهر عشق	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۸۲ بازی بازی	۲۱۳۰ فیلم آخرین مهلت	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۸۳ فیلم راز بقا	یکشنبه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۸۴ رنکارنگ	۱۷۳۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۸۵ مسابقات ورزشی	۱۸۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۸۶ دختر شاه پریان	۱۸۰۰ برنامه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۸۰۲ فیلم توسن	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۸۳۰ مسابقه چهارمهای	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک

# کرز بندر عباس

از پنجشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه	چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه
۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۷۰۰ فیلم هتل امپریال	۱۷۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۱۷۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام
۱۶۷۱ سلام شاهنشاهی	۱۸۰۰ پالاس	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۲ و اعلام برنامه	۱۸۰۰ اختاپوس	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۳ کودکان (از گذشته)	۱۸۳۰ شما و تلویزیون	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۴ فیلم آقاخسر	۱۹۰۰ صندوق شانس	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۵ فیلم سینمایی	۱۹۳۰ فیلم تصویر زن	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۶ جادوی علم	۲۰۳۰ مشروح اخبار همراه با	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۷۷ فیلم سیلاس مارنر	۲۱۰۰ فیلمهای خبری	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۰۳۰ کانون گرم خانواده	۲۱۱۵ پهلوانان	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۰۳۰ مشروح اخبار همراه با	۲۲۱۵ تأثیر	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۱۱۵ داش پالکی	۲۳۰۰ فیلم زندانی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۳۰۰ مسابقه چهارمها	شنبه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۳۰۳ شهای تهران	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۶۷۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۷۰۲ آموزشی (تدریس)	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۷۳۰ کودکان	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۸۳۵ محلی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۹۰۰ فیلم آنچه شما	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۰۰۰ خواستاید	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۰۳۰ نغمهها	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۱۱۵ مشروح اخبار همراه با	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۲۰۰ فیلمهای خبری	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۲۱۵ پیتون پلیس	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۳۰۰ چهره ایران	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	یکشنبه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۶۷۰ مسابقات فوتبال	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۵۰۰ فیلم اعتراف	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۶۰۰ وارسته تام جوتر	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک

# کرز رشت

پنجشنبه	چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه
۹۱۶۵ اسلاید و موزیک	۱۸۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۹۱۶۶ کودکان (مضحک قلمی)	۱۸۰۰ برنامه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۰۰۰ و موسیقی کودک	۱۸۰۲ ورزش نوجوانان	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۰۰۰ نوجوانان (مسابقه)	۱۹۰۰ روزها و روزنامهها	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۰۳۰ چهارماد درخشان	۲۰۰۰ موسیقی ایرانی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۱۰۰ موسیقی شاد ایرانی	۲۰۳۰ مشروح اخبار همراه با	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۱۰۰ فیلم سرزمین عجایب	۲۱۰۰ فیلمهای خبری	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۲۰۰ یادگارهای کهن	۲۱۳۰ سرکار استوار	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۲۳۰ فیلم ستارگان	۲۱۳۰ فیلم دکتر بن کیسی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۳۰۰ رویدادهای هفته	چهارشنبه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۳۳۰ مسابقات فوتبال	۱۷۳۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۵۰۰ فیلم بیقرار	۱۷۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۰۰ وارسته تام جوتر	۱۸۰۰ برنامه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۶۰۰ فیلم خیابان متحوس	۱۸۰۲ جادوی علم	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۸۰۰ اختاپوس	۱۸۰۲ فیلم آقاخسر	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۸۳۰ شما و تلویزیون	۱۸۳۰ دانش	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۹۰۰ صندوق شانس	۱۹۰۰ فیلم جولیا	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۱۹۳۰ فیلم مزرعه اسپانیایی	۱۹۳۰ ادبیات جهان	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۰۳۰ مشروح اخبار همراه با	۲۰۰۰ موسیقی کلاسیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۱۱۵ فیلمهای خبری	۲۰۳۰ مشروح اخبار همراه با	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۱۱۵ پهلوانان	۲۱۰۰ مسابقه جایزه بزرگ	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
۲۲۱۵ تأثیر	۲۱۳۰ فیلم گیدئون	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	دوشنبه	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۷۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۷۰۲ آموزشی (تدریس)	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۷۳۰ کودکان	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۸۳۰ محلی	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۱۹۰۰ فیلم آنچه شما	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۰۰۰ خواستاید	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۰۳۰ نغمهها	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۱۱۵ مشروح اخبار همراه با	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۲۰۰ فیلمهای خبری	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۲۱۵ پیتون پلیس	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۳۰۰ خانه قمرخانم	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک
	۲۳۰۳ فیلم اسرار شهر بزرگ	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک	۱۶۷۰ اسلاید و موزیک



# برنامه‌های تلویزیون آموزشی تهران

از پنجشنبه ۱۴ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

## بخش اول

دوشنبه

۱۲/۲۰ - آهنگها و چشم اندازها  
۱۲/۵۰ - اعلام برنامه بخش اول  
۱۲/۵۵ - بخوانیم و بنویسیم  
۱۴/۱۵ - زمین شناسی ششم  
۱۴/۴۵ - گریدد انگلیش  
۱۵/۰۰ - شیمی ششم  
۱۸/۱۵ - زنگ تفریح  
۱۵/۴۵ - گریدد انگلیش  
۱۶/۰۰ - مثلثات ششم ریاضی

سه‌شنبه

۱۲/۲۰ - آهنگها و چشم اندازها  
۱۲/۵۰ - اعلام برنامه بخش اول  
۱۲/۵۵ - علوم دبستانی پنجم  
۱۴/۱۵ - فیزیولوژی جانوری ششم  
۱۴/۴۵ - گریدد انگلیش  
۱۵/۰۰ - فیزیک ششم  
۱۵/۲۰ - زنگ تفریح  
۱۵/۴۵ - گریدد انگلیش  
۱۶/۰۰ - ترسیم ریاضی ششم

چهارشنبه

۱۲/۲۰ - آهنگها و چشم اندازها  
۱۲/۵۰ - اعلام برنامه بخش اول  
۱۲/۵۵ - بخوانیم و بنویسیم  
۱۴/۱۵ - رسم فنی  
۱۴/۴۵ - گریدد انگلیش  
۱۵/۰۰ - شیمی ششم  
۱۵/۲۰ - زنگ تفریح  
۱۵/۴۵ - گریدد انگلیش  
۱۶/۰۰ - هندسه و مفروضات ششم

پنجشنبه

۱۶/۲۰ - اعلام برنامه بخش دوم  
۱۶/۲۵ - کودکان و نوجوانان  
۱۷/۰۰ - بخوانیم و بنویسیم  
۱۷/۱۵ - مکالمه آلمانی  
۱۷/۲۰ - دستور زبان فارسی  
۱۷/۵۰ - طبیع چهارم  
۱۸/۱۵ - زنگ تفریح  
۱۸/۲۵ - شیمی چهارم  
۱۸/۵۰ - ترانه  
۱۸/۵۵ - فیزیک چهارم  
۱۹/۲۰ - مسابقه ریاضی  
۱۹/۴۵ - فیلم داستانی

## بخش دوم

دوشنبه

۱۶/۲۰ - اعلام برنامه بخش دوم  
۱۶/۲۵ - کودکان و نوجوانان  
۱۷/۰۰ - علوم دبستانی چهارم  
۱۷/۱۵ - مکالمه انگلیسی  
۱۷/۲۰ - فیزی ششم  
۱۷/۵۰ - طبیع سوم  
۱۸/۱۵ - زنگ تفریح  
۱۸/۲۵ - شیمی سوم  
۱۸/۵۰ - ترانه  
۱۸/۵۵ - فیزیک سوم  
۱۹/۲۰ - ریاضی چهارم  
۱۹/۴۵ - فیلم داستانی

سه‌شنبه

۱۶/۲۰ - اعلام برنامه بخش دوم  
۱۶/۲۵ - کودکان و نوجوانان  
۱۷/۰۰ - بخوانیم و بنویسیم  
۱۷/۱۵ - مکالمه فرانسه  
۱۷/۲۰ - ادبیات فارسی ششم  
۱۷/۵۰ - طبیع پنجم  
۱۸/۱۵ - زنگ تفریح  
۱۸/۲۵ - شیمی پنجم  
۱۸/۵۰ - ترانه  
۱۸/۵۵ - فیزیک پنجم  
۱۹/۲۰ - رسم فنی  
۱۹/۴۵ - فیلم داستانی

چهارشنبه

۱۶/۲۰ - اعلام برنامه بخش دوم  
۱۶/۲۵ - کودکان و نوجوانان  
۱۷/۰۰ - علوم دبستانی پنجم  
۱۷/۱۵ - گرامر انگلیسی  
۱۷/۲۰ - داستانهای کهن  
۱۷/۵۰ - مسابقه طبیع  
۱۸/۱۵ - زنگ تفریح  
۱۸/۲۵ - مسابقه شیمی  
۱۸/۵۰ - ترانه  
۱۸/۵۵ - علم و تجربه  
۱۹/۲۰ - ریاضی پنجم  
۱۹/۴۵ - فیلم داستانی

پنجشنبه

۱۶/۲۰ - اعلام برنامه بخش دوم  
۱۶/۲۵ - کودکان و نوجوانان  
۱۷/۰۰ - روش تدریس علوم دبستانی  
۱۷/۱۵ - مسابقه اطلاعات عمومی  
۱۷/۲۰ - گوناگون  
۱۷/۵۰ - طبیع ششم  
۱۸/۱۵ - زنگ تفریح  
۱۸/۲۵ - شیمی ششم  
۱۸/۵۰ - ترانه  
۱۸/۵۵ - فیزیک ششم  
۱۹/۲۰ - ریاضی ششم  
۱۹/۴۵ - فیلم داستانی

جمعه - تلویزیون آموزشی بخش دوم ندارد

شنبه

۱۶/۲۰ - اعلام برنامه بخش دوم  
۱۶/۲۵ - کودکان و نوجوانان  
۱۷/۰۰ - علوم اجتماعی دبستان  
۱۷/۱۵ - مکالمه انگلیسی  
۱۷/۲۰ - ریاضی مدرن  
۱۷/۵۰ - طبیع اول و دوم  
۱۸/۱۵ - زنگ تفریح  
۱۸/۲۵ - شیمی اول و دوم  
۱۸/۵۰ - ترانه  
۱۸/۵۵ - فیزیک اول و دوم  
۱۹/۲۰ - ریاضی سوم  
۱۹/۴۵ - فیلم داستانی

یکشنبه

۱۶/۲۰ - اعلام برنامه بخش دوم  
۱۶/۲۵ - کودکان و نوجوانان  
۱۷/۰۰ - بخوانیم و بنویسیم  
۱۷/۱۵ - مکالمه آلمانی  
۱۷/۲۰ - دستور زبان فارسی  
۱۷/۵۰ - طبیع چهارم  
۱۸/۱۵ - زنگ تفریح  
۱۸/۲۵ - شیمی چهارم  
۱۸/۵۰ - ترانه  
۱۸/۵۵ - فیزیک چهارم  
۱۹/۲۰ - مسابقه ریاضی  
۱۹/۴۵ - فیلم داستانی

سه‌شنبه

۱۶/۲۵ - اسلاید و موزیک  
۱۷/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۷/۰۳ - آموزش (تدریس زبان)  
۱۷/۳۰ - کودکان  
۱۸/۳۰ - محلی  
۱۹/۳۰ - شهر آفتاب (معماری و بررسی کتابهای تازه)  
۲۰/۰۰ - فیلم جولیا  
۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری  
۲۱/۱۵ - سرکار استوار  
۲۲/۰۰ - ادبیات جهان  
۲۲/۳۰ - فیلم تمدن

چهارشنبه

۱۶/۲۵ - اسلاید و موزیک  
۱۷/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۷/۰۳ - آموزش (تدریس زبان انگلیسی)  
۱۸/۰۰ - کودکان  
۱۸/۴۵ - محلی  
۱۹/۰۰ - نوجوانان (مسابقه این گوی و این میدان)  
۱۹/۳۰ - داستانهای جاوید ادب ایران  
۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری  
۲۱/۱۵ - پیتون پلیس  
۲۲/۰۰ - خانه قمر خانم  
۲۲/۳۰ - فیلم مستند

یکشنبه

۱۶/۲۵ - اسلاید و موزیک  
۱۷/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۷/۰۳ - آموزش (تدریس زبان)  
۱۷/۳۰ - کودکان  
۱۸/۳۰ - محلی  
۱۹/۳۰ - موسیقی ایرانی  
۱۹/۳۰ - فیلم بیسویان  
۲۰/۰۰ - دانش  
۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری  
۲۱/۱۵ - موسیقی کلاسیک  
۲۲/۰۰ - فیلم پنج دقیقه آخر

دوشنبه

۱۶/۲۵ - اسلاید و موزیک  
۱۷/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۷/۰۳ - آموزش (تدریس زبان انگلیسی)  
۱۸/۰۰ - کودکان  
۱۸/۴۵ - محلی  
۱۹/۰۰ - نوجوانان (مسابقه این گوی و این میدان)  
۱۹/۳۰ - داستانهای جاوید ادب ایران  
۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری  
۲۱/۱۵ - جشن هنر  
۲۲/۰۰ - خانه قمر خانم  
۲۲/۳۰ - فیلم مستند

جمعه

۱۶/۲۵ - اسلاید و موزیک  
۱۶/۳۰ - کودکان (مضحک قلمی و موسیقی کودکان)  
۱۷/۰۰ - مسابقه جدول تلویزیونی  
۱۷/۳۰ - موسیقی شاد ایرانی  
۱۷/۵۰ - فیلم سرزمین عجایب  
۱۸/۰۰ - رنگارنگ  
۱۸/۳۰ - فیلم ستارگان  
۱۹/۰۰ - مسابقات فوتبال  
۱۹/۳۰ - فیلم راننده شده  
۱۹/۳۰ - وارثه تام جویز  
۱۹/۳۰ - فیلم هتل امیربال

۱۸/۰۰ - اختابوس  
۱۸/۳۰ - شما و تلویزیون  
۱۹/۰۰ - موسیقی محلی  
۱۹/۳۰ - فیلم عشق هرگز  
۲۰/۳۰ - تمییزد  
۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری  
۲۱/۱۵ - رویدادها  
۲۱/۳۰ - پهلوانان  
۲۲/۳۰ - آثار

شنبه

۱۶/۲۵ - اسلاید و موزیک  
۱۷/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۷/۰۳ - آموزش (تدریس زبان انگلیسی)  
۱۷/۳۰ - کودکان  
۱۸/۳۰ - برنامه محلی  
۱۹/۰۰ - کتاب و نوجوانان  
۱۹/۳۰ - فیلم آنچه شما خواسته‌اید  
۲۰/۰۰ - نغمه‌ها  
۲۰/۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری  
۲۱/۱۵ - پیتون پلیس  
۲۲/۰۰ - چهاره ایران  
۲۲/۳۰ - فیلم اسرار شهر بزرگ



از پنجشنبه ۱۴ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

A diagram of a radio tower with concentric circles representing signal waves. The tower is a tall, slender lattice structure with a pointed top. Five concentric circles are drawn around the top of the tower, representing the propagation of radio waves. The circles are centered on the tower's tip and increase in size as they move outwards. The entire diagram is rendered in a simple, schematic style with black lines on a white background.[illegible]

برنامه‌هایی که در طی هفته تغییر میکند :	۱۸۰۰ اخبار و برنامه دهلان
	۱۹۰۰ اخبار ورزشی
	۱۹۰۵ موسیقی
	۱۹۱۵ بحث ایدئولوژیک
	۱۹۲۰ بحث ایدئولوژیک
	۲۰۰۰ مشروح اخبار و تفسیر
	۲۰۲۰ تکاهی ب مطبوعات
	۲۰۴۰ موسیقی ایرانی
	۲۰۵۵ برنامه آگهی ها
	۲۱۰۰ شاعر ( ۵ دقیقه )
	۲۱۴۵ برنامه گلها ( ۱۵ دقیقه )
	۲۲۰۰ اخبار
ساعت ۱۵ر۱۵ تا ۱۵ر۳۰	۲۲۰۵ داستان شب
	۲۲۲۰ ساز تنها
روز یکشنبه موسیقی	۲۲۴۵ موسیقی ایرانی
دوشنبه حمایت حیوانات	۲۳۰۰ اخبار
سهشنبه موسیقی	۲۳۰۵ برنامه گلها
چهارشنبه سازمان ملل	۲۳۲۰ موسیقی ایرانی
	۲۴۰۰ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
ساعت ۱۹ر۰۵ تا ۱۹ر۳۰	۲۴۰۵ ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
	۱۰ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایران (بی)
یکشنبه سیاهیان انقلاب	۱۰۱۵ باعداد موسیقی رقص
دوشنبه یادداشت‌های یک سفر کوتاه	۲۰۰۰ باعداد موسیقی رقص
سهشنبه سیاهیان انقلاب	۲۰۲۰ باعداد موسیقی از مشرق زمین
چهارشنبه بحث ایدئولوژیک	۲۰۳۰ باعداد ترانه های ایرانی ( جاز )
ساعت ۱۹ر۳۰ تا ۲۰ر۰۰	۲۰۴۰ موسیقی رقص
	۲۱۰۰ از هر خواننده ترانه‌ای
یکشنبه موسیقی ایرانی	۲۱۲۰ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
دوشنبه یادداشت‌های یکسفر کوتاه	۲۱۵۰ برنامه باعدادی
سهشنبه اسرار تشریفات	۲۱۸۰ ترانه های ایرانی
چهارشنبه بحث ایدئولوژیک	
ساعت ۲۱ر۰۰	
یکشنبه برنامه ادبی	
دوشنبه نغمه‌ای در خاموشی	
سهشنبه فرهنگ مردم	
چهارشنبه جانی‌دالر	



شماره صندوق پستی مجله از ۲۰۰۹ به  
۲۰۰ - ۳۳ تغییر یافته است .



ملکی نمی‌کنم. تفاوت باشد برده‌ی خودتان.

چندان. من می‌گویم: «متوجه باشید، تمام تیار من نیست. پس من می‌توانم فقط قسمتی از دیده، شنیده، لمس کرده یا حتی حس کرده‌ام بگذارم». گفتن این مطلب چندان آسان نیست چنان‌راحتی می‌کند. مثلا وقتی متجسّمی بمن یست. یا کمونیت‌ها به من می‌گویند

این نشان می‌دهد که شما بی طرف هستید. که مردم معنی این را نمی‌فهمند. ماری ما مبتنی است بر اطلاعاتی که در اختیارشان داشته از این روزنامه نگاری شما با من تفاوت شتر حقایق را توضیح می‌دهید تا این که اخبار هید. و شما به اندازه‌ی من محتاط نیستید.

ساسانی بودن را هم دارید. من متانت آلمانی تبارها را ندارم يك فلورانسى تّم. با این همه از استقلال شما خیلی خوشم اشتباه نکرده باشم شما را فقط یکی دوبار در سانی دیدم. یکی وقتی که جان‌کندی درگذشت که نفسین انسان بر ماه فرود آمد.

ماه مرا خیلی هیجان‌زده کرد. اما نمونه های اغ دارم. وقتی فهمیدم که کندی مرده است، منم واقعا شوار بود! میدانید؟ هیچ وقت من با یا موهای شانه نکرده روی پسردهی نمی‌شوم. آن روز بعد از پایان کار «چارلز - جای مرا گرفت» و وقتی بعد از چهار ساعت پیام بلند شدم، دیدم ژاکت من پشت صندلی و متوجه شدم که يك تا پیراهن و یا موهای وی پرده ظاهر شده‌ام. اما اتفاقی افتاد که دفتر کارم رفتم که به زلم لفلن کنم. دیدم هر دو است. تلفن داخلی خودم زنگ زد. گوشی را های زنی می‌آمد «می‌خواستم با قسمت اخبار کنم». «گفتم «این جا قسمت اخبار CBS است» می‌خواستم بگویم CBS با انتخاب گرانکایت به تلویزیونی در چنین مواقعی «آن هم در صورتی که این مرد از کندی ها متفر است» کار جنایت این مرد هم با يك تا پیراهن رفت پشت دوربین ساح ریفت «گفتم: خانم اسم شما چیست؟» ا به من گفت «مثلا خانم اسمیت».

خانم «اسمیت» شما دارید با واژگرنکایت و يك ایله واقعی هستید.

پ است. خیلی شبیه به فلورانسى ها رفتار

ت است که من غونسرد هستم و بر خودم مسلط فنی خونسرديم از دست می‌رود، خیلی ترسناک می‌شوم. من حتی در یخشودن دیگران هم کتد ن موضوع رنج می‌کنم. متأسفانه آن زن مرا درگرفت. پس از چهار ساعت و نیم هیجان و اولین صدایی بود که می‌شنیدم. من دوست صبی هستم، نام خدا را بر زبان بیارم، اما... شما مذهبی و مومن هستید؟

می‌کنم کاتولیک خوبی هستم. ممکن است تا نگرا (راسیو نالیست) باشم، اما همگام در دعایی می‌خوانم، البته در مواقعی که شدیداً ستم. البته این زیاد اتفاق نمی‌افتد، اما وقتی د به از خودم تصب می‌کنم و چنان احساس که از خودم می‌پرسم: نکند داری ریاکاری تمام احساساتی نمی‌شود؟

دوباره می‌رویم سراغ خصیصه‌ای بنام بی‌طرفی. صد عینی‌بودن، به دلیل وجود احساسات، «اما با این فلسفه که چون نمی‌توانم بدرصد رف بود، باید به عقاید شخصی متوسل شد،

موافق نیستم». فرونشاندن احساسات برای من کمی مشکل است، اما بی طرف بودن برایم مشکلی نیست. هیچ وقتدر طول ۲۸ سال روزنامه نگاری چنین مشکلی نداشته‌ام. همیشه دوست داشته‌ام که در محیط روزنامه‌نگاری صرفا دور از تصب کار کنم. می‌دانید که فیل در سرویسهای خبرنگاری کار می‌کردم مدت زیادی در یونایتدپرس کار می‌کردم. من تنها خبرنگاری بودم که از تنظیم و تدوین خبر ها خوشم می‌آمد. خیلی از این کار خوشم می‌آمد. هنوز هم همین طور است. به نظر من ترکیب کردن مطالب اخبار و فرستادن آنها به روزنامه های مشتری کار جالبی است. این یکی از بهترین کار های روزنامه نگاری است.

ف: موافقم. این کار از همه دشوارتر است. ژورنالیستهای واقعی آنها هستند. اما من دوست دارم روی آن دو موضوع که گفتیم تاکید کنم: «اسپیرو اگیتو» و ویتنام اجازه می‌دهید آقای گرانکایت؟

ف: ویتنام؟ می‌دانید نظر من نسبت به این موضوع خیلی عوض شده. بگذارید بگویم که آن تهدید اولیه اشتباه بود و ما نمی‌بایست اصلا به ویتنام می‌رفتیم. اما در ۱۹۶۵، وقتی که اولین بار به آنجا رفتم، احساس کردم که بر اساس همان تهدید کار درستی می‌کنیم. من می‌توانم اینست کسه واقعا فکر می‌کردم کشور ما قصد دارد جنگ را محدود کند و حضور ما در آنجا به خاطر کمک به ملتی برای ایجاد صلح است. و حرفهای را که واشنگتن در مورد اعداد قوای افزای می‌زد، باور داشتم. بعد، به معنی آن که به ایالات متحده برگشتم برای اولین بار اعلام شد که قوای جدیدی به آنجا خواهند فرستاد. و به این ترتیب قوای جدیدی به آن جا فرستادند. اما هیچ کسی نمی‌گفت چرا. در واشنگتن بسیاری چیز ها اتفاق می‌افتاد که مردم از آن ها اطلاع نداشتند، و همین چیز ها بود که از مردم کاملا سلب اعتماد کرد. و بعد نوبت به بمباران ویتنام شمالی رسید و من با این کارم موافق نبودم. بعد ها شنیدم نظامی ها می‌گویند: این يك پیروزی بزرگ است، کارها درست است، ویرانی های ناشی از جنگ زیاد نیست...

ف: آنوقت است که آدم خودش را در کامپوج می‌بیند، نه؟

ف: دخالت دو کامپوج يك اشتباه بزرگ بود، گسترش باور نگر دنی جنگ بود. این که از مردم امریکا ناپیدی خواسته نشد، مرا خیلی متحیر کرد. اوریتا، راستی که نمی‌شود این کار را هیچ جور توجیه کرد. به این فکر هستم که در طول پنج سال حکومت جانسون، يك نفر می‌بایست از این حوادث پند می‌گرفت. برعکس...

ف: آیا از نیکسون خوشتان می‌آید؟

ف: می‌دانید، هم بله و هم نه. در گفتگو های خصوصی از او خیلی خوشم می‌آید. اما نسبت به بعضی کار های او چنین نظری ندارم. بگذارید يك موضوعی را توضیح بدهم. در طول ۲۸ سال کار روزنامه نگاری به ندرت اتفاق افتاده که از يك آدم سرشناسی به دلایل شخصی بدم بیاید. مشکل بزرگ نیکسون این است که در میان جمع همان چهره‌ای را ندارد که در دیدار های خصوصی دارد. من اولین بار از تهنادر و طی جنگ دوم جهانی دیدم. آن موقع خبرنگار بودم و راستش را بخواهید نسبت به او ستایش یا احترام خاصی قائل نبودم. چه موقعی که ژنرال بود و چه موقعی که رئیس جمهور شد، سالها بعد برای مصاحبه پیش او رفتم. او از نظر استعداد های فکری به مراتب روشن رای تر بود، معق فکرش بیشتر از آن بود که در میان مردم به نظر می‌آمد. خیلی زیرک و با استعداد بود، با استعدادی از هر کسی که تاکنون دیده‌ام. برگردیم سراغ نیکسون، پیش از آن که او رئیس جمهور بشود، نظر من نسبت به او مساعد بود.

ف: چرا؟ چگونه؟

ف: در سال ۱۹۶۰ که نیکسون برای ریاست جمهوری فعالیت می‌کرد، تصمیم گرفتم با او و جان کندی در تلویزیون مصاحبه کنم. مصاحبه‌ی بسیار صاف و ساده، هیچ مسئولیتی از قبل طرح نشده بود، مختصر این که يك مصاحبه زنده بود. در ایسن مصاحبه از نیکسون پرسیدم: آقای معاون رئیس جمهوری، شما سیاستمدار هستید و لابد متوجه شده‌اید که بسیاری از مردم ایالات متحده می‌گویند: «من نمی‌دانم در ریچارد نیکسون چه می‌گذرد، بهرحال از او خوشم نمی‌آید. به نظر شما چه چیزی باعث می‌شود که مردم شما را دوست نداشته باشند؟» او به شیوه‌ی خاص خودش جواب داد

«ببینید آقای گرانکایت، به نظر من سه علت دارد. اولاً بی‌فاهمی من و دیش بی من طوری است که مرا مثل آدمهای شرور جلوه می‌دهد. بعضی وقتها روزی سه دفعه اصلاح می‌کنم. اما باز بی فایده است». و بعد از این به توضیح مایل سیاسی پرداخت و نیم ساعت نام به خوبی حرف زد. چنان خوب و صمیمانه حرف می‌زد که من صفات قابل ستایشی در او کشف کردم.

ف: ببینید آقای گرانکایت من در ایتالیای فاشیست، آن هنگامی که نمی‌توانستیم حرفی بزنیم، چیزی بنویسیم یا حتی فکر کنیم، بدینا آمده‌ام. مردم کشور من آن قدر مبارزه کردند که به این حقوق رسیدند و ما نتوانستیم سخن بگویم، فکر کنیم و بنویسیم. برعکس شما در کشوری به دنیا آمده‌اید که این گونه حقوق در آن وجود داشت. می‌خواهم چیزی از شما بپرسم. آیا به نظر شما، مردم شما هم همان وضعی را خواهند داشت که ما در روزگار سلطه فاشیسم داشتیم؟

ف: آه، بله! بله! خیلی زیاد! او موضوع وحشتناک و عذاب آور این است که اگر «اگیتو» چنین کاری بکند، بسیاری از آمریکایی ها ستایشش خواهند کرد. از طرفی من نسبت به «اگیتو» زیاد نگرانی ندارم، چون سیاستمدارها همیشه از نحوه‌ی رفتار مطبوعات باخودشان شکایت داشته‌اند. می‌دانید، موضوع پریس تلویزیون است. علت این که دولت نسبت به مطبوعات زیاد دلواپسی ندارد و میل دارد تلویزیون را مجبزه کند، این است که مردم امریکا واقعا روزنامه را نمی‌خوانند، تلویزیون می‌بینند. بخصوص آدمهای بیسواد، فقیر، و کم احتیاز. ما چیزی را به آنان تحمیل نمی‌کنیم که آنها می‌توانند وقتی در روزنامه می‌خوانند یا نمی‌خوانند ندیده بگیرند. از يك سرفاله هر چند دراماتیک می‌توان چشم پوشید، اما از يك تصویر دراماتیک روی پرده‌ی تلویزیون نمی‌توان چشم پوشید، متوجهید؟ می‌دانید ما چه می‌کنیم؟ سایل جهان را می‌گیریم و موقع شب به خانه های آنان می‌فرستیم، و آنها مجبورند تماشا کنند. اما آنها نمی‌خوانند تماشا کنند. می‌خواهند از واقعیت فرار کنند. می‌خواهند سرشان را زیر برف کنند. به همین دلیل با سیاستمداران دیگر که دلشان می‌خواهند ما را خفه کنند، هم آواز می‌شوند. ف: اگر از شما بپرسم که آیا از رئیس جمهور بودن نیکسون خوشحال هستید...

ف: جواب نمی‌دهم.

ف: پس از شما می‌پرسم از کداميك از روسای جمهوری که تاکنون دیده‌اید بیشتر خوششان می‌آید؟

ف: این از آن نوع سئوالمهاست که برای جواش باید یکی دو روز بنشینم و فکر کنم. کی از همه بهتر بود؟ کمتر کسی را دیده‌ام که آوازش خوشم نیامده باشد. مشکل ههرمان این است که خطا هایشان هم بزرگ است. اگر فرار باشد بر اساس دوره‌ی کار روسای جمهور روی آنها تفاوت کنم، «گندی ارا انتخاب می‌کنم. هاری ترومن را اصلا نمی‌شناختم» کندی کسی نیست که بهترین کار ها را کرده باشد. اما من نسبت به او نزدیکی حس می‌کردم. کمتر تشریفاتی بود، رفتار ساده‌ای داشت، بیشتر از دیگران قدرت فطر داشت. بغیه شدمبا جدی بچونم. من چهله جانسون. من برای این که با جانسون غیر رسمی باشم، بعد از ریاست جمهوری او را دیدم. خیلی آرامتر شده بود.

ف: نظرتان نسبت به جوانها چیست؟

ف: نمی‌توان تفر دانشجویان را نسبت به اسلحه سرکوب کرد. نمی‌توان احساسی آن ها را نسبت به جنگ ندیده گرفت. فکر می‌کنم که من نسل جدید را نمی‌فهمم. با جواتها خیلی ناهم و همدردی دارم. جوانها روی نسل قدیم تاثیر مثبت و سازنده دارند. تا اندازه‌ای هم در بی‌اینها آنها شریک هستم. در دنیایی که قدرت خودنابود کردن دارد، بی‌اینها درست است.

البته این نظرها مانع از آن نیست که همگام با دخترهایم که خیلی دوستان دارم بحث و جدل داشته باشم، دختر بزرگم در هالوای با شوهرش گتاوینزی می‌کرد و حالا برگشته و در «ورمونت» تحصیل می‌کند. دیگری با جوانی ازدواج کرده که در دسته های کلیسایی رسیدگی به کودکان هیپیست کار می‌کند و خودش هم مددکار اجتماعی است. آنها دوباره مسائل جهان فکایت خاص خود دارند و ما در این موارد باهم بحث می‌کنیم. بعضی وقتها نسبت به آنها صمیمانی می‌شوم چون متوجه می‌شوم که خیلی افراطی هستند.

با شما در جوانی خشمگین نبودید؟ وقتی عمق را می‌دیدید آیا به خشونت متوسل نمی‌شدید؟ خشمگین می‌شدم. نسبتا رادیکال بودم، اما در آن موقع یعنی مفهومی آرام همان وضعی که

ن از طرح ستوالی که خودم نتوانم جواب بدهم این همه... ممکن است خودتان را از نظر فکتید؟ من می‌توانم موقع سیاسی امروز شعلست. جواب می‌دهم. من خودم را يك «لیبرال» و به نظر من لیبرال واقعی کسی است که از من ها یا نظله نظر خاصی تهد ندارد. حتی نباید بی خاصی، از پیش وابستگی داشته باشد. لیبرال که هر ساله را با فروشی همان مساله بررسی همان اساس تصمیم می‌گیرد. بدیهی است که خوب نمی‌تواند دموکرات خوب یا جمهوری خواه من صو هیچ. حزبی نیست مستقل هستم. من بیرسد که آیا جزو «ایوزیسیون» (مطالعات) ویم من به مفهوم کلاسیک کلمه در «ایوزیسیون» مفهوم سیاسی کلمه هم نیست، من با بدی و کلم و این آغاز و پایان مخالفت من است.

تانی می‌خواست به جای روزنامه نگاری چمنشلی

بلی دیر متوجه شدم که «خوب بود اگر مهنسی می‌شدم». چون از کار کردن یا محصولات جدید مهذا در حق وجود هیچ وقت نخواستم. من صد درصد روزنامه نگار هستم و خودم بکشی می‌دانم چون درست همان کاری را می‌کنم. «روژنامه نگاری کار بسیار زیبایی است. واقعا به خصوص این روزها، عذاب‌آور هم

بشی این روز ها با ده بیست سال پیش فرق

ه ملت سوهان نسبت به وسایل ارتباط جمعی، آن برالر کار های محافظه کاران بوده، و به ملت ی انقلابیون، که ما را فستی از «وضع موجود» می‌دانند، انقلابیون حتی وقتی که ما را به حق گنن و بی طرفی می‌سنایند، به ما شک دارند. این که کارش به درسی قضاوت نمی‌شود، به زودی وک، من از حلالی که به ما می‌شود حوصله‌ام ن حمله ها خیلی افراطی است. خیلی نابعدانه موارد احماته است. «اما بروم سراغ علاقه‌ی زنامه نگاری: می‌دانید این علاقه از کجا بوجود می‌آیند؟ که در این کار بدست آورده‌ام. این دانش روی بود، که در دانشگاه بدست آوردم.»

ه تحصیلات دانشگاهی را رها کردم...

را دانشگاه را رها کردید؟

همان دلیل که جوانهای امروز می‌کنند. ناراضی. من چیز هایی که در جستجوش بودم، که در پدایشان کردم. باور می‌کنید؟

له، حما. من هم همین کار را کردم. بگویند بیجولت فکر می‌کردید که تا ایسن حد مشهور

ه هیچوقت نخواستم کسی بشوم، همیشه ری‌کنم. و همیشه کسی دیگر را سایش کرده‌ام. سن و سال هم نسبت به بعضی از اسعدا های ام. وقتی مرا برای سخن رانی دعوت می‌کنند شک می‌برای گفتن داشته باشم. گاهی گمان می‌کنم نوشته‌ی سب برای نفاش این که من چیزی مردم از ما روزنامه نگارها خیلی توقع دارند. «ا

بند که ما فقط روزنامه نویس هستیم و تنها می‌دانیم و سبب به آن آگاهی داریم، زمان ما اسعدا از روزگار خود نصمیم دارم. اما برگردیم شهرت، من هیچ وقت درین شهرت نبوده‌ام، انجام کاری در يك لحظه معین. بعد از تحصیل اقتصاد در دانشگاه، فقط می‌خواستم خبرنگار ه خبرنگار خارجی و بعد خبرنگار جنگی. البته من خیلی بی‌تجرب بودم. همیشه در باگاههای

نویخانه دنبال خبر های جالب می‌گشتم، از همراهی کردن پیاده نظام وحشت داشتم. می‌توانم يك دست یا بایم را از دست بدهم. بنابراین خودم را به خطر نمی‌انداختم. اما در ویتنام چنین وحشتی نداشتم. شاید کهولت باعث بود.

ف: هیچ کی نیست که در جنگ وحشت نکند. من هم همین طور. وقتی به صحنه‌ی کشت و کشتار می‌رسم خیلی صیباتی می‌شوم. به یاد مرکز بسیاری از همکاران خودمان در ویتنام و کامپوج می‌افتم بعضی ها می‌پرسند: «آیا لازم بود آن جا بروند؟» بله، لازم بود: برای مطلع کردن مردم.

ف: بله، کاملا درست است. پادم هست در جنگ دوم در نیروی هوایی مسئول گزارش جنگ بودم. در بسیاری از بمبارانها شرکت داشتم و اکثر پرواز ها وحشتناک بود. مثلا هجومی که برای اولین بار به خانه آلمان گریدم. در نام مسیر پرواز هواپیما های جنگنده آلمانی حمله می‌کردند. از هر پنج هواپیما یکی از میان رفت «باب پست» Bob Post خبرنگار نیویورک تایمز مرد. من هم از وحشت تا سرحد مرکز رفتم. و به همین دلیل است که به مردان جنگی خیلی احترام می‌گذارم. بهخصوص به افراد پیاده.

ف: می‌دانم که برای روزنامه نویس مشکل است همچنان آور ترین لفظات گزارش را بگویند. اما گذشته از جنگ آیا گزارش فرود نفسین انسان بر خانه ماه برای شما همچنان آورترین لفظات نبود؟

ف: بله، همین طور است. گرچه من هنگام گزارش از

صحنه‌ی واقعی خیلی دور بودم. یعنی از ماه فاصله داشتم. اما خیلی هیجان انگیز بود. وقتی مرا مسئول گزارش يك جریان می‌کنند خودم را موظف به مطالعه و تحقیق می‌کنم. مثلا برای پرواز های صباى چندین کتاب خواندم و از آغاز تربیت صفا نوردان در جریان کار بودم و سعی کردم در مسائل موشکی و می‌وزی و غیره اطلاعات زیادی بدست بیاورم. اما در عمل موجه خیلی از مسائل علمی نبودم و پادم آمد که در دانشگاه نگراس هم در هیزك وضمخوب بود. خوشبختانه من مسائل را بیش از حد برای خود ساده می‌کنم.

ف: آیا نسبت به ماه، امروز هم همان احساسی گذشته را دارید؟

ف: نه، کمتر علاقه دارم. بیشتر به جنبه‌ی مالی فقیه توجه می‌کنم. مقصود این نیست که باید از این کار ها دست برداریم. برعکس باید تعصیفات در مورد ماه را ادامه بدهیم. ظم هرگز نباید به آن چدهارد فانی باشد. اما بهر و عافلاته‌ی این است که بین پروژه‌ها بیشتر فاصله نیست تا اطلاعات بهتری بدست آید و تحلیل شود. این کار باعث صره‌جوبی زیادی می‌شود. اگر راست است که هزینه‌ی تعصیفات فضایی کمتر از هزینه‌ی جنگ ویتنام است، این هم حقیقت دارد که هزینه‌ی این تعصیفات نسبت به هزینه‌ی تعلیم و تربیت، امود شهری، آلودگی هوا، کنترل مواد مخدر و لیبره، خیلی زیاد است. به عبارت دیگر تحقیق بر صفا باید از آخرین دهه‌های ما باشد. من هیچ وقت مصعد

نودام که تحقیق فضایی در صدر مسائل ما قرار گیرد. این دیوانگی است. موافق نیستید؟

ف: بله، همین طور است. گرچه من هنگام گزارش از

صحنه‌ی واقعی خیلی دور بودم. یعنی از ماه فاصله داشتم. اما خیلی هیجان انگیز بود. وقتی مرا مسئول گزارش يك جریان می‌کنند خودم را موظف به مطالعه و تحقیق می‌کنم. مثلا برای پرواز های صباى چندین کتاب خواندم و از آغاز تربیت صفا نوردان در جریان کار بودم و سعی کردم در مسائل موشکی و می‌وزی و غیره اطلاعات زیادی بدست بیاورم. اما در عمل موجه خیلی از مسائل علمی نبودم و پادم آمد که در دانشگاه نگراس هم در هیزك وضمخوب بود. خوشبختانه من مسائل را بیش از حد برای خود ساده می‌کنم.

ف: آیا نسبت به ماه، امروز هم همان احساسی گذشته را دارید؟

ف: نه، کمتر علاقه دارم. بیشتر به جنبه‌ی مالی فقیه توجه می‌کنم. مقصود این نیست که باید از این کار ها دست برداریم. برعکس باید تعصیفات در مورد ماه را ادامه بدهیم. ظم هرگز نباید به آن چدهارد فانی باشد. اما بهر و عافلاته‌ی این است که بین پروژه‌ها بیشتر فاصله نیست تا اطلاعات بهتری بدست آید و تحلیل شود. این کار باعث صره‌جوبی زیادی می‌شود. اگر راست است که هزینه‌ی تعصیفات فضایی کمتر از هزینه‌ی جنگ ویتنام است، این هم حقیقت دارد که هزینه‌ی این تعصیفات نسبت به هزینه‌ی تعلیم و تربیت، امود شهری، آلودگی هوا، کنترل مواد مخدر و لیبره، خیلی زیاد است. به عبارت دیگر تحقیق بر صفا باید از آخرین دهه‌های ما باشد. من هیچ وقت مصعد

نودام که تحقیق فضایی در صدر مسائل ما قرار گیرد. این دیوانگی است. موافق نیستید؟

ف: بله، همین طور است. گرچه من هنگام گزارش از



ف: حالا چرا. اما فیلانخیام می‌کردم رسیدن به ماه

وضع دنیا را عوض می‌کند و دنیا را بهتر می‌کند. اما چنین نشده و چنین هم نمی‌شود. شاید این عقیده انگاسی از يك واقعیت تلخ دیگر باشد. می‌دانید که ما اروپایی هاچقدر به امریکا علاقه‌داشتیم و به آن معتقد بودیم. اما متأسفانه دیگر چنین علاقه‌ای در کار نیست.

ف: هنوز برای ترک علاقه نسبت به امریکا خیلی زود است! خیلی زود از ظاهرات خارجی بعضی وقایع نتایج کلی گرفته‌اید. من هنوز هم معتقدم که امریکا خوب خواهد شد. گرچه می‌دانم که دوران بدی را می‌گذرانیم. این جنگ وحشتناک، ناتوانی در پاسخگویی به نیاز هیپیستان، خشونت...

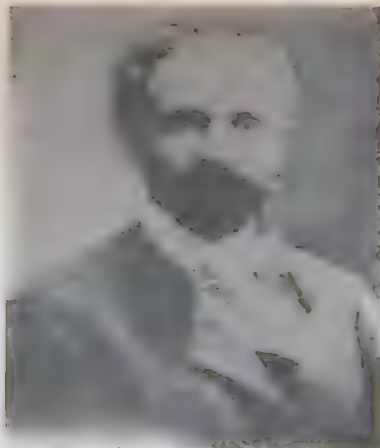
... عناصر شخصی این دوران است. با این همه من خوش‌بین هستم. این آشوب و نابسامانی امریکارادر کجای دنیا می‌شود سراغ کرد؟ آیا این نشانه‌ی آن نیست که امریکا دارد خودش را می‌شناسد؟ رویداد های خوب هم هست. مصرف کنندگان دارند بر طبق محصولات مزخرف و خدمات مزخرف شرکت های انتصاری قیام می‌کنند. دانشجویان دارند توجه ملت را به اندیشه های خود جلب می‌کنند، فراموش نکنید که امریکا هنوز با به دوران بلوغ نگذاشته. ما از کار ساختمان ها و بنیاد ها فارغ شده‌ایم، ولی کار ترین آغاز نشده است

ف: بسیار خوب، آقای گرانکایت. متشکرم.

ف: به آن چه می‌خواستید رسیدید؟

ف: بله، و خیلی بیشتر از توقع من بود. چون شما پیش از آن هستید که تصور می‌کردم، به قول يك ضرب‌المثل ایتالیایی «راستی که او آدمیست قابل احترام».





هوانس تومانیان



یغیش چارنتز

## گرونگ

امر و قوف داشته‌اند، از کار ترجمه شعر اجتناع کرده‌اند. زیرا اینان میدانند که شعر تنها هنرست که مستقیماً با زبان و همه ویژگیهای آن سروکار دارد و اصولاً هنری زبانی است. و ناگزیر در خود بارهای مختلف هر کلمه و حتی هر کلام را همراه دارد و چون هر زبانی با زبان دیگر از این نظر از اصل متفاوت است، امکان پذیر نیست که تمام بار یک واژه را عیناً به زبان دیگر برگرداند. بنابراین چون شاعران بیش از دیگران به این نکات واقف بوده‌اند، کمتر بکار ترجمه شعر پرداخته‌اند.

و بیشتر ترجمه شعر بوسیله مترجمین غیر شاعر صورت گرفته است. اگر چه گاهی در میان این مترجمان نیز، ترجمه‌هایی بیش و کم موفق دیده شده‌است.

اما این امر در مملکت ما وضع بسیار بدتری دارد. یعنی تقریباً همه شاعران معروف ما چنانکه باید نمیتوانند از یک زبان خارجی بهره‌گیری کنند و ناچار تا آنجا که بتوانند دست به ترجمه شعر نمی‌زنند. و ناگزیر میماند آنان که خود شاعر نیستند و بزرگترین عیب کارشان اینکه گویی همه شاعران جهان در چشم ایشان بایک زبان مشترک شعر می‌نویسند. بنا براین اگر در اینجا اشاره‌ای می‌شود به مجموعه «گرونگ» با توجه به نکات بالاست. اما نمیتوان ناکفته گذاشت که با اینهمه، آقای دکتر هواند فوکاسیان در ترجمه این کتاب براستی کوشش کرده است. و این وقتی روشن می‌شود که فرامثال در شعر «الیسیا» گراگوسیان» از یکطرف، و شعر «دو» Dev از طرف دیگر، کاملاً دقت کرد و به میزان این اختلاف پی برد.

موجز و جالب و گاه باعباراتی مطلع، بر اینکه به محتوای شعر کمترین زبانی برساند. شعر این شاعر شریست خوب، یعنی اگر چه بظاهر بسیار ساده بنظر میرسد ولی شریست شکل یافته و عمیق و حاکی از ذهنی منظم که اگر در آغاز شعر خط را پیش می‌گیرد، مطلقاً از این شاخه به آن نمی‌پرد و صرفاً در حین حرکت بردوی همان خط تمام تصاویر را بایکدیگر مربوط و وابسته بهم نشان می‌دهد. شعر زیر نمونه از اشعار اوست:

« من دوست میدارم ترا  
با توانائی تمامی زمستانهای گذشته‌ام  
و با نفس آینده‌ام  
هرگاه دیگر بار در رویا فرد روم  
باید ترا باز ببینم.

من، تنها با همسایگی نور و  
نیز باز ببینم ترا.  
امیخته با سنگ مرزاد  
من باید آردو می‌کردم  
که استخوان ترا.  
روزی در کنار استخوانم می‌دیدم.  
یادبودی مدفون در طیش قلب این خالک  
من ترا دوست می‌دارم.  
با نظمی از دور دستی دیگر.  
با تمامی رنگ ها. »

در باره ترجمه شعرها -  
اغلب معتقدند که ترجمه شعر نه تنها مشکل که کاری است محال. و این تا آنجاست که حتی بسیاری از شعر شناسان و شاعران بزرگ هم، چون بیشتر از هر کسی به مشکلات

شعر ارمنی باخیریم. بیش و کم، نام شاعران جدید و نوپرداز ارمنستان همچون « یغیش چارنتز » و « یارویرسواک » برایمان ناآشنا بیست و بهمیالی آنان از کار شاعران ارمنی الاصل معیم بیروت مثل « شاهدخت » و بخصوص ایران، شناسائی نسبی داریم. یعنی همه آنچیزهایی را که انتظار داشتیم از شعر ارمنی بدانیم.

در «گرونگ» انتشار یافته‌است بالاخص که اغلب شاعران وارد در این کتاب، شاعران ارمنی زبان معیم ایرانند و بیشتر آنان از گروه «نوراج». یعنی مجمعی که برای نخستین بار در حدود چهل سال پیش از این با عضویت پنج نفر تشکیل شد، که از میان آنها چهار نفرشان در این کتاب معرفی شده‌اند:

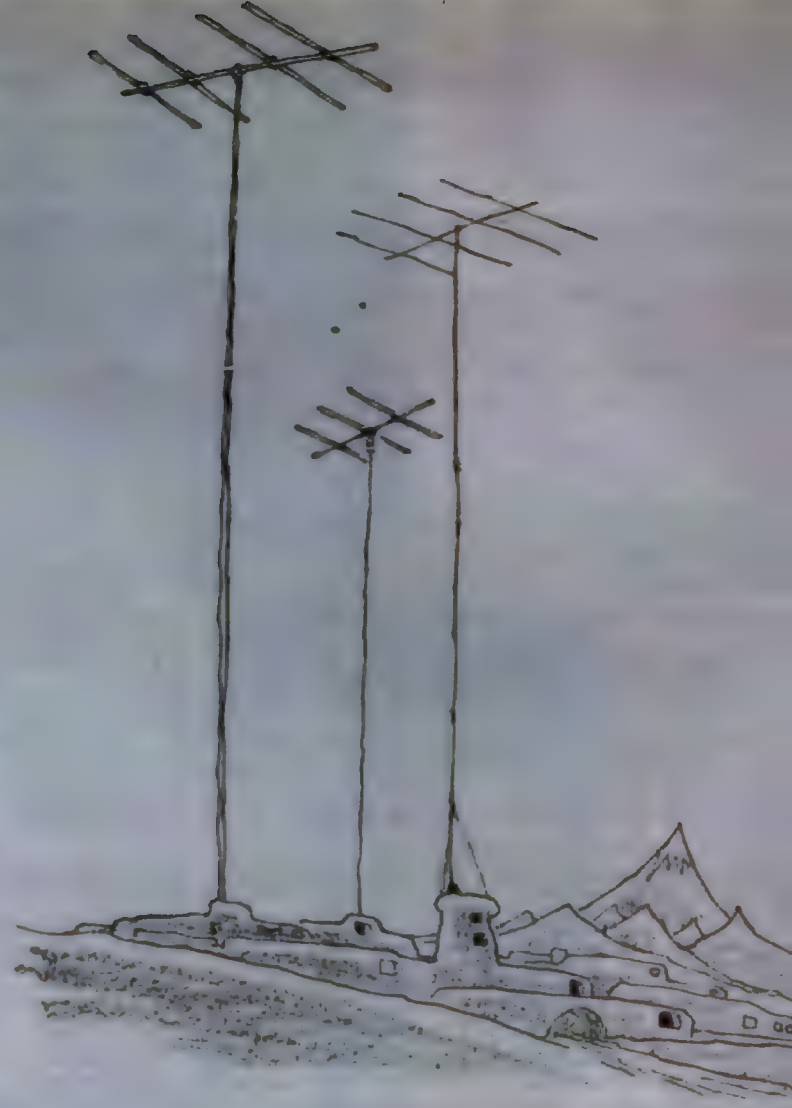
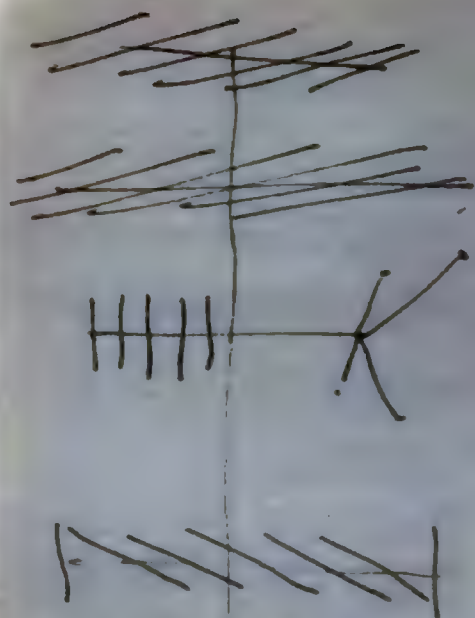
« دو - Dev » « آشوت اصلان »  
« فالوست خانسی » و « ارشاورمگردیج ».  
شیراز « دو - Dev » که از آنان جدا شد و طریقه دیگر پیش گرفت و بیشتر در حال و هوایی حرفی و غزلی سیر می‌کند، شعر آن سه شاعر دیگر، درست در خط شعر امروز ایران است. یعنی شعری بازبان شعری امروز و کاملاً تصویری، عاری از صفات زائد و دستور نثر گونه و بالاخص حال و هواهای رفائیک و اغلب فاقد مختصات دیگری که صرفاً نشانه واماندگی در شعر است. درست بر عکس دیگر شاعران ارمنی الاصل، اما ایرانی وارد در کتاب، امثال « ارشی » و « آرماتند »، که فضای شعرشان تقریباً در همان فضای شعر شاعران چاربارده گوی دیار ماست. و این کتاب یک شاعر ارمنی دیگر نیز معرفی شده است با نام « الیسیا گراگوسیان » که در آفرانین اقامت دارد، و شعرش، شریست بسیار

شاعران ارمنی زبان  
کتر هواند فوکاسیان  
ناشر: مترجم

## شعرها

یان علاقمند به شعر و ادب و از ادبیات و شعر ارمنی نند، تنها منحصر بود به هابی چند از ارمنیان معیم چراند و مجلات گوناگون، چاپ رسیده بود و ناگزیر را برای شناسائی شعر و پیش و کم متضمن نام‌ناریخ « به خواننده علاقمندان دو سال پیش که « الک » شاعران ارمنی زبان را بنام « به همت احمد شاملو آن، دکتر هواند فوکاسیان اشعار ارمنی را با تمام دو مجموعه‌ای که اگر چه رمنی‌زبان را دربر نمی‌گرفت، با نشان دهنده آن خط‌خاصی که هر دو مترجم، مقدمه - های خود نوشته بودند کمر بزد مقدّمه دکتر هواند شده علاقمند به شعر را برای ادن وضعیت شعر ارمنی در اده می‌کرد. و ضمناً او را در سکه در مجلد بعد (بنابر وعده) آتی دیگر هم که در جلد اول نند، آشنا شود.

بیش و کم از وضع شعر و بی‌اطلاع نیستیم. شاعران ن را امثال «ایساکیان» و ناسیم. و نیز از شعر شاعران عام ۱۹۱۵ ترکیه، نظیر دانیل واروژان» که شعرست مر کلاسیک و دوره های جدید



سیاماتو



دانیل واروژان







## روز منطبق با ضرورت زمان

و شخصیت نقاش است  
هنرمند، در لحظه شناسایی  
ارزش‌ها است.

## دق تبریزی:

● آقای تبریزی! طی ده پانزده سالی که با آثار نقاشی شما آشنا هستیم، شما بیش از هر چیز دو نقاشی تجربه کرده‌اید، خود را به خطر انداخته‌اید تا هر گاه چشم‌انداز تازه‌تری ارائه دهید و این حرکت و کنش شما به‌سوی جلوه‌های گوناگون نقاشی این فرصت را می‌دهد که در آغاز گفتگویمان از تجربیات وزیر ویم کار خود حرف بزنید.

● صادقانه بگویم که در گذشته، یعنی در ابتدای کارم با رنگ‌ها بازی می‌کردم و در حقیقت نقاشی مرا به‌بازی گرفته بود، مدت‌ها طول کشید تا من نقاشی را به بازی بگیرم زیرا هر نقاشی در ابتدا زیر سلطه نقاشی است و مدت زمان می‌خواهد تا به نقاشی مسلط شود و آن را به عنوان یک عنصر بیانی به کار گیرد. من در تجربیات خود بالین واقعیت رو در رو شدم که هنرمند نمی‌تواند ساکن باشد و در یک نقطه نایستد و همه‌شم و توان هنری خود را در این یک نقطه توجیه کند. غالباً هنرمندان بایک چشم‌انداز بخصوص دست بگریبان می‌شوند و به تصور سبک آفرینی تا پایان زندگی در آن حیطه باقی می‌مانند. در حالیکه زندگی با گسترشی که دارد این امکان را به هنرمند می‌دهد که پرواز های بلند کند، خود را چا به چا کند، از فضایی به فضای دیگر راه برود و آنوقت که همه پرواز های خود را کرد بنشیند و ببیند پشه که از این همه پرواز چه می‌تواند فرا چنگ آرد. در این صورت بطور



حتم لمحاتی چشم‌گیر از این پروازها پیش روی اوست. می‌تواند به آسانی انتخاب کند، و من کارم انتخاب کردن تجربه است، هنرمند اگر بتواند از تجربیات شفاف خود که در او رسوب کرده و شکل گرفته است بهره‌گیرد می‌تواند آنچه که ارائه می‌دهد، بدان پای بند باشد و از آن به عنوان یک عنصر جزئی و تجربی یاد کند. هنرمند نمی‌تواند راه به جایی بیرد مگر آنکه با تجربیات خود صمیمی باشد.

نقاشی برای یک نقاش نو پا در ابتدا لغتی است بعد به عادت میرسد و هنگامیکه به‌عادت رسید دیگر راه‌گزینی نیست، آنوقت همه سعی خود را متوجه مطلوب جلوه دادن این عادت می‌کند و بعد از عادت، به اشغال زندگی خود میرسد، زیرا هنرمند در این مرحله اسیر عادت ویا به موهومی اسیر هنر می‌شود، من در چشم گردانی خود در هستی بدین نتیجه رسیدم که تنها چیزی که می‌تواند برای هنرمند مدد باشد، تجربه اوست، والا شما به کثرت و حرکت من به‌سوی جلوه‌های گوناگون اشاره می‌کنید چیزی نیست جز اینکه من همواره می‌خواهم در این رهگذر به خواست آقای خود نزدیک شوم.

هنرمندان ابتدایی بر هنرنمای نزدیک شده‌اند ولی ناآگاهانه، در حالیکه هنرمند امروز به سوی خواست های خود

حرکت می‌کند ولی آگاهانه. در نتیجه هنرمند برای بدست آوردن این آگاهی باید فرازها و نشیبهای فراوانی را پشت سر گذارد

● در نمایشگاه آثار نقاشی شما که در گالری بودگر برپا بود، شما به یک آرامش رسیده‌اید. رنگ‌های شما بر پوست به بجای بوم بکار گرفته‌اید، به جای برانگیختن، انسان را نوازش می‌کند، ذهن را متوجه زیبا شناسی شما می‌کند، شما چگونه بدین آرامش سیلان و این حد از زیباشناسی رسیدید؟

● در پی هر گروان و درگیری، هنرمند باید به یک آرامش یا حدی از زیباشناسی برسد. این یک ضرورت است و هنرمند امروز نمی‌تواند از ضرورت زمان برکنار ماند. ببیند امروز نقاشی در کجا قرار گرفته. در پیش روی طبقه‌ای خاص، و این طبقه خاصی چه می‌طلبد آیا جز آرامش و زیبایی موفله‌ای دیگر برایش مطرح هست؟ من به‌این نتیجه رسیده‌ام که نقاشی قبل از هر چیز انسان را باید متوجه لمحات نایب و گذرای زندگی کند که در خلوت انسانی تنها تصور می‌شود و هرگز عینی نیست. انسان امروز در کشاکش جامعه مصرف لغاله می‌شود و همه زیبایی ها و لطافت دلدیر زندگی را فراموش می‌کند اگر هنرمند بتواند این انسان را متوجه این موفله‌کننده زیبایی هست، خوبی هست، آرامش هست، کار خود را انجام داده است.

● در کار های گذشته شما نوعی هزل و طنز بود. گویی شما می‌خواستید از همه معتقدات و سنت های پوسیده نوعی انتقام بگیرید و با مدد از اشیاء، سمبول ها و موتیف‌های سمبلیک و نیز اسطوره‌ها...

● انسان وقتی به دنیا می‌آید این دیگران و محیط هستند که او را متوجه خود می‌کنند و او ناگزیر از پذیرش وضعیت خویشی است. بنابراین این در حیطه شخص متوجه ارزشیابی می‌شود و رد و قبول ارزش‌ها، و هنگامیکه شخص از دوران کودکی جدا می‌شود و به بلوغ میرسد، شخصیت او هم می‌گیرد و به فضیلت‌ارزش‌های پیرامون خویش می‌نشیند، در اینجا است که شخصیت فرم گرفته مفادیری از ارزش‌ها را می‌پذیرد و باره‌یی دیگر را رد می‌کند. کارهای من شاهد این انتخاب است البته به هزل و طنز. در حقیقت این عدم‌پذیرش من می‌تواند نوعی انتقامجویی باشد، از مسائلی که در اجتماع به انسان تحمیل می‌شود

● شما که در خصوصی ضرورت زمان و نیز درگذشتن جلوه‌های گوناگون نقاشی نابین‌بایه معتقدید آیا فکر می‌کنید بآردیگر از دیار این زیبایی های مضی که در پیش چشم گسترده‌اید به کارهای گذشته خود، که با این طرز نفی لامعاله فراوی برای شما نیست، باز گردید و آبا این رجعت شما می‌تواند مسائل تازه‌ری را عنوان کند، البته با بیان‌دکلی جداگانه؟

● همانطور که اشاره کردید کار هنری جدا از ضرورت زمان نیست، ولی ضرورت شخص نیز در این جا مطرح می‌شود و نقاشی جدا از ضرورت شخص خود نیست. اگر من بدین ضرورت باز گردم یعنی ضرورت طنز و هزل آفرینی در نقاشی، شکی نیست که این ضرورت را کاملاً منطقی می‌بینم. ● بالاین حال شما باید به تکنیک نقاشی معتقد باشید چون اگر بخواهید به گذشته رجعت کنید، می‌توانید از تکنیک تازه بهره‌بابتید...

● من همیشه در ضمن کار به تکنیک میرسم. تکنیک نقاشی چیزی اکتسابی نیست، بل تجربه‌ایست. البته اکتسابی هم می‌تواند باشد، همانطور که زندگی را کسب می‌کنم و چونکی آنرا. ولی مسأله در این است که نقاشی باید در کشاکش کار به تکنیک برسد حتی با بکار گرفتن عناصر طبیعی مثل پوست که من بکار گرفته‌م که می‌تواند ویژگیهای تکنیک را توجیه کند. اگر من بخواهم به گذشته رجعت کنم بی‌شک از تجربه های خود برکنار نخواهم بود.

## افول

بر رادی

: علی نصیریان

فخری خورش، عصمت صفوی، آهو، رت‌الله انتظامی، علی نصیریان، اسماعیل علی کشاورز، اسماعیل داورفر، ایرج‌راد، بی، داود آریا، ناصر نجفی، محسن

: تالار ۳۵ شهرپور

بوی درخت میله.

بار مدرسه من شیها نون و هندونه

ره.

یکبار ناخن می‌گیرم و اعتیاد مزمنی

هید پشه قهرمان نیست.

س هلی کینه قدرت هواناکیه.

به آون طرف سیما بر نمی‌گرم.

ادی نویسنده «افول» با کار های قبلیش ایرانی، «از پشته شیشه‌ها»، «مرگ صیادان»، خود را به نام یک نمایشنامه به علاقه‌مندان تأثیر شناساند. و اینکه علی شامه «افول» او را روی صحنه آورده

«رادی تحت تأثیر «باغ آلبالو» «ی دشمن ملت» «ایسن» است و همین امر، تواند یک سیر مستقیم و یک دست را در رخ خویش به تماشا گر نشان بدهد او برای همه حرف‌هایش را برین به زمان نمایش است. گاهی به دلپستگی یک خانواده به و اجدادشان تکیه می‌کند، و گاهی به بهمنس جوان برای بهبود و سرو سامان زندگی مردمان ساده دهاتی. زها اکثرشان می‌توانند نباشند، و لطمه‌ای نخورد، وجودهمانها باعث شده که تماشاگر ن فردی بازیگران بی‌نبرد.

ها گاهی با آنچنان گفتار هایی می‌آمیزد شخصیت مورد نظر را دشوار می‌کند دیر مدرسه.)

ع بر سر احداث یک مدرسه نو در یک قریه گیلان است توسط مهندس جوان، داماد الک و علاقه‌مند به احیاء قریه. در این جوان با مخالفت مالک بزرگ و مسیه — شکنی های او روبرو می‌شود. مردم‌ساده بیان نمی‌دانند چه باید کرد. افرادی که کمک به مهندس را دارند در لیت خود و او را تنها می‌گذارند، نمایش بعد از امانتیک بی‌جهت کش می‌آید و سر درگمی نصیریان به عنوان کارگردان نمایش تا کار خود موفق است. و چه بهتر بود اگر ت کمتر غلو می‌شد و از میزانشن های فخر می‌کردند. ( صحنه در آغوش و دختر. زن و شوهر و در پرده دوم )

طر از چند بازیگر تازه کار که می‌تواند خود بازی چشم گیری نداشته، عجله‌ها و اکثر بازیها مشاهده می‌شد، مثل آنکه

در مورد هنرپیشگان می‌توانم بگویم در محدوده امکانات و با استفاده از افرادی خارج از گروه خودمان توانستم از بهترین چهره‌ها استفاده کنم. شنگله می‌گوید: نظیر شخصیت من در این پيس در نمایشنامه های فرنگی بسیار بچشم می‌خورد.

نمایشنامه را می‌بینم ولی نه باین شکل، منظورم از محتوی نمایش است که بسیار طولانی است. می‌شود گفت یک زمان است نمایشنامه، زمان آنرا براحتی می‌توان کم کرد.

علت موفق نبودن نمایش های ما نبودن تفاهم کامل بین افراد است اگرچه علاقه بکار دیده‌می‌شود. تماشاگر ایرانی از تضاد در پيس های اجرایی کلافه است وقتی آنها می‌آیند یک نمایش کم‌دی‌مردم پيس می‌بینند بعد به سختی می‌توانند تحمل یک تأثیر جدی را بکنند و آنرا پيسندند.

عصمت صفوی می‌گوید: من در این نمایش پائنه مادر دهاتی ایرانی هستم، از نقش خود بدم نمی‌آید، گویانکه نقش کوتاهی است.

به طور کلی هنرپیشه‌ها و کارگردان اگر در این نمایشنامه صد درصد موفق نبستند برای آنست

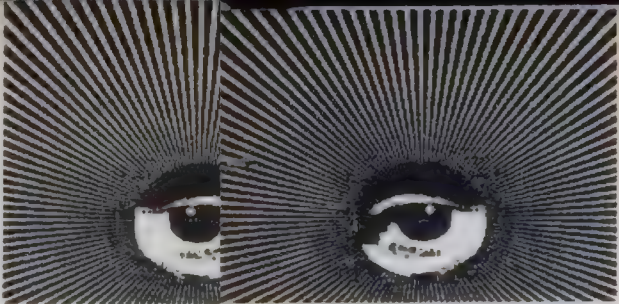


عیر از آنچه نویسنده در اثرش ارائه داده بود نداشتیم و گوشتم صرفاً این بود که هدف و موضوع در نمایش با صداقت تمام ارائه شود چون جز آنهم کاری نمی‌شود کرد، البته تاچه‌مد توفیق پیدا کردم باید دید چگونه اظهار نظر خواهد شد. چون واقعاً هیچ کاری آینده‌ال نیست بخصوص تأثیر که در آن عوامل مختلف، شرائط و افراد مختلف دخالت دارند. به‌رحال هیچ چیزی هیچوقت رضایت کامل به آدم نمی‌دهد. باید امکانات و زمان و مکان را در نظر داشت، من فقط رضایت نسبی دارم.

نمایش در زمینه‌یی رئالیستی پیش می‌رود و ملموس است البته در «پيس» های مدرن ممکن است مسایلی مورد توجه کارگردان قرار بگیرد، غیر از آنچه نویسنده نوشته و آن خطوط را دنبال کند، ولی در این نمایش چون موضوع جنبه واقعی دارد و روشن است و از جایی شروع میشود و بصورت طبیعی پیش می‌رود، راه گریزی برای کارگردان نیست مضافاً به اینکه الزامی نیز برای این کار نبوده این مشکل کرده است.

تهمینه میرمیرانی





در فیلم یاضامن آهو میخواستیم فاصله‌ی بین دست ریخ را کشف کنیم و یا به دنبال رابطه‌ی مردم با بااشیاه بروم. رابطه‌ی مردم با کارگردان در فیلم‌های نیست، چه در حلقه‌های فیزیکی که رابطه‌ی بین کریالی حسین پکانه، در فیلم بجنورد - فوجان من عبارت از کشف رابطه‌ی این مرد با کوچه و مکتبی برای تازیدن اوست. در مشهد هم هر روز رخ می‌دهد و من می‌خواستم آنها را ثبت کنم. بین عبادتی براهتی می‌توان به طرز کار و روحیه‌ی خدای بعنوان یک کارگردان تحصیل کرده در مدرسه اردو «آید» پاریس پی برد. فیلم یا ضامن آهو میخواستیم فستیوال‌های استانبول و مونت کارلو برنده خفته شد و در فستیوال اخیر مونت کارلو بود که یک کارگردان خوب و صاحب نظر مورد تشویق و تائید قرار گرفت.

این ماه ۷۴ نماینده روزنامه و مجله‌ی سراسر جهان از بیانیهای یادآور شدند که تنها جایزه‌ی منتقدین - در بازدهمین فستیوال مونت کارلو توسط ژاکلین یلم یا ضامن آهو تعلق یافته‌است: «این فیلم با تمام از تکنیک و زیبایی دارد نمایشگر گوشه‌ای از تمدن و قدرت بیان آن بسیار قوی است و از هیچ گونه توضیحی مدد نمی‌گیرد. هیئت داوران منتقدین به انتخاب تلویزیون ایران تبریک می‌گویند».

از ایران فیلم دیگری بنام «کدام قلعه - کدام اوج» داشت.

اما گفت و گویی که پس از پیروزی در فستیوال با پیروزی کیمیای داشتیم:

ما - چند فیلم در فستیوال شرکت داشت و نحوه‌ی فستیوال چگونه بود؟

کیمیای - ۷۴ فیلم از ۲۲ کشور جهان شرکت داشت. سوند برای اولین بار شرکت می‌کردند. فیلمها و ضبط شده‌ی تلویزیونی توسط چند دستگاه تکنیکی و سیاه و سفید در دو سالن بزرگ به نمایش گذشت.

- جوایز فستیوال چه بود و به چه فیلمهایی تعلق داشت؟

کیمیای - جایزه‌ی زرین برای صلح و آرامش جهانی (Man for Peace) (سریاز دیوانه) اثر «جانگلد» انگلیسی این جایزه در زمینه‌های مستند تاریخی بهترین - بهترین میزانی و بهترین بازیکن زن - نیز داده شد و پنج امتیاز مخصوص هیات «ماتسون» که یک بلاک نقره‌ای است به پنج فیلم از ضامن آهو «اعطاء شد». از جوایز دیگر می‌توان به دوکا «تام برد که به فیلمی از ویتوربو دیسکا» چون دیسکا خودش عضو هیات زوری بود و دیسکا فستیوال فیلم خوش را در فستیوال شرکت بعد در مونت کارلو سرو صدای زیادی به راه انداخت، فیلم جدید این جایزه بود.

موم جایزه‌ی «سیدالک» برای نشر هنر و ادبیات از ضامن آهو. و بالاخره جایزه‌ی منتقدین و روزنامه‌نگاران که به فیلم یا ضامن آهو داده شد.

شرکت کنندگان در فستیوال تا چه حد با تلویزیون آشنا بودند؟

کیمیای - کسی وجود تلویزیون ایران را باور نمی‌کرد. بلکه ما فیلم رنگی هم ظاهر و چاپ می‌کنیم تعجب من در مساجد های اغلب بمابن امر اشاره می‌کردم. جیبی تلویزیون مانند کارگاه نمایش - قسمت جشن هنر شیراز - مدرسه عالی تلویزیون و سینما فیلم‌های مشترک حتی از کارهای تلویزیون فرانسه نیز مهم تر است.

## پیروزی دیگری برای یک کارگردان ایرانی



یا ضامن آهو،

ساخته پرویز کیمیای پس از موفقیت در استامبول، بار دیگر در پاریس برنده جایزه شد.

ت - اگر خودت داور مسابقه بودی به چه فیلمی جایزه میدادی؟

کیمیای - به فیلم «در کوزه‌های شراب یا لولی» از سوند که یک باله بسیار دلربا بود از تکنیک خاصی تلویزیون بهره داشت که از همه سینما به راحتی بر نمی‌آید.

ت - اگر محیط هر فیلم قالب پادشاهی برای اراندی نظریات کارگردان باشد به محیط مذهبی مشهد از چه نظر گاهی تکریمه‌ای؟

کیمیای - در مشهد یک انتقال مهمی هر روز رخ می‌دهد و من برعکس فیزیکی که در پی معرفی آن بودم می‌خواستم زائران خودشان را معرفی کنند. حرکت دوربین بسیار ساده است. مردم کارهایشانرا انجام می‌دهند و می‌روند بغیر از دو جا یکی در سکانی تراولینگ در راهروها که مردم را به دنبال خود میکشیم و به عبارت دیگر شاید یک کمک سینمایی به آنها می‌کنم. ولی این همه کنار ضریح که می‌رسند دیگر یا آنها کاری ندارم. دوربین حالت یک شاهد را پیدا می‌کند و فضات در کارش نیست. دوم جاییست که زوار به حالت خلسه فرو رفته‌اند. در اینجا می‌خواستم به آنها بگویم که شما وجود دارید. گریه بچه - بیدار شدن مرد و صدای طبل نشانه‌ی ادامه داشتن زندگی است. در این فیلم من فقط گوشه‌ی از زندگی مردم را نشان داده‌ام.

ت - هیئت داوران را چه کسانی تشکیل میدادند؟ کیمیای - «نیکلای بیریکوف» مدیر کل تلویزیون روسیه «آرمان لانو» عضو آکادمی کنگور فرانسه. ویکتوربو - دیسکا از ایتالیا - و سه کارگردان و تهیه کننده از مجارستان، آلمان و انگلیس و یک هیئت داوران از جامعه‌ی کلیسا که به بهترین برنامه کاتولیک جایزه میدادند و ۷۴ نماینده‌ی روزنامه ها و مجلات سراسر جهان که فقط نقد تلویزیون می‌نوشتند. ت - سینمای شما به وضوح سینمای تصویر است و کلا کوشیده‌اید از عامل توضیح دهنده‌ی گفتار بهره‌ییزید. فکر نمی‌کنید که در هر صورت عامل صدا نقش اساسی در فیلم شما دارد؟

کیمیای - البته ولی این صدایی است که از خود تصویر می‌آید نه صدای سوم و خارج از تصویر. تقریباً نصف بیشتر فیلمهای شرکت کننده در فستیوال یک رادیوی مصور بود حتی فستیوال می‌خواست یک گفتار انگلیسی یا فرانسه برای فیلم من بگذارد که با آن مخالفت کردم. زیرا ۷۰ یا ۶۰ درصد از اثر فیلم از بین میرفت. به طور کلی من مخالف اضافه کردن یک صدای سوم هستم. این روش برای فیلمهای خبری البته بد نیست ولی وقتی ماجراتی هست باید خود ماجرا خودش را معرفی کند.

من با اضافه کردن گفتار به فیلم به راهی فضات کرده‌ام و معتقدم که فضات نمایشگر را نباید از این راه محسوس کرد.

بهر حال من موفقیت این فیلم را تنها از خود نمی‌دانم زیرا با همکاری یک گروه شش نفری این فیلم را ساختم. در این فرصت لازم میدانم از اسماعیل امامی فیلمبردار - محمد تهمای دستیار کارگردان - محمود هنگوال صدابردار - علی نیازی دستیار فیلمبردار - نورانی راننده که در پیروزی من بیشک سهم دارند سپاسگزاری کنم.

شاید باور نکنید خیلی ها در فستیوال تعجب می‌کردند که چنین فیلمی را یک گروه شش نفری تهیه کرده است.

ت - جوایز آسیای این فیلم چه بود؟ کیمیای - نایبستان اسامال در اجلاسهای عمومی اتحادیه رادیو و تلویزیون آسیا که در استانبول برگزار شد فیلم یا ضامن آهو طبق تصمیم هیات داوران بخاطر کیفیت عالی و جنبه‌های انسانی‌ش برنده‌ی جایزه اول شد و همچنین جایزه منتقدین را نیز ربود.

ت - خوب کار بعدی چیست؟ کیمیای - یک فیلم دوساله با نام موقت طول ها که سال آینده در خراسان خواهم ساخت.

نمایشگاهی از آثار نقاشی هنرمند جوان محمود اقدسی در تالار نقاشی خانه آفتاب دایر بود. محمود اقدسی در سال چهارم و هفت وارد هنر های زیبای پسران تهران شد و دوره این آکادمی را در سمرجله سانبید. در سال ۴۷ نمایشگاهی از آثار نقاشی خود را در یک نمایشگاه در گالری سپید دایر کرد. و در همان سال در گالری هنری جدید نیز گاهی دسته جمعی از آثار نقاشان جوان شرکت کرد. اقدسی در سال نگاهی دیگر از آثار خود را در کارگاه نمایش تلویزیون ملی ترتیب همساله در نمایشگاههایی که فرهنگ و هنر ترتیب میداد شرکت کرد.

الاول بر نقاشی بازیگر خوبی است. او بهترین کار خود را «نمایشنامه اودیپ» ارائه داده است. محمود است و چهار ساله است و در کار خود به سوررئالیسم گرایش دارد. اما رگه هایی از آبستره نیز در آثارش به چشم میخورد که بهسبک او داده و امتیاز بخشیده است.



از روز پانزده ما سیم فروردینماه نمایشگاه عکسی از آثار عکاسی احمد در خانه آفتاب برپا میشود که در برگزاری آن انستیتو گوته ز همکاری خواهد داشت. نمایشگاه مربوط است به عکسهایی که موضوع کبکی است از مسائل هنری - اجتماعی - تبلیغاتی و پاره‌ای رویداد های گی انسان در قرن حاضر.

بیژن بنی‌احمد تحصیلات عالی خود را در رشته عکاسی در آلمان پایان ست. آثار هنرمندانه این جوان با ذوق قیلا در مجلات مهم آلمان چاپ به دریافت جوایز ارزنده‌ای نائل شده است. نمایشگاه از ۹ صبح تا ۱۲ ز ۳ تا ۸ بعدازظهر برای علاقمندان به هنر عکاسی دایر است.



آرتور روبنشتاین ۸۴ ساله

قرارداد ۲۵ ساله می‌بندد

● آرتور روبنشتاین، پیانیست مشهور در میهمانی که به مناسبت هشتاد و چهارمین سالگرد تولدش در نیویورک برگزار شد، جزو میهمانان افتخاری بود. این میهمانی از طرف شرکت صفحه سازی آر - سی - آ ترتیب یافت. آر - سی - آ در یک ماهه آینده شش آلبوم از بهترین آثار روبنشتاین را کم ظرف ۴۸ سال کار هنری بوجود آمده‌اند، منتشر خواهد کرد.

رئیس تلویزیون «ان. بی. سی.» جولیان گوین «نیز مجموعه‌ی از کارهای گرافیک پیکاسو را به او هدیه داد. پیانیست مشهور اعلام کرد که پس از انقضای مدت قرارداد کنونی با ان. بی. سی. درخواست انعقاد قرارداد ۲۵ ساله‌ی جدیدی خواهد کرد.

بلندی های بادگیر

فیلم انگلیسی «بلندی های بادگیر» که از روی اثر کلاسیک امیلی برونته ساخته شده در سینمای رادیو سیتی آمریکا به نمایش درآمد. در این فیلم «لورنس الیویه» و «مرل ابران نقشهای اصلی را ایفا می‌کنند. سازنده‌ی فیلم ساموئل گلدوین است.

عمر شریف، ژان پل بلوندو و دایان کانون در «دزدان»

هائری ورنوی که چندی پیش فیلم «دست‌های سیبیلی ها» ساخته‌ی او را در تهران دیدیم، دست به کار ساختن فیلم «دزدان» شده است و برای نقشهای این فیلم با عمر شریف، ژان پل بلوندو و دایان کانون قرارداد بسته است. فیلم در یونان ظرف شش هفته ساخته می‌شود و تهیه کننده‌ی آن کمپانی کلمبیاست.

زندگی خلیل جبران خلیل شاعر عرب بر پرده سینما

یکی از موسسه های هالیوود به نام «رودی دوران» حق ساختن فیلمی از روی زندگی نامه‌ی شاعر سوری‌ای، خلیل جبران را خریده است. خلیل جبران با نوشتن «پیامبر» به شهرت رسید. زندگی نامه‌ی جبران «بالهای شکسته» نام دارد که بیشتر سالهای اولیه‌ی زندگی او را در بر می‌گیرد. جبران یکی از بزرگان شعر دنیای عرب است.

سانور عجیب

اداره‌ی سانور فیلم در ایتالیا پس از بررسی فیلمی از «آلن روب گریه»، نویسنده‌ی مشهور فرانسوی به این نتیجه رسید که فیلم چنان زیباتر کماترور کردن قطعاتی از آن (سحنه‌های برهنه) گناه محض است. و به ناچار تصمیم

گرفته است فیلم را غیر قابل نمایش اعلام کند!

این فیلم «عدن و بعد از آن» نام دارد و اداره‌ی سانور ایتالیا در نامه‌ی که برای توجیه تصمیم خود نوشته، ارزش هنری صحنه های عریان فیلم را ستوده است!

جایزه‌ی لویی دلوک برای ادیک دومر

فیلم «زانوی کلر» اثر کارگردان موج نو فرانسه ادیک دومر برنده جایزه‌ی لویی دلوک شده است. این جایزه را مجمعی از مورخین سینما و منتقدین فیلم داده‌اند. دومر یکی از پیشتاران موج نو است که قبلا در مجله‌ی کایه دوشینما نقدی نوشت. نخستین فیلم او «نشان شیر» نام داشت و بعد ها فینمی بر همان روال ساخت به نام «شبی با مود» که او را بلند آوازه کرد. موضوع این فیلم تفکرات جنسی یک مرد مذهبی است. فیلم «زانوی کلر» در باره‌ی روابط مرد میانه سالی است با دختران نو بالغ.

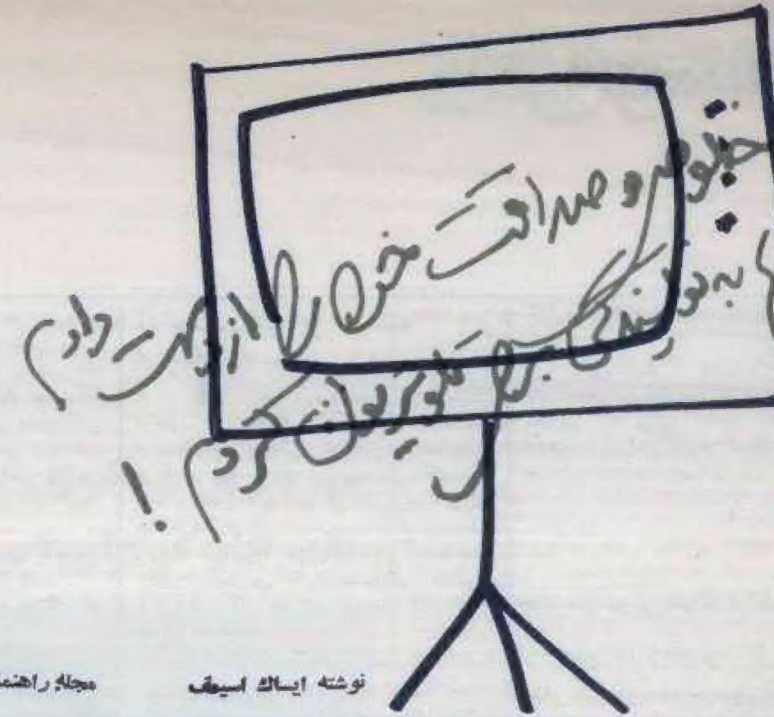
رومر معلم است و در تلویزیون آموزشی فرانسه کار می‌کند.

آخرین نمایشنامه‌ی هارولد پینتر

هارولد پینتر نخستین نمایشنامه‌ی بسیار بلند خود را پس از بازگشت به وطن (در ۱۹۶۴) نوشته است. نمایشنامه‌ی جدید پینتر که نامش «زمان های قدیم» است، در تئاتر آلدوین روی صحنه می‌آید. این نمایشنامه را «پیترمال»، کارگردان معروف، کارگردانی می‌کند.

جان بری (John Bury) که در ایجاد فضای کارهای پینتر استاد است. صحنه هاراطراحی خواهد کرد. بازیگران برجسته‌ی آن عبارتند از: کولین بلاکلی دیوین مرچنت، و دوروتی توتین، محل وقوع ماجرای نمایشنامه خانه‌ی بیست روستایی و تک افتاده، محل اقامت زن و شوهری که دوستی بیبدارشان می‌آید و...





يك نویسنده‌ی صاف و ساده و صادق بودم. حال تبلیغاتی را به خاطر شهرت و محبوبیت هیچکس ندیده بود که من متن آگهی تجارتي مطلب دیگر که به‌طور غیر مستقیم به فروش و پولی به جیب کسی بریزد. این اعتراف ها را برای شما می‌نویسم از من شده است که هر يك می‌توانست در شمار ب ها قرار بگیرد و من ، به راهی ، از این قرار کرده‌ام و همین نشان می‌دهد که من در صاف و صادق بودم .

من از سادگی کامل برخوردار بود و حتی ها پیچیده و معمایی نبود . دانستم که يك آفت بزرگ می‌تواند سادگی و از میان ببرد و آن تلویزیون است . کتابهای نویسندگان خوانده بودم و در همه‌ی مطالعاتم روشنی دریافته بودم که نویسنده ها همیشه ساده ، صریح ، نجیب و در روابط عاشقانه و جسور و معمولا دارای سیمایی دلپذیر شه ، به درستی این قضاوت ها ایمان داشتم نویسندگان به قلم نویسندگان نگاشته میشد بهتر می‌دانستند که این قوم دارای چه ( ) .

های نویسندگی ، گاهی سروکلای يك تهیه هم پیدا می‌شد ، اما هیچوقت يك نویسنده‌ی کرد که پیکره در خدمت « شو » ههای این کار البته او را فروتنند و از همه‌ی ها می‌گردد ، اما از او آدمیزادی سرد و خاموش ساخته .

خودم را کنار می‌کشیدم : « نه جانم ، من نه . دم که خیلی پولدار باشم . باشه‌ی کوچک لهای رنگارنگش از سرم من زیاد است . »

من از روز های تابستان گذشته قافله‌گیر شدم . برای شیرین و طریف زنی در گوش من پیچید ، دست درباری يك « شو » جدید تلویزیونی دیده ، که قرار بود ساعت بعد از ظهر یکتشبه‌ی ریزون ABC بخش شود یا من مشورت کند . های اجسام بسیار درخ که به چشم نمی‌آمدند دست قرار داشت و دیده نمی‌شد و آنچه به کنشی حرکت از نظر پنهان می‌ماند ، تهیه ضیه خیلی جالب به نظر می‌آمد . خطر گرفتاری در تلویزیون فکر کنم و از نجابت ذاتی ، آزادانه آنچه را به نظرم رسید

### نوشته ایساك اسیف

با او در میان گذاشتم . خبر بعدی ، لطف آقای « جولز پاور » تهیه کنندگی برنامه بود که از من به خاطر مدد های فکری به او و خانم دستیارش سپاسگزاری می‌کرد و استدعای همفکری و همکاری بیشتر داشت ، ولی آیا صلاح بود که من در اتاق کوچک و خلوت معصوم را به روی يك تهیه کننده باز کنم ؟ اتاق کوچک زیر شیروانی من افراد دوست داشتنی و خوبی را به خود دیده بود . در این اتاق سیگار کشیدن و مشروب خوردن به کلی ممنوع بود و همچنین ورود زنه‌ای زبیا . به هر حال آن مرد از من کمک می‌خواست . از انسایش چیزی نمی‌دانستم اما هرچه بود يك تهیه کننده بود و اشکالی نداشت که به دیدار من بیاید .

در نخستین لحظه و با نخستین نگاه سوهفتی محقق در من جوشید و بیدار شد . قد نسبتا بلندی داشت ، خوش لباس بود ، با لحنی صاف ، دلپذیر سخن می‌گفت ، گرم و گیرا و با محبت بود ، اما با همه‌ی اینها نمی‌توانست مرا خرد کند . به هر حال او يك تهیه کننده‌ی تلویزیون بود و در پس ظاهر آرام و ساده‌اش يك دام گستر خطرناك زندگی می‌گردد . و اما به تیزهوشی خودم کلی آخرین گفتم - وقتی که بعد از پنج دقیقه سرپیش آورد و حریفانه گفت : « آقای دکتر اسیف ، می‌خواهم خواهش کنم که برایم متن يك « برنامه‌ی مخصوص » بنویسی . »

من عقب نشینی کردم و باری موش و گربه شروع شد . گفتم : « من تاکنون برای تلویزیون مطلبی ننوشته‌ام . فکر هم نمی‌کنم که این کار از من ساخته باشد . » و او گفت : « همانطور که همیشه می‌نویسی بنویس . من با کارت آشنایی کامل دارم و این دقیقا همان است که من دنبالش هستم . »

گفتم : « ولی من با اصول برنامه نویسی آشنایی ندارم . »

گفت : « هرطور دلت می‌خواهد بنویس . ما خودمان به صورت متن برنامه تنظیمش می‌کنیم . »

گفتم : « ولی ممکن است نوشته‌ی من خیلی طولانی شود یا خیلی کوتاه . یا مثلا برای يك برنامه‌ی تلویزیونی خشك وجدی از آب درآید یا سست و غیر قابل استفاده . »

گفت : « خوب دوستش می‌کنیم کوتاه را یا بلندترش می‌کنیم . »

گفتم : « ضمنا من با کار فیلم هم هیچ آشنایی ندارم . »

گفت : « ما می‌توانیم فیلم را چندین بار برایت نمایش دهیم تا هرچه می‌خواهی دریابی آن بنویسی . »

گفتم : « البته لازمی کار این است که من به‌نیویورک بروم و از شما چه پنهان اصلا اهل سفر نیستم . »

گفت : « هروقت بخواهی فیلم ها را می‌فرستیم همین‌جا . لازم نیست از جایت تکان بخوری . »

بعدم ، همه درهای را به روی من بست . کوشتم بیوده بود و این مرد يك ذره مروت نداشت . گفتم : « فکری به خاطرم رسید . تو قسمتی از برنامه را مشخص کن و از من بخواه که بتوانم نمونه متنی برایت بنویسم . ممکن است کار مرا نپسندی . درین صورت وقت تلف نمی‌کنی و می‌روی دنبال يك نویسنده‌ی دیگر . »

خندید و گفت : « بی‌معنی حرف نزن ، تو با همه‌ی توانایت کارکن و مطمئن باش کسی پیدا نخواهد شد که کار تو را نپسندد . »

مثل آهن سخت بود . جای بحث باقی نمی‌گذاشت و من زباتم بسته شده بود .

دو هفته بعد ، متن قراردادی به دست من رسید . با دقت کامل آن را مطالعه کردم . دستمزد فوق‌العاده‌یی برایم در نظر گرفته بودند . دستهایم لرزید و عرق برپیشانیم نشست . سعی کردم بهانه‌یی پیدا کنم اما بی‌فایده بود . آقای « پاور » زیرکانه همه‌ی راه های گریز را به روی من بسته بود . شاید بهترین راه این بود که خودم را به‌کوچگی ملحق بزنم و وانمود کنم که قرارداد در ادارای پست گم شده و هرگز به دست من نرسیده است . ولی همان روز دلبم مجله‌ی TV Guide در میان خبرها نوشته‌اند که « ایساك - اسیف » نویسنده‌ی برنامه « دنیای نادیده » شده است . همه‌ی دوستانم ( که به کلی از دنیای صاف و ساده‌ی من به دور بودند ) تلفن کردند و به من تبریک گفتند . دیگر چه راهی وجود داشت ؟ هیچ . من به دام افتاده بودم . قرارداد را امضاء کردم و پکساعت در اتاقی تاریک و ساکت استراحت کردم تا حالم بهتر شود .

چند روز بعد آقای پاور به من پیشنهاد کرد به اتحادیه‌ی نویسندگان شرق آمریکا بپیوندم . این لازمی شروع کنار نویسندگی در تلویزیون بود . البته من عضو چند جامعه‌ی مختلف نویسندگان بودم ، ولی همیشه داوطلبانه به گروهی پیوسته بودم ، نه به اجبار . از این روی نامه‌یی به آقای « پاور » نوشتم و به او یادآوری کردم که برای نویسنده‌یی چون من با غرور و صداقتی که در خویش احساس می‌کنم دشوار و ناممکن است که به اجبار به عضویت گروهی بجام . من ترجیح می‌دهم که برای تلویزیون به رایگان کار کنم و هیچ اجباری را نپذیرم . ( البته نقشه‌یی من این بود که با چنین نامه‌یی یعنی با پیشنهاد کار بی‌دستمزد و مخالفت با اتحادیه‌ی نویسندگان تلویزیون ، از تکرار پیشنهاد و امضای مجدد آقای « پاور » جلوگیری کنم . به این ترتیب می‌توانستم آزاد شوم و دنیای صاف و ساده‌ی من دست نخورده باقی می‌ماند . )

به دنبال این نامه آقای « پاور » به من تلفن کرد و گفت که حتی اگر بابت نویسندگی برای تلویزیون هیچ دستمزدی را نپذیرم ، بهتر است عضویت این گروه را قبول کنم . بهمن گفت که عضویت من در این اتحادیه بی‌فایده بر اعتبار و آبروی آن خواهد افزود و به عنوان يك کار خیر هم که شده باید آن را بپذیرم . خوب ، با حقیقت نباید جنگید . من عضو اتحادیه شدم .

در شروع کار به نوشتن يك برنامه‌ی مخصوص پرداختم . آقای « پاور » و دستیارانش جزئیات يك فیلم و طول هر قسمت را در اختیار من گذاشتند تا بر اساس نوشته‌ام را تنظیم کنم .

بلای دیگری که بر سرم آمد این بود که من خود فیلم را ندیده بودم و در نتیجه گفتاری که بر آن نوشته بودم بکسر غلط از آب درآمد . آقای « پاور » مجبور بود پس از خواندن نوشته ، تادوستی آن را به من یادآوری کند ولی من رو در رویش ایستادم و بی‌تامل پاسخ دادم . « شما حق ندارید از نوشته‌ی من ایراد بگیرید . » پس از آن پیش چشم خودش متن قرارداد را پاره کردم .

چند روز بعد نامه‌یی از آقای « پاور » به دست من رسید که در آن نوشته بود : « متن برنامه حقیقتا عالی بود . و یادآوری کرده بود که دستمزد من در راه است و به زودی آن را دریافت خواهم کرد . »

ساعتی دو برابر آنچه ایستادم و تمرین کردم که این آقای پاور ووبرو شوم چگونه بر سرش فریاد و خواهم گفتم « تو کی هستی که بگویی نوشته‌ی من را وای احساس نکردم که در بیان خشم و خواهم بود . »

چك آقای « پاور » ورقه‌ی چاپ شده‌یی به‌دستم ست آن را پرمی‌کردم . در این ورقه نام من در آن استخدامی آمده بود و به این ترتیب از من به عنوان مالیات کم شد .

ا پر نکردم همراه با یادداشت کوتاهی برای آقای « پاور » در یادداشت برایش نوشتم : « چطور جرات کارمند رسمی سازمان بنامید ؟ »

آقای پاور به من تلفن کرد و توضیح داد که کار تشریفاتی و اجرای قوانین سازمان است .

کنید . من اشك ریختم و امضاء کردم .

کشید که آقای « پاور » و دستیارانش با يك

فیلم تدوین نشده برای برنامه‌ی « دنیای نادیده » از راه رسیدند . سه نفری به نمایش فیلم نشستیم و من تمام مدت در ذهنم نقشه می‌کشیدم که وقتی فیلم تمام شد بدون‌تعارف همه‌ی خشم را بیرون بریزم و فریاد بکنم : « از من چه انتظار دارید ؟ که برای این فیلم اشغال گفتار بنویسم ؟ هرگز . »

اما آقای « پاور » باحقه بازی ذاتیش قیلا همه چیز را پیش بینی کرده بود . فیلم برگزیده‌ی او ، در آن روز فوق‌العاده بود . در این فیلم طنز و زیبایی و اندیشه به يك اندازه نمایانگر انسان و زندگی شده بود . این همه سرشاری را من قیلا هیچ‌جا و هرگز ندیده بودم .

راه دیگری نبود . مجبور شدم بنویسم و نوشتم . او حاصل کار را پسندید و بزودی بقیه‌ی دستمزد مرا برایم فرستاد .

قطر يك امید سست و میهم برای من باقی مانده بود . امید این که « پاور » نوشته‌ی مرا اصلاح کند و بهانه‌یی به‌دست من بدهد که با خشم و رنجش به او بگویم : « آقای عزیز !

### پاوه

دیگر را برمی‌داریم و می‌زنیم به‌چاك که بعید نیست اگر دستشان بیفتد این وسیله ها را جزء برنامه بلعیدن اشیاء بلعند . روی نیمکت‌های قهوه خانه « شاه‌گدار » به‌هم نگاه می‌کنیم . من نگاهها را چندان هم ناراضی نمی‌بینم . گویا چند دقیقه فیلمی که گرفته‌ایم به‌زحمتش ارزیده است . شیخ بزرگ و چند تن از مریدانش همراه شاملو در قهوه‌خانه به ما می‌پیوندند و کلی عذرخواهی می‌کنند که ما قصد بدی نداشته‌ایم و شیخ می‌افزاید که در اوش در گرم‌گرم این حرکات دیگر سرازیا نمی‌شناسند و از خود بیخود می‌شوند . راننده روی پندال گازفشاری آورد و جیب با سرعت صدوسی کیلومتر جاده روانسر را به طرف کرمانشاه درپیش می‌گیرد .

زیر درخت خرما لوی حیاط و روی سنگرفشاهی به‌من و هموار دو تخته قالیه « برچلو » ( ۱۴ ) و دو تخته ۳ ذری شاه عباسی تبریز افتاده است و به دیوار چند پستی با متیل سفید تکیه داده شده . « کرگدن » ، آن بالا به پستی تکیه داده « بهزاد » شاعر و همشهری ویش مسلک ما و چند وارسته‌ی دیگر از شاعران درمناشه دورتادور شسته‌اند و بوریای کلیه‌ی مرا گلباران کرده‌اند . « بهزاد » رو می‌کند به « شاملو » که شعر بخواند و من « هوای تازه » را جلوی دستم می‌گذارم . او « حافظ » را برمی‌دارد ، تقالی می‌زند و بعدم از مثنوی معنوی می‌خواند .

**واژه‌ها و اصطلاحات محلی**

۱ - گردنه‌یی بسیار پر پیچ و خم که از دور به شکل شمشیر پیداست و بر سر راه کرمانشاه به شهرستان پاوه قرار گرفته .

۲ - یکی از ایل‌های مشهور منطقه‌ی اورا - مانات است .

۳ - نام نیاز پیروان زرتشت است که معمولا مانند نماز خوف و آیات در مواقع ترس و یا حاجت می‌خوانند .

۴ - شهرستان مرکز فرمانداری اورامانات و در نزدیکی مرز ایران و عراق قرار دارد مردم آن از نظر دین مسلمان و سنی هستند .

شما با هنر من بازی کرده‌یی . اگر دلت می‌خواهد این مزخرفاتی که نوشته‌ام بخت کن ، اما نه به‌اسم من . »

این هم امید میثی بود . آقای « پاور » با حالات و حرکات حساب شده و زیرکانه‌اش هر برای دلش خواست پرسر نوشته‌ی من آورد . امجوبه ، کوره راهی هم برای من باقی نگذاشت .

به‌این ترتیب من حالا نویسنده‌ی تلویزیون هستم . بعد از آن مقاله‌یی درباره‌ی برنامه های مخصوصی تلویزیون نوشته‌ام که در « هارپر » چاپ شده است و به همین ترتیب ، بنده در شمار نویسندگان آگهی ها هم درآمده‌ام .

حالا دیگر همه چیز تمام شده است . من با دنیای صاف و ساده‌ی خودم خدا حافظی کرده‌ام و فکر می‌کنم که در این نه‌یستی چه اشکالی دارد که تا ته چاه هم بروم آب که از سرگشت چه يك قطره ، چه يك دریا . راستش ، تاریک تصمیم گرفته‌ام که کتابهای پر فروش هم بنویسم .

۵ - « وریج وریج » به کسر همدو « واو » به‌معنی درخشش و درخشیدن و برق زدن است .

۶ - یکی از بخشهای شهرستان پاوه که در کنار سرچشمه رود « قره سو » بنا شده .

۷ - سردار رشیداردلان بزرگ خاندان اردلان که چندی یاعی بود و در نواحی بین روانسر و پاوه حکومت خانقانی تشکیل داده بود که سرانجام پس از ۶ ماه مقاومت در زمان رضاشاه کبیر ، تسلیم قوای دولتی شد .

۸ - این رودخانه در ابتدا به‌بنام « قره‌سین » بوده است که ضمنا نام قدیم کرمانشاه نیز هست پس از احداث تأسیسات شرکت نفت در کنار این رودخانه به علت ورود مواد زائد نفتی در آن آتش سیاه‌رنگ شده و در زمان یکی از فرمانروایان که بحکومت کرمانشاه منصوب گشته و ترك بوده است به « قره‌سو » مشهور شده و فعلا نیز بدان نام خوانده می‌شود .

۹ - نام کوهی است در ۲۶ کیلومتری شمال غربی کرمانشاه در منطقه‌یی به اسم خالسه بر قلعه‌ی این کوه که چندان مرتفع نیست آرامگاه « ویس » قرار دارد که عبادتگاه مردمان اهل تسنن است .

۱۰ - رودخانه قره‌سو که از دامنه‌ی کوه ویس میگذرد دارای گذرگاهی است . این گذرگاه را « شاه‌گدار » گفته‌اند به‌این نام دهکده‌یی و نیز قهوه‌خانه‌یی در همان محل وجود دارد .

۱۱ - نام یکی از روستاهای کرمانشاه است .

۱۲ - در اوش اهل تسنن به فرقه‌های متعدد تقسیم شده‌اند که یکی از آنها فرقه بقتشبد است « شیخ مزالدین » پیشوای این فرقه بوده است .

۱۳ - در اوش برای شروع به‌عملیات خویش ابتدا به صورت دایره‌هایی چند گرد هم جمع می‌شوند و شروع می‌کنند به خواندن ورد و سر چرخاندن و دیگر مراسمی که باید انجام دهند جمع شدن چند نفر و تشکیل هر دایره را کورده‌ی ذکر می‌گویند .

۱۴ - نام نوعی قالیه مرغوبه است که در نواحی توپس‌رکان بافته می‌شود .





## در تلويزيون

### ه کتاب شعر سال

دیگر به همت یداله رویایی ، ملی ایران دست به دعوت ران و جمع آوری کتابهای ۱۳۴۹ زده است تا بهترین ی را که در سال گذشته به است برگزیند و معرفی

ه کتاب شعر سال مانند سال ۱۰۰۰ ریال است . گردآوری هم اکنون آغاز شده است و ران در نیمه اول اردیبهشت ، حضور خبرنگاران مطبوعات این کتابها خواهند پرداخت . گذشته جایزه کتاب شعر سال در فلق ، از منوچهر آشتی ، طرح نیست ، از لیلا کبری

اهواز - خرمشهر - رشت - رضائیه - بندرعباس و کرمانشاه می توانند از برنامه های شبکه سراسری استفاده کنند . علاوه بر این ، برنامه دیگری با عنوان برنامه اول پخش می شود که شامل برنامه های شبکه است با کمی تغییرات جزئی ، این برنامه برای تهران ، اصفهان و همدان پخش می شود . برنامه دوم که با عنوان برنامه تهران تهیه و پخش خواهد شد برنامه ای کاملاً جداگانه و اختصاصی است که ویژه رویدادهای هنری - سیاسی - اجتماعی و علمی شهر تهران خواهد بود . شهرستانهای روی شبکه سراسری مقادیری برنامه های محلی دارند که در محل تهیه و تولید میشود این برنامه ها همراه با برنامه شبکه سراسری پخش خواهد شد .

### یک خبر نویدبخش از محمود

#### نصیری

### پزشکان معالج نصیری نوشته اند :

او راه می رود و پاره ای از کارهای شخصیش را انجام می دهد ، برای سلامت کامل او امید بسیار هست . محمود نصیری سال گذشته برای تهیه رپرتاژ از مسابقات ورزشی بانکوک باطنی چند از مسئولان تلويزيون ملی به بانکوک سفر کرد و هنگامی که مشغول تهیه فیلم از مسابقات دوچرخه سواری

### سترش برنامه های شبکه

#### سرتاسری

د گسترش و توسعه شبکه های ملی ایران از روز چهاردهم برنامه های تلويزيون ملی ایران این در این تغییرات گواش شده نامه های مورد علاقه مردم از تلويزيون ملی ایران ، برای شهرستانها همزمان با یکدیگر ، شهرستانهای شیراز - آبادان -

### ان ، موضوع سه فیلم مستند

#### برای تهیه کنندگان ژاپنی

لويزيون ملی ایران این روزها میمانداز گردان و يك تهیه کننده ژاپنی است . « و » « کونچی کوداما » کارگردان و برنامه در سازمان تلويزيون HK ژاپن ، عادی رادیو تلويزيونی آسیا به ایران آمده اند به فیلم کوتاه گزارشی از زندگی مردم بار باستانی ، آداب و سنن و پیشرفتهای صنعتی این سرزمین تهیه کنند .

و « کوداما » همراه با پرومند فیلمبردار ملی ایران ، مستشری ، دستیار فیلمبردار ، دادرار ، حکمت مترجم و میهماندار ، ایران ، از جمله خارك ، آبادان ، یبهان ،



## من : تلويزيون مرا به مردم



داد ، و زندگی دوباره و شکوهمندانه ای را آغاز کرد . همکاران او در تلويزيون ، آنها که شاهد تلاشهای پی گیر و پرتعیش بوده اند و همچنین مسوولین تلويزيون ملی ایران که کار نصیری برایشان پر ارج و والا بوده و هست اینک در انتظارند تا باز دیگر نصیری این دوست فعال و پرکار به میهن خود و جمع دوستانش باز گردد . در مدت غیبت او به راستی یاران و همکاران جای خالی نصیری را احساس کرده اند و در رنج دوزی او راحت نداشته اند و پیوسته خدای بزرگ را به نیایش نشسته اند که او سلامت کامل خود را باز یابد و دوباره به آنان پیوستد . پزشکان معالج او نوشته اند نصیری بسیاری از کارهای شخصی و ضروری خود را انجام میدهد ، قادر به برخاستن و راه رفتن است . گویا دیرینه ای باید که آرزوی دوستان او برآورده شود و او سلامت کامل خویش را باز یابد . همه برای آن روز دست به دعا و در انتظارند .

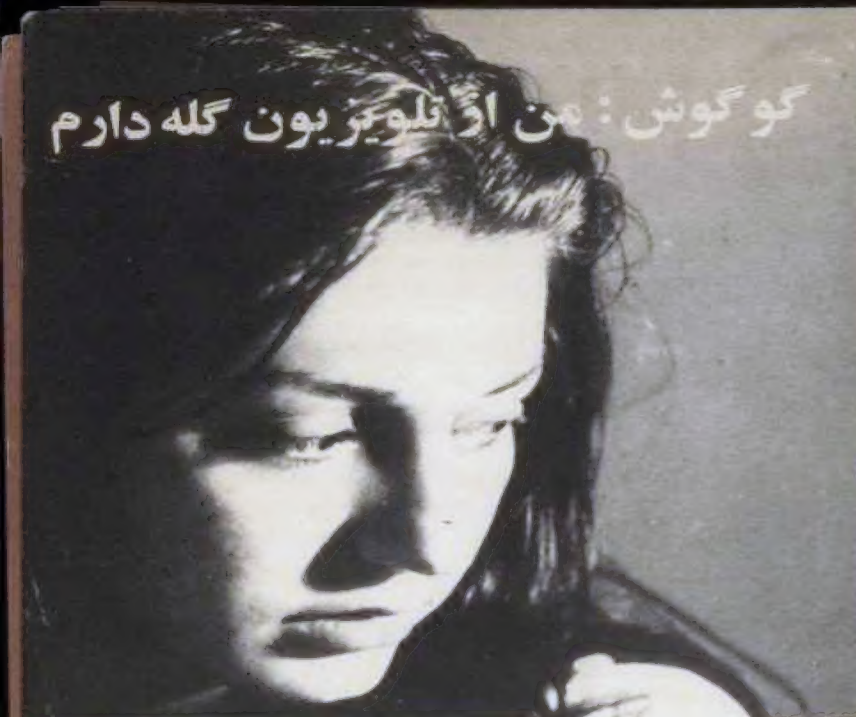
پیتربروک به ایران باز می گردد کارگردان معروف انگلیسی ، پیتربروک روز شانزدهم فروردین وارد ایران می شود ، بروک میهمان سازمان جشن هنر است و این سفر او نیز به دعوت تلويزيون ملی و برای فراهم آوردن مقدمات برنامه او در پنجمین جشن هنر شیراز است .

## ه لطف تلويزيون و شانس الله گفتم



شیراز ، اصفهان و آقاجاری سفر خواهند کرد و درباره سیستم آموزش و پرورش ، مدارس ، خانواده ها ، ورزش های باستانی ، کارخانه ها ، پالایشگاهها ، مساجد و ساختمانهای تاریخی ، سد ها و کارگاههای صنایع دستی فیلم های تحقیقاتی خواهند ساخت . این فیلمها که با مدد های فنی سازمان تلويزيون ملی ایران تهیه می شود در اختیار کلیه اعضای اتحادیه رادیو - تلويزيونی آسیا قرار خواهد گرفت . « کوداما » تهیه کننده ژاپنی ضمن توضیحاتی که درباره برنامه جالب خود و همکاری می دهد می گوید : طرح تهیه فیلم از همایگان آسیایی قبلا هم اجرا شده است ، اما در هیچ کشوری مانند ایران از این طرح استقبال نکرده اند و چنین صمیمانه نیروهای انسانی و فنی خویش را در اختیار تهیه کنندگان نگذاشته اند .

## گو گوش : من از تلويزيون گله دارم



در ایام نوروز ، تلويزيون ملی ایران قسمت اعظم فعالیت های خود را وقف تهیه برنامه های شاد ، آواز های سبک و نمایشنامه های جالب و متنوع کرده بود و نا آنجا که من به عنوان يك خبرنگار کنجکاو درگیر کار های مجله و در نتیجه در جریان تلاش های تلويزيون بودم می دانم که سازمان انقدر برای تعطیلات نوروز برنامه تهیه کرده بود که مقداری از آنها به اصطلاح زیاد آمد و به ناچار کنار گذاشته شد . از گوشه و کنار شنیدم که این مساله سبب ناراضی و غلابه چند تن از شرکت کنندگان در برنامه های نوروزی تلويزيون شده است و عده ای هم خوشحال و راضی بوده اند که کارشان به خوبی و درستی عرضه شده است پیدا کردن هنرمندان و خوانندگان در تعطیلات نوروز کار دشواری بود . به هر حال با آنها که دم دست بودند و می شد صحبتی کرد ، سؤال و جوابی کردیم .

### گو گوش دل پردردی داشت

پرسیدم : خانم ، برنامه های عید تلويزيون را دیدید ؟ گو گوش جواب داد : بله ، تقریباً بیشتر برنامه ها را تماشا کردم .

- خوب ، چطور بود ؟

- خوب بود ، سرگرم کننده بود و متنوع . از سامانتاشو ، فرخام و درنسر هروسی خیلی خوشم آمد ، ولی شب ۸۵۱ زیاد خوب نبود . نکته مهمی که می خواهم به آن اشاره کنم این است که من از تلويزيون ملی ایران گله مند هستم ساهاست که با تلويزيون ملی ایران همکاری نزدیکی دارم ، حتی يك مدتی هم اگر حمل پر خودستایی نباشد ستاره تلويزيون بودم برای اینکه هر هفته هر کسی که تلويزيون را باز میکرد مرا روی صفحه تلويزيون می دید . از این رو من واقعا انتظار داشتم که تهیه کنندگان برنامه های تلويزيون درباره انتخاب برنامه هایشان دقت بیشتری به خرج دهند . در این مدت هروقت که تلويزيون از من اجرای برنامه ای را خواسته است من آماده بوده ام و سعی کرده ام برنامه هایم را به نحو احسن اجرا کنم تا مردم بیشتر راضی باشند ، ولی متأسفانه تا بحال ( روز سوم فروردین ) هیچ يك از برنامه هایی را که از من برای نوروز ضبط کرده اند پخش نشده است .

ما این همه خواننده خوب در این مملکت داریم . چرا هروقت که تلويزيون را باز می کنیم فقط يك یا دو چهره بخصوص را می بینیم و چند تصنیف تکراری را می شنویم . آیا خواننده های دیگر علاقه مند ندارند و بکلی فراموش شده اند ؟ اصلاً چرا تلويزيون چسبیده باین دوچهره بخصوص ؟ به خاطر این که این روزها اینها خیلی مثل بمبتر کیده اند و بخاطر آن دوفر بقیه را باید سرگرفت بزنند ؟ ما هم خواننده هستیم ، ما هم هنر داریم ، ما هم علاقه مندانی داریم . این غلابه دوستامی است که دلم می خواست از تلويزيون ملی بکنم ؟

در حاشیه برنامه های نوروزی تلويزيون





سوسن : من متشکرم  
 پرسیدم : خانم از برنامه های نوروز تلویزیون  
 های خودتان راضی بودید ؟  
 بعد در صدد من اعتراف می‌کنم که شهرت و  
 یون رادیو و تلویزیون هستم . بهترین دلیلی  
 ما دارم این است که هر وقت در تلویزیون  
 می‌کنم در همان روز ها تعداد نامه هایی که  
 به چندین برابر می‌شود . این واقعیت دارد .  
 همیشه خواسته‌ام که به‌عنوان هنرمند مردم  
 به‌نام و واقعا کدام وسیله جز تلویزیون  
 مرا هنگامی که در تهران پخش می‌شد در  
 آن شهرستانهای مختلف نیز بگذارد ؟ این  
 به‌خاطر آن من همیشه از تلویزیون سیاست‌گزار

ایوالله تلویزیون ... ایوالله  
 افاسی با دستمال معروفش چنجالی به‌پا کرده  
 س که تمام می‌شد باران پول خرد و گل می‌خشک و  
 گله سردست و اشیاء دیگر صحنه را می‌گرفت.  
 برنامه پشت سن صحنه او را گیر آوردم .  
 رتبان را درباره برنامه های نوروزی تلویزیون

الله ، خوش آمدید ، به محفل فترا .  
 برنامه ها چطور بود و درباره کار خودتان  
 نظری دارید ؟  
 من که باید فوری بروم ، ولی ایوالله .. بمن  
 در تلویزیون شو اجرا کنم . برای من مایه  
 پس از پیام های اعلی‌حضرتین و الاحضرت  
 آقای نخست‌وزیر ، نخستین برنامه شاد  
 اختصاصی داشت . من خودم شهرستانی هستم  
 رستانی ها چقدر خوشحال شده‌اند که برنامه  
 ی آنها هم پخش شده است .  
 به ، ببخشید ، این موضوع پول خرد ریختن  
 شما چیست ؟  
 دم هم شنیده‌ام که برای من حرف درآورده‌اند  
 جمع می‌کنم . اشکالی ندارد . من نمی‌خواهم  
 با این پولها چه می‌کنم چون اعتقاد ندارم که  
 در چار زد و اعلام کرد . چطور ممکن است  
 بودی جیبش را که مقداری پول خرد است  
 ، روی سرمن بریزد ، و من نسبت به این  
 مانده بی تفاوت باشم ؟ من این پول خرد ها را  
 بکنم و بروی چشم می‌گذارم . و به‌مخالفتانم  
 ای خلی ایوالله !

" گزارش متصدی تلفن ۸۹۰۰۰۰ " در تعطیلات نوروز

\* - آقای عزیز؟ این بی‌انصافی نیست که  
 برنامه های خوبتان را می‌گذارند آخر شب؟  
 مردم چرا باید تا بوق سک بیدار بمانند  
 تا بتوانند تا تاراجام صدرا تماشا کنند ؟  
 \* - تلویزیون ؟ ... آقا ایوالله . تا بحال هر  
 وقت برنامه های تلویزیون با جدول روزنامه  
 - هماطابق نمی‌کرد می‌گفتم روزنامه  
 نگارها اشتباه کرده‌اند . حالا تلویزیون آمده  
 است و مجله تماشا را منتشر کرده . اینقدر  
 هماهنگی بین دو بخش این سازمان وجود  
 ندارد که وقتی برنامه ای در مجله اعلام می  
 شود عینا " از تلویزیون پخش شود ؟  
 \* - آقا ایوالله ... آقا ایوالله ... این حرفی  
 شما ؟ \* جانا سخن از زبان مایه گوئی .  
 \* - الو ... آقا ایوالله ... آقا ایوالله ... این حرفی  
 بوگارت تافته جدا یافته است که اینقدر  
 نیامهای او را نمایش می‌دهید ؟  
 \* - آقا ، به تهیه کنندگان فیلم " شب ۸۵۱ " \*  
 بگوئید ماکه چیزی نفهمیدیم .  
 \* - الو تلویزیون ؟ ببینید آقا من با هنرمثانی  
 افاسی در برنامه های نوروزی موافق  
 هستم ولی هر وقت بیج تلویزیون را باز کردم  
 ایشان روی پرده بودند ، ما خواننده دیگری  
 توی این مملکت نداریم ؟  
 \* - شما که می‌توانید برنامه های جالبی مثل  
 تا تاراجام صدرو سرال آدم هاتیه بکنید  
 این تا تریلیحه چیست که به خورد مردم می  
 دهید ؟  
 \* - آقا خواهش می‌کنم بگوئید عده زیادی -  
 تقاضا کرده اند که قسمت آخر فیلم پیتون  
 دوباره پخش شود .  
 " فریده "

۱۳۵۰ ، سال کوروش بزرگ

وسیع و با مفهوم واقعی آن عملی گردید . در امور تعاونی ، که باید آنرا اساسی  
 جامعه نوین ایران بشمار آورد و در امر انقلاب آموزشی که جامعه فردای ایران  
 بر آن بنیاد نهاده شده است پیشرفت هائی کاملا رضایت بخش حاصل شد .  
 امور مربوط به ساختمان سنها و توسعه شبکه برق و شبکه های ارتباطات  
 دور و نزدیک بطور نامنظم پیشرفت کرد . فعالیت های جاری در اجرای تمام  
 شئون انقلاب بخوبی نشان میدهد که در سال کنونی و سال های بعد انقلاب  
 ایران روز بروز همچنان شکوفاتر و ثمربخش تر خواهد شد .

لازم یتذکر نیست که در سال گذشته در صحنه بین‌المللی پیروژهائی  
 بکلی بیسابقه و حتی باور نکردنی نصیب ما گردید . در امر استیغای حقوق  
 ملت ایران از بابت نفت . ما با ایفای نقش قاطع که از یکطرف بر واقع بینی  
 و منطق و از طرف دیگر بر تصمیم تزلزل ناپذیر به حفظ منافع حق و قانونی  
 ملت ایران متکی بود ، توانستیم نه تنها بر عواید مالی کشور خود و کلیه  
 کشورهای عضو سازمان اوپک از بابت نفت بیفزاییم ، بلکه این پیروزی ما  
 اساسی تحول و دگرگونی عمیقی در روابط اقتصادی بین‌المللی گردید که آثار  
 آن در وضع آینده سراسر جامعه بشری محسوس خواهد شد . از طرف دیگر  
 در سال گذشته سازمان ملل متحد با تصویب پیشنهاد ما در مورد تأسیس لژیون  
 خدمتگزاران بشر ، بر ابتکار ما در ایجاد یکی از بزرگترین نیروها و سازمانها  
 های معنوی تاریخ جهان صحنه نهاد و ما بدین ترتیب توانستیم بر اساس  
 موارد معنوی و فرهنگی دیرینه ملت ایران نام تازه ای در خدمت به‌عالم

بقیه از صفحه ۲

بشریت برداریم .  
 سالی که اکنون آغاز شده است بیگمان در تاریخ دو هزار و پانصد  
 ساله شاهنشاهی ایران مقامی خاص خواهد داشت ، زیرا این سال براساس  
 امید و اعتماد کامل شروع میشود . ملت ایران اکنون بیش از هر وقت دیگر  
 به شخصیت ملی و جهانی خویش ، به ارزشهای جاوداتی تمدن و فرهنگ  
 ایرانی ، به اصالت هدف های روشن و بزرگی که برای خود برگزیده است و  
 به اهمیت رسالتی که تاریخ از آغاز به‌عهده این ملت قرار داده است ، ایمان  
 دارد و ما همه احساس میکنیم که همچنانکه نوروز سبت جاوید ملت ایران  
 است ، روح نوروز بخش تجدید حیات و فروغ معنوی و نیرو و سازندگی نیز  
 مایه جاودانی ملیت و موجودیت ماست .  
 در این آغاز سال نو ، خداوند متعال را که عنایت کامله اش همواره شامل  
 حال کشور و ملت ما بوده است سیاسی بگذاریم و بایکدیگر پیمان ببندیم که  
 روح اتحاد و پیوستگی را که در هر موقع بزرگترین ضامن پیروژهائی ملی ما  
 بوده است بیش از پیش تقویت کنیم و مصمم تر و گوشا تر از همیشه تلاش  
 خویش را برای تحقق کامل انقلاب مادی و معنوی همه‌جانبه‌ای که میباید ملت  
 ما را بصورت یکی از پیشرفته‌ترین و مرفه‌ترین ملت های جهان در آورده ادامه  
 دهیم و در عین حال ایفای وظیفه خویش را در صحنه بین‌المللی بشفع نماییم  
 سعادت و پیشرفت واقعی جامعه بشری از یاد نبریم .  
 خداوند بزرگ در این راه ، یار و نگاهبان همه شما باد .





**Nivada ORANUS**

نیوادا - اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا گرونومتر دار

نیوادا تقویم دار

نیوادا زنگ دار

ضد ضربه. واترپروف

تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است